



دانشگاه گیلان
۱۳۵۳_۱۹۷۴

چاپ اول

تحلیل مفهوم ایمان در فرق کلامی و نقد آن بر اساس مکتب تشیع

تألیف:

دکتر محمدرضا باغبان زاده امشه
استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان

اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان



تحلیل مفهوم ایمان در فرق کلامی و نقد آن بر اساس مکتب تشیع

دکتر محمدرضا باغبان زاده امشه

An Analysis of the Concept of Faith in Theological sects and Its Criticism on the basis of the Shiite School

By:

Mohammad Reza Baghbanzadeh Omsheh, Ph. D

University of Guilan Press



ISBN: 978-600-153-210-8



تحلیل مفهوم ایمان در فرق کلامی و نقد آن بر اساس مکتب تشیع

تألیف

محمد رضا باغبان زاده امشه

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان

انتشارات دانشگاه گیلان

۱۳۹۸



دانشگاه گیلان

۱۳۵۳-۱۹۷۴

شابک: ۸ - ۲۱۰ - ۱۵۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸

سرسنانه	: باغبانزاده، محمدرضا، ۱۳۵۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: تحلیل مفهوم ایمان در فرق کلامی و نقد آن بر اساس مکتب تشیع/تالیف محمدرضا باغبانزاده‌امشه؛ ویراستار علمی محمد مهدی غفاری؛ ویراستار ادبی فرشته گلچین‌راد.
مشخصات نشر	: رشت: دانشگاه گیلان، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۶۵ص.
شابک	: 978-600-153-210-8
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: ایمان (اسلام)
موضوع	: Faith (Islam)
موضوع	: ایمان (مسیحیت)
موضوع	: Faith (Christianity)
موضوع	: ایمان (یهودیت)
موضوع	: Faith (Judaism)
شناسه افزوده	: غفاری، محمد مهدی، ۱۳۳۳ -، ویراستار
شناسه افزوده	: دانشگاه گیلان
رده بندی کنگره	: BP۲۲۵
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۷۱۴۷۱۰

اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان

نام کتاب	:	تحلیل مفهوم ایمان در فرق کلامی و نقد آن بر اساس مکتب تشیع
مؤلفان	:	دکتر محمد رضا باغبان زاده امشه
ویراستار علمی	:	دکتر محمد مهدی غفاری
ویراستار ادبی	:	فرشته گلچین‌راد
نوبت چاپ	:	اول، ۱۳۹۸
ناشر	:	انتشارات دانشگاه گیلان
شمارگان	:	۱۰۰۰ جلد
قیمت	:	ریال

* هر گونه چاپ و تکثیر فقط در اختیار انتشارات دانشگاه گیلان است.*

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	ب
فصل اول (ایمان):.....	۱
ایمان.....	۳
معنای لغوی ایمان.....	۴
معنای اصطلاحی ایمان.....	۴
ایمان از منظر قرآن کریم.....	۵
متعلقات ایمان.....	۶
آثار ایمان.....	۹
الف: ایمان و سلامتی روان.....	۹
ب: نقش ایمان در اعتلای اخلاق.....	۱۰
ج: کارکرد ایمان در ایجاد اجتماعی سالم.....	۱۱
ایمان و عمل.....	۱۳
فصل دوم (ایمان از منظر فرق اسلامی):.....	۱۵
ایمان از منظر فرق اسلامی.....	۱۷
ایمان در اندیشه شیعه.....	۱۸
متعلق ایمان.....	۲۲
ایمان و اختیار.....	۲۲
امر به ایمان و نهی از کفر.....	۲۲
نفی اجبار در پذیرش دین.....	۲۳
بی‌ارزش بودن ایمان از روی ترس.....	۲۴
اختیاری بودن ایمان.....	۲۴
جایگاه ایمان در روایات شیعی.....	۲۵
رابطه ایمان با عمل.....	۲۷
زیاده و نقصان در ایمان.....	۳۳
خوارج.....	۴۲
ایمان در اندیشه خوارج.....	۴۴

الف) مسائلی که به‌طور مستقیم به ایمان و کفر مربوط نمی‌شوند.....	۴۵
ب) مسائلی که به ایمان و کفر مربوط می‌شوند.....	۴۵
۱) محکمه‌الاولی	۴۶
ب) ازارقه.....	۴۶
ج) نجدات	۴۶
د) صفریه.....	۴۷
ه) اباضیه.....	۴۷
نقد دیدگاه خوارج در مقوله ایمان.....	۴۷
مرجئه.....	۵۱
ایمان در اندیشه مرجئه	۵۴
نقد دیدگاه مرجئه	۵۵
معتزله.....	۵۷
ایمان در اندیشه معتزله	۶۰
فاسق از منظر معتزله.....	۶۴
نقد دیدگاه معتزله در مقوله ایمان.....	۶۵
فسق در لغت.....	۶۵
فسق در اصطلاح.....	۶۶
مفهوم فسق در قرآن	۶۶
مصادیقی از مفهوم فسق در قرآن کریم.....	۶۷
مفهوم فسق در روایات.....	۷۰
تفاوت فسق با کفر.....	۷۱
جایگاه فاسق در قیامت.....	۷۲
اشاعره.....	۷۷
معناشناسی ایمان از دیدگاه ابوالحسن اشعری	۷۷
موضع اشعری در بیان معنای ایمان	۷۸
معنای اصطلاحی ایمان.....	۷۸
تبیین معنای تصدیق در مقوله ایمان.....	۷۹
معرفت و ایمان.....	۸۰
اعتبار ایمان تقلیدی و برهانی از نظر اشعری	۸۲

۸۳	اسلام و ایمان
۸۴	مقومات ایمان از دیدگاه ابوالحسن اشعری
۸۴	رابطه عمل با ایمان
۸۶	رابطه اقرار و ایمان
۸۶	رابطه اختیار و ایمان
۸۷	نقد دیدگاه ابوالحسن اشعری
۹۰	نتیجه
۹۱	ماتریدیه
۹۱	ایمان از منظر ماتریدی
۹۳	استثنا در ایمان
۹۴	رابطه ایمان و عمل
۹۶	زیاده و نقصان در ایمان
۹۶	نقد دیدگاه ماتریدیه در باب ایمان
۹۷	سلفیه
۹۸	تفکر ظاهرگرایی
۱۰۰	أ) پذیرش معنای ظاهری الفاظ
۱۰۰	ب) جریان تعطیل در صفات خبری
۱۰۱	چگونگی پیدایش تفکر ظاهرگرایانه
۱۰۳	ایمان در اندیشه احمد بن حنبل
۱۰۴	ابن تیمیه
۱۰۵	ایمان در اندیشه ابن تیمیه
۱۰۸	تکفیر از دیدگاه ابن تیمیه
۱۱۰	محمد بن عبدالوهاب
۱۱۱	ایمان در اندیشه محمد بن عبدالوهاب
۱۱۲	شرک از دیدگاه عبدالوهاب
۱۱۳	نقد تکفیر
۱۱۵	ارتداد
۱۱۵	انواع ارتداد
۱۱۵	اسباب ارتداد

۱۱۵	انکار اصول دین
۱۱۶	(ب) انکار ضروری دین
۱۱۶	حکم مرتد در فقه شیعی
۱۱۹	فصل سوم (ایمان در یهود و مسیحیت):
۱۲۱	الف: مفهوم ایمان در دین یهود
۱۲۴	نقد ایمان یهود
۱۲۵	ب: مفهوم ایمان در مسیحیت
۱۲۷	الف: آرامش
۱۲۸	ب: یکی شدن با مسیح
۱۲۸	ج: درک کنه دین
۱۲۸	د: محبت
۱۲۹	رویکرد اندیشمندان مسیحی به رابطه ایمان با عقل
۱۲۹	عقل‌گرایی
۱۳۰	ایمان‌گرایی
۱۳۰	نقد دیدگاه مسیحیت در باب ایمان
۱۳۳	منابع و مآخذ

پیشگفتار

موضوع ایمان و نقش آن در سعادت انسان، از مباحث بسیار مهمی است که در فرق کلامی اسلامی و دیگر ادیان الهی مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته و از جایگاه ویژه‌ای، چه در آیات متعدد کتب مقدس و نیز قرآن کریم برخوردار است. نکته این که برداشت‌های متفاوت و تفاسیر متعدد فرقه‌های کلامی، از آیات قرآن کریم در باب ایمان، به اختلاف نگرش در این مقوله دامن زده است؛ به‌طوری که این اختلاف در بین اشاعره، ماتریدیه، خوارج و معتزله کاملاً مشهود می‌باشد.

شیعه با توجه به نقش عمده‌ای که معصومین (ع) در باروری اندیشه آنان داشته‌اند بر این باور اصرار دارند که فهم آنان از قرآن به صواب نزدیک‌تر بوده و لذا مقوله ایمان را بهتر درک نموده‌اند. از این رو در این مجال به تحلیل آرای فرق کلامی اسلامی در باب ایمان پرداخته‌ایم و سپس به نقد آن دیدگاه‌ها بر اساس مکتب تشیع مبادرت نموده‌ایم تا نقاط اختلاف و اشتراک مشخص شود.

اما نکته قابل تأمل این که مقوله ایمان در فرق کلامی غیر اسلامی نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و اندیشمندان و صاحب‌نظران ادیان دیگر به کنکاش در این حوزه پرداخته‌اند که در این مجال، مفهوم ایمان در دو دین الهی یهود و مسیحیت، در فصلی جداگانه مورد بررسی قرار گرفته تا ضمن دسترسی به اندیشه‌های کلامی این ادیان، به نقد دیدگاه آنان نیز پرداخته باشیم.

در پایان از راهنمایی اساتید محترم و از جمله همکار گرامی خود جناب آقای غفاری که در ویراستاری علمی این اثر نهایت لطف و مرحمت را داشته‌اند کمال تشکر را داشته و برای ایشان توفیقات روزافزون مسئلت می‌نمایم. در پایان لازم می‌دانم از معاونت محترم پژوهشی و اداره انتشارات دانشگاه گیلان به‌منظور چاپ و انتشار این اثر نیز صمیمانه تشکر نمایم. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

محمد رضا باغبان زاده امشه

زمستان ۱۳۹۷

فصل اول:

ایمان

ایمان

ایمان مفهومی اساسی در همه ادیان است و پیروان هر دینی به فراخور آن آیین، به تعریف از ایمان مبادرت نموده‌اند. اهمیت این مقوله در دین اسلام، مرز بین مؤمنین و غیر مؤمنین را به دقت ترسیم می‌نماید و در فرهنگ اسلامی رویکردهای مختلفی که نسبت به آن وجود دارد، از معیارهای اساسی تمایز فرق کلامی محسوب می‌گردد.

برای دستیابی دقیق‌تر به مفهوم ایمان، ابتدا لازم است ضمن تبیین معنای لغوی آن، بر اساس کتب لغت‌شناسی، برای فهم بهتر معنای اصطلاحی و کاربردی ایمان به مهم‌ترین منبع اسلامی، یعنی قرآن کریم نیز مراجعه گردد.

معنای لغوی ایمان

واژه ایمان، مصدر باب افعال از ریشه امن است. لغویان برای ایمان، معانی از قبیل تصدیق، باور داشتن^۱، عقیده داشتن، ایمنی داشتن^۲ و از نو اسلام آوردن^۳ را بیان نموده‌اند. اصل امن،طمأنینه نفس و زوال خوف است و ایمان به معنای تصدیق و نقیض کفر استعمال شده است. در فرهنگ انگلیسی^۴ نیز واژه «faith» که دربردارنده همان معانی است که لغویان عرب‌زبان برای ایمان ذکر نموده‌اند.

معنای اصطلاحی ایمان

متکلمین^۵ نیز در معنای لغوی ایمان، باهم اتفاق نظر داشته و آن را مصدر باب افعال و از ریشه امن به معنای تصدیق می‌دانند. کلمه ایمان در صورتی که با حرف باء متعدی شود مانند: «آمنوا بالله و رسوله^۶» به معنای اعتراف کردن می‌آید و چنانچه با لام متعدی گردد همانند: «فامن له لوط^۷» در معنای قبول داشتن کاربرد می‌یابد؛ بنابراین در هر دو حالت، ایمان مرادف معنای تصدیق و به معنای قبول داشتن و اعتراف کردن به کار می‌رود. البته برای ایمان معانی دیگری چون سکون و آرامش نفس که موجب زوال خوف و ناآرامی در وجود مؤمن می‌شود^۸ و همچنین ایمنی از تکذیب و مخالفت نسبت به متعلق ایمان^۹، ذکر شده است. با این رهیافت، معنای ایمان این است که شخص مؤمن با تصدیق خود، از اینکه کذبی را بپذیرد ایمن می‌شود و ایمانش باعث می‌شود که وی، همواره از مخالفت با حق در امان بماند^{۱۰}.

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۱؛ راغب، مفردات، ص ۳۱؛ جوهری: الصحاح، ج ۵، ص ۲۰۷

۲- ابن منظور، همان، ج ۱۳، ص ۲۱

۳- راغب، مفردات، ص ۳۱؛ معین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ص ۴۲۰

۴- آریان پور، فرهنگ دانشگاهی انگلیسی - فارسی، ج ۱، ص ۷۶۷

۵- حلی، کشف المراد، ص ۶۳۲؛ طوسی، تلخیص المحصل، ص ۴۰۱؛ رازی، المحصل، ص ۵۶۷

۶- نساء، آیه ۱۳۶

۷- عنکبوت، آیه ۲۶

۸- العاملی، حقائق الایمان، ص ۵۰

۹- زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۳۸

۱۰. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۱، ص ۴۵

ایمان از منظر قرآن کریم

ایمان از دیدگاه دین مبین اسلام، برترین فضیلت انسان است و یکی از مهم‌ترین مقولاتی است که مورد توجه و مذاقه متکلمان اسلامی قرار گرفته است.

این واژه از اهمیت و منزلت ویژه‌ای برخوردار است؛ تا جایی که مشتقات اسمی و فعلی آن ۷۸۹ بار در قرآن به کار رفته است.^۱

قرآن کریم مناط ایمان و نشانه‌های مؤمنین به خدا و روز واپسین را صرف اقرار زبانی ندانسته و حقیقت آن را منوط به امری قلبی می‌داند.

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ هیچ قومی را نمی‌یابی که ایمان به خدا و روز رستاخیز داشته که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند. آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نگاشته و باروحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده و آن‌ها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها در آن‌ها جاری است، جاودانه در آن می‌مانند خدا از آن‌ها خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند آن‌ها «حزب الله» اند بدانید «حزب الله» پیروز و رستگاران‌اند.

وانگهی، قرآن علاوه بر اقرار زبانی، ایمان را درگرو عمل نیک دانسته و می‌فرماید:

«أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»؛ مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته‌اند، معلوم دارد و دروغ‌گویان را معلوم دارد.

و نیز می‌فرماید:

۱- عبد الباقي، المعجم المفهرس للالفاظ القرآن الكريم، صص ۸۱-۹۳

۲- مجادله، آیه ۲۲

۳- عنکبوت، آیه ۲ و ۳

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَ أُنْتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ؛ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، بشارت‌ده به باغ‌هایی (از بهشت) که در آن نهرها در آن‌ها جاری است. هر زمان که میوه‌ای از آن، به آنان نصیب شود، می‌گویند: «این همان است که از پیش به ما روزی شده بود. (ولی این‌ها چقدر از آن‌ها بهتر و عالی‌تر است) و میوه‌هایی که برای آن‌ها آورده می‌شود، همه (از نظر خوبی و زیبایی) یکسان‌اند؛ و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است و جاودانه در آن خواهند بود».

با توجه به آیات ذکرشده، سه امر: تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل به جوارح، از ارکان اساسی ایمان محسوب می‌شود که ایمان بدون ارکان ذکرشده، از قوام لازم برخوردار نیست. می‌توان گفت در یک جمع‌بندی بر اساس آموزه‌های قرآنی: ایمان عبارت است از اذعان و تصدیق به چیزی با التزام به لوازم آن و در عرف قرآن، ایمان به خداوند، تصدیق به وحدانیت او، قیامت و آنچه پیامبران آورده‌اند همراه با پیروی فی‌الجمله از ایشان است.^۲ لذا اگرچه جایگاه ایمان در قلب است ولی ایمان، صرف اعتقاد نیست بلکه التزام به آثار عملی آن نیز ضروری است؛ و این ایمان نه‌تنها مخالفتی با عقل ندارد بلکه با استدلال محکم عقلی مبرهن می‌شود.^۳

متعلقات ایمان

فهم دقیق متعلقات ایمان با رجوع به قرآن به دست می‌آید. در آیات بسیاری از قرآن کریم، خداوند متعال به‌عنوان متعلق ایمان، معرفی شده است. آیاتی مانند:

«يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابِي وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ این در زمانی خواهد بود که همه شما را در روز اجتماع [روز رستاخیز] گردآوری می‌کند آن روز تغابن است (روز احساس خسارت

۱- بقره، آیه ۲۵

۲- طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۴۹۱

۳- طباطبایی، همان، ج ۹، ص ۴۹۱

۴- تغابن، آیه ۹

و پشیمانی! و هر کس به خدا ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، گناهان او را می‌بخشد و او را در باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد می‌کند، جاودانه در آن می‌ماند و این پیروزی بزرگ است!

«بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ آری، کسی که روی خود به‌سوی خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است و از جمله کسانی است که نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمگین می‌شوند.

«انَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»؛ یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: «ترسید و غمگین م باشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!».

همچنین در کنار الله، ایمان به: ملائکه، قیامت، کتب آسمانی، رسالت پیامبر اسلام و انبیای گذشته، عالم غیب نیز از متعلقات ایمان به شمار می‌آید:

«وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ لَكِنْ نِيكِي حَقِيقِي (ایمان و رفتار) کسی است که به خداوند و روز آخرت و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورد (به مبدأ و معاد و اصول اعتقادی میان آن دو ایمان آورد)».

«سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ به‌پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده‌اند آماده شده است، این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است!».

۱- بقره، آیه ۱۱۲

۲- فصلت، آیه ۳۰

۳- بقره، آیه ۱۷۷

۴- حدید، آیه ۲۱

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ»؛ و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد (ص) نازل شده (و همه حق است و از سوی پروردگارشان) نیز ایمان آوردند، خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کارشان را اصلاح می‌کند!.

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ آن‌ها که به غیب ایمان دارند (به امور پنهان از حواس مانند خدا، وحی، فرشتگان و معاد) و نماز را برپا می‌کنند (خضوع در برابر حق دارند) و از آنچه به آن‌ها روزی داده‌ایم انفاق می‌نمایند.

از بیانات قرآن چنین برمی‌آید ایمان نسبت به متعلقات خود باید مطلق باشد و تبعیض بردار نیست.

«أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌آورید و به بعضی کافر می‌شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب‌ها گرفتار می‌شوند؛ و خداوند از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.

علامه طباطبایی در تفسیر آیه با عطف عبارت «یریدون ان یفرقوا...» و نکفر ببعض، به عبارت «ان الذین یکفرون بالله و رسله» بیان می‌کند که یهود و نصارا به خدا و به همه رسولان او کافرند زیرا می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و به بعضی دیگر کافریم. می‌خواهند بین خدا و رسولان او جدایی افکنند؛ یعنی به خدا و بعضی از رسولانش ایمان آورند و به بعضی دیگر از رسولانش کفر ورزیدند، بالینکه آن بعض نیز فرستادگان خدا هستند و رد آنان رد خدای تعالی است.^۴

۱- محمد، آیه ۲

۲- بقره، آیه ۳

۳- بقره، آیه ۸۵

۴- طباطبایی، المیزان، ج، ۵، ص ۱۲۵

آثار ایمان

آثار و فواید ایمان بر کسی پوشیده نیست. در هر جامعه‌ای که ایمان حاکم باشد و افراد آن جامعه در چارچوب دستورات ایمانی حرکت نموده باشند فضایی پاک و سالم را در پیش روی خود دارند. آثار و فواید ایمان از سه منظر قابل بررسی است که به آن اشاره می‌گردد.

الف: ایمان و سلامتی روان

پرواضح است که همه انسان‌ها، خواهان آرامش روانی و آسودگی خاطر هستند و در زندگی، تمام تلاش و همت خود را در دوری از نگرانی‌ها به کار می‌برند، مسئله اضطراب و تشویش خاطر، برای جوامع بشری مهم است. امروزه روان‌شناسان و روان‌پزشکان، به افسردگی و پیامدهای ناگوار آن از دید علمی می‌نگرند و در جهت درمان و یا کاهش آن، اقدام جدی می‌نمایند.

قرآن کریم نیز به ارزش آرامش درونی انسان‌ها اشاره کرده می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛^۱ او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرده است».

«و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان كنتم مؤمنين؛^۲ سست نشوید و غمگین نگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید».

امام علی (علیه‌السلام) نیز در خطاب به فرزندش امام حسن (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«اطرح عنك وارادت الهموم بعزائم الصبر و حسن اليقين؛^۳ اندوه‌هایی که بر تو وارد می‌شود با صبر و یقین از خود دور کن».

علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:

«در بررسی‌های به عمل آمده اثبات شده است که نگرانی‌های روحی در جوامع مادی و غیرمذهبی و یا فاقد ایمان به خدا، به مراتب بیشتر از جوامعی است که از اعتقاد به خدا و ایمان برخوردارند. نزد روان‌شناسان مسلم و قطعی است که اکثراً بیماری‌های روانی در میان افراد غیرمذهبی دیده می‌شود و افراد مذهبی به هر نسبت که ایمان قوی و محکم داشته باشند، از این بیماری‌ها مصون‌ترند»^۴.

۱- فتح، آیه ۴

۲- آل عمران، آیه ۱۳۹

۳- نهج البلاغه، خطبه ۳۳

۴- بهشتی، سیمای مؤمن در قرآن و حدیث، ص ۵۶

دکتر لینگ روان‌شناس می‌گوید: «دریافتیم که مردم بی‌دین خودخواه‌تر، خودبین‌تر، متلون‌تر، غمگین‌تر و ناکام‌تر از آن‌هایی هستند که ایمان مذهبی دارند»^۱.

ب: نقش ایمان در اعتلای اخلاق

نقش مهمی که اخلاق در زندگی انسان دارد کنترل غرایز انسانی است و این در حالی است که ایمان، بازوی توانمند کنترل غرایز و زمینه مساعد رشد فضایل اخلاقی به شمار می‌آید و انسان در سایه آن می‌تواند غریزه‌ها را تحت هدایت خود درآورده و مسیر خودسازی و درنهایت رسیدن به سعادت را برای خود فراهم نماید.

رسول گرامی اسلام می‌فرماید:

«انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛^۲ من برای تکمیل مکارم اخلاق

مبعوث شده‌ام»

انحرافات اخلاقی و اجتماعی، در جوامعی که انسان‌ها در سایه ایمان زندگی می‌کنند کمتر دیده می‌شود؛ اما در جوامعی که ارزش‌های ایمانی مورد اعتنا و اعتبار نیست به دلیل آنکه انگیزه‌ای برای کارهای نیک و کسب کمالات ارزنده انسانی وجود ندارد، از ارتکاب مفاسد خودداری نمی‌کنند.

سفارش‌ها بزرگان دین در برخورد با مردم حکایت از اعتلای اخلاق دارد. در حدیثی که از امام صادق (ع) نقل شده است می‌فرمایند:

«من کان خاضعاً فی السر، کان حسن المعاشره فی العلانیه. فعاشر الخلق الله و لا تعاشرهم لنصیبک من الدنیا و لطف الجاه و الریاء و السمعه... و اجعل من هو اکبر منك بمنزله الادب و الصغر بمنزله الولد و المثل بمنزله الاخ؛ و لا تدع ما تعمله یقیناً من نفسک بما تشک فیهِ من غیرک؛ و کن رفیقاً فی امرک بالمعروف، شفیقاً فی نهیک عن المنکر؛ و لا تدع النصیحه فی کل حال. قال الله عزوجل: «قولوا للناس حسناً»^۳. و لا یحملنک رؤیتهم الی المداهنه علی الحق. فان ذلک هو الخسران المبین العظیم»^۴.

آنکه در نهان فروتن و خاضع است، در آشکار نیکو معاشرت است. پس با خلق برای خدا معاشرت کن، نه برای بهره دنیا و جاه‌طلبی و ریا و

۱- بهشتی، همان، ص ۵۷

۲- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۳۲۳

۳- بقره، آیه ۸۳

۴- مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۰

خوش‌نامی... و آن را که از تو بزرگ‌تر است همچون پدر و آن را که کوچک‌تر است همچون پسر و آن را که همانند تو است برادر خویش در نظر بگیر و کاری را که خود از روی یقین انجام می‌دهی با شکی که در دیگران بینی، ترک مکن و به هنگام امر به معروف کردن دوست باش و به هنگام نهی از منکر کردن مهربان. در هیچ حال نصیحت‌گویی و خیرخواهی دیگران را فراموش مکن. خدای بزرگ گفته است: «به مردم سخن خوب بگویند» و مبدا حضور مردم (و رودربایستی از آنان) تو را بر آن ندارد تا در گفتن حق پرده‌پوشی کنی که زیان بزرگ آشکار خود همین است».

و نیز در حدیثی دیگر از امام سجاد (ع) توصیه‌هایی به زهری نقل شده است که اهتمام ویژه به مقوله اخلاق دارد.

«یا زهری، و ما علیک ان تجعل المسلمین منک بمنزله اهل بیتک، متجعل کبیرهم بمنزله والدک، و تجعل صغیرهم بمنزله ولدک، و تجعل تربک منهم بمنزله اخیک، فای هؤلاء تحب ان تظلم؟ و ای هؤلاء تحب ان تدعولیه؟ و ای هؤلاء ان تهتک ستره^۱؟

ای زهری، مسلمانان را همچون اهل خانه خود بدان، پس بزرگشان را پدر خود گیر، و کوچکشان را فرزند خود و هم‌سن خود را برادر، آیا به کدام‌یک از اینان (پدر، فرزند، برادر خود) دوست داری ستم کنی؟ و کدام‌یک را دوست داری که طرف دعوا قرار دهی؟ (یا به زیان ائ ادعایی کنی) و کدام‌یک را دوست داری که راز نهانش را آشکار کنی و آبرویش را بریزی؟».

ج: کارکرد ایمان در ایجاد اجتماعی سالم

داشتن جامعه‌ای سالم، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان‌ها بوده و از این‌رو، امروزه تمام دولت‌ها در جهت نیل به این مهم، تلاش می‌کنند تا به اجتماعی آرمانی که برخوردار از صمیمیت، برابری و آراستگی اخلاقی است، دست یابند.

گر چه دولت‌ها برای رسیدن به این جامعه آرمانی، قوانین متنوعی وضع می‌نمایند؛ اما باوجود تشکیلات گسترده، بشریت نتوانسته به آن هدف آرمانی خود دست یابد و همچنان آمار قتل و جرم و جنایت رو به فزونی است.

بنابراین؛ عامل دیگری باانگیزه‌ای درونی که متأثر از ایمان است می‌بایست وجود داشته باشد تا حتی بدون حضور نیروهای نظارتی، اجرای قوانین مدنی به‌عنوان یک ارزش انسانی تلقی شده و توسط آحاد جامعه رعایت گردد.

ایمان بزرگ‌ترین ضامن اجرای قوانین بشری و عامل رعایت حقوق متقابل انسان‌هاست که اگر به معنای واقعی‌اش در جامعه نهادینه شود و در باور مردم جای‌گیر، بسیاری از معضلات اخلاقی و مفاسد اجتماعی از جوامع رخت بر خواهد بست؛ زیرا در اجتماع اعتقادی، همه مردم در قبال یکدیگر مسئول هستند و از پیامدهای مثبت کردار نیک و زیان‌های فراوان کردار زشت بااطلاع‌اند. در اجتماع مبتنی بر ایمان، گزینه امربه‌معروف و نهی از منکر بر اساس نظارتی فعال بین اعضای آن اجتماع صورت می‌پذیرد تا در سایه آن، از بروز امیال و اغراض باطل و زد و بندهای فساد انگیز، مانع شود تا انسان‌های شرور جای انسان‌های صالح را تصاحب نکنند. در جامعه‌ای که با نادیده گرفتن امربه‌معروف و نهی از منکر، اشرار بر خوبان تسلط یابند هرچند صالحان برای نجات جامعه دعا کنند دعایشان مستجاب نمی‌شود. از پیامبر اسلام منقول است که فرمودند:

«لتأمرن بالمعروف و لتنهن عن المنکر، او لیسطن الله شرارکم علی خیارکم، فیدعو خیارکم فلا یتستجاب لهم؛^۱ امربه‌معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه خدا بدان شمارا بر نیکانتان چیره می‌کند و چون چنین شود، هر چه نیکان دعا کنند خدا مستجاب نخواهد کرد».

از منظر دین با مسئولیت بودن انسان‌ها در قبال یکدیگر، بسیار حائز اهمیت است به‌گونه‌ای که هیچ‌کس حق ندارد نسبت به این مسئولیت شانه خالی کند. در سخنی از امام باقر (ع) آمده است که فرمود:

«وحي الله الي شعيب النبي (ع): اني معذب من قومك مئة الف، اربعين الف من شرارهم و ستين الفاً من خیارهم. فقال: يا رب، هؤلاء الاشراء، فما بال الاخيار؟ فوحي الله عزوجل اليه: داهنوا اهل المعاصي و لم يغبضوا لغضبى؛^۲ خدا به شعيب پیامبر (ع) وحی کرد که صد هزار تن از قوم تو را عذاب خواهم کرد. چهل هزار از بدان و شصت هزار از نیکان. شعيب گفت: پروردگارا، اشرار درست، نیکان چرا؟ خدای بزرگ به او وحی کرد: چون با اهل معاصی سازگاری کردند و بری خشم من خشم نگرفتند».

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۸۷

۲- حر العاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۱۶

ایمان و عمل

ایمان و رابطه آن با عمل، از اساسی‌ترین مباحثی است که در این حوزه مطرح است و اساساً این پرسش میان متکلمین وجود دارد که آیا عمل داخل در حوزه ایمان است و آیا همچون خوارج و معتزله، باید عمل را از اجزای مقوم ایمان دانست؟ و یا اینکه عمل، خارج از حوزه مفهومی ایمان بوده و آن را نباید از اجزای مقوم ایمان دانست؟

خوارج با اعتقاد به این‌که عمل، داخل در حوزه ایمان است و میان ایمان و کفر منزلتی وجود ندارد بنابراین؛ هر انسانی یا مؤمن است یا کافر؛ و ایمان دارای درجات گوناگونی بوده و این درجات به چگونگی اعمال بستگی دارد و هر عملی با ایمان منافات داشته باشد سبب خروج از دایره ایمان می‌شود^۱، مرتکبین گناه کبیره را کافر دانسته‌اند؛ زیرا در نظر آنان ایمان دربردارنده اعمال خاص است که انجام خلاف آن، گناه کبیره را رقم می‌زند^۲.

معتزلیان نیز، ماهیت ایمان را قول و معرفت و عمل می‌دانند. از این‌رو از نظر آنان عمل، از مقومات اصلی ایمان تلقی می‌گردد^۳. اهل حدیث نیز ایمان را، عبارت از قول و عمل و نیت می‌دانند و به نظر آنان، ایمان دارای درجات بوده و قابل ازدیاد و نقصان است و اگر از شخصی، درباره ایمان او سؤال شود باید در پاسخ بگوید: اگر خدا بخواهد مؤمن هستم^۴.

مرجئه بارزترین مکتبی است که پیروان آن، عمل را داخل در حوزه ایمان نمی‌دانند، به اعتقاد آنان، ایمان همان اعتقاد قلبی به خدا و رسول اوست که به آن اقرار می‌شود و چون معصیت ضرری به ایمان قلبی نمی‌زند؛ همان‌گونه که باوجود کفر، طاعت فایده‌ای ندارد؛ ارتکاب کبیره باعث خروج از ایمان نمی‌شود؛ بنابراین مرجئه به مؤمنین امید می‌دادند که اگر گناهای را انجام دهند ممکن است بخشیده شوند^۵. در این میان اکثر متکلمین شیعه نیز عمل را داخل در حوزه مفهومی ایمان نمی‌دانند ولی عمل صالح را از لوازم مهم آن بر می‌شمردند^۶.

ابوالحسن اشعری، عمل به ارکان را از فروع ایمان می‌دانست^۷ و قائل به زیادت و نقصان ایمان بود؛ بنابراین فاسق، از نظر ایمانش مؤمن و به خاطر فسق و کبیره‌اش، فاسق است.

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵

۲- جعفریان، مرجئه، تاریخ و اندیشه، ص ۱۲۱

۳- شهرستانی، همان، ج، ص ۵۹

۴- شهرستانی، همان، ج ۱، ص ۲۰۷

۵- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵

۶- جعفریان، مرجئه، تاریخ و اندیشه، ص ۱۱۶

۷- شهرستانی، همان، ج ۱، ص ۱۱۵

فصل دوم:

ایمان از منظر فرق اسلامی

ایمان از منظر فرق اسلامی

متکلمان مسلمان درباره حقیقت و ارکان ایمان از آن جهت که آیا ایمان، اقرار زبانی است یا تصدیق قلبی؟ و آیا عمل هم در تحقق آن دخالت دارد؟ و اینکه جایگاه عقل در برخورد با ایمان چگونه است و آیا همه فرق اسلامی به یکسان به ارتباط عقل با ایمان می‌نگرند اختلاف نظر دارند. لذا با توجه به وجود فرقه‌های مختلف در بین پیروان دین اسلام که هر یک از بزرگان آن فرقه، بنا بر مستندات عقلی و نقلی درون فرقه‌ای به مبحث ایمان پرداخته‌اند؛ در این مقال تلاش می‌شود تا به توضیح مختصری از اهم نظریه‌های کلامی اسلامی شکل گرفته پیرامون ایمان بپردازیم.

لازم به ذکر است که در این اثر چون قرار است، دیدگاه‌های مکاتب مختلف کلامی در باب ایمان تحلیل و سپس به نقد آن بر اساس مکتب شیعه بپردازیم ضروری است به صورت اجمال و در حد آشنایی، به مفهوم ایمان از منظر شیعه دوازده‌امامی پرداخته و بعد از آن به بیان اندیشه دیگر مکاتب کلامی مبادرت نماییم.

ایمان در اندیشه شیعه

شیعه در لغت به معنای پیرو، یار، دسته و گروه آمده^۱ و در اصطلاح، به کسانی که امام علی (ع) را جانشین بلافصل پیامبر (ص) از سوی خدا می‌دانند شیعه اطلاق می‌شود.^۲ در مقابل شیعه، اهل سنت قرار دارد که پس از پیامبر (ص) جانشینی ایشان را به انتخاب مردم واگذار کردند.^۳ گفتنی است که شیعه به فرقه‌های مختلفی چون امامیه، اسماعیلیه و زیدیه تقسیم می‌شود که در این نوشتار، منظور شیعه دوازده‌امامی می‌باشد.

در کلام شیعی، ایمان برابر با معرفت معرفی شده و شیخ مفید، از بزرگان شیعه، ایمان را تصدیق و معرفت می‌داند و در تعریف معرفت بر این باور است که «همان‌گونه که کافر، به خداوند معرفت ندارد، مؤمن نیز؛ به خداوند جهل ندارد. اگر جایی کفر کسی بر اساس اصولی که داریم معلوم شد، خود این به ملازمه نشان می‌دهد که او هرگز معرفت به خدا نداشته است، اگرچه به زبان، اعتراف به وجود او می‌کرد و این‌طور وانمود می‌کرد که عارف به خدا و رسول است^۴».

بنابراین ایمان از دیدگاه وی عبارت است از «تصدیق قلبی و اقرار زبانی» و عنصر عمل جوارحی در تحقق ایمان نقش ندارد. ایشان برای توجیه سخن خود می‌نویسد: «امامیه متفق‌اند که مرتکب گناهان کبیره، از اهل معرفت و اقرار، با این عمل خود، از اسلام خارج نمی‌شود و او مسلمان است؛ هرچند به سبب گناهی که مرتکب شده، قاسق است^۵». از منظر شیخ مفید، کسانی که متعلقات ایمان را به قلب تصدیق کنند و در زبان نیز به آن اقرار کنند، مؤمن هستند ولی اگر کبیره‌ای از آنان سر زند از ایمان خارج نمی‌شوند بلکه به سبب گناهی که مرتکب شده‌اند مسلمان فاسق‌اند. شیخ طوسی هم ایمان را، راست شمردن به دل می‌داند و معتقد است آنچه بر زبان بگذرد نمی‌توان به آن تکیه کرد^۶.

سید مرتضی، شاگرد شیخ مفید نیز با صحه گذاشتن بر رأی استاد خود، ایمان را این‌گونه تعریف می‌نماید که کسی که خداوند و آنچه را که خداوند معرفت آن را ضروری دانسته، تصدیق کند مؤمن است. از نظر او، آنچه بر زبان جاری می‌شود هیچ اعتباری ندارد^۷.

۱- فراهیدی، العین، ج ۲، ص ۱۹۱، ذیل واژه شیع

۲- شیخ مفید، اوائل المقالات، ۱۴۱۳ق، ص ۳۵

۳- ایجی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۴

۴- مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۱۹

۵- شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۱۰

۶- طوسی، تمهید الاصول در علم کلام اسلامی، ص ۶۳۹

۷- سید مرتضی، الذخیره فی علم الکلام الاسلامی، ص ۵۳۶

طبرسی نیز در اثر خود، ایمان را معرفت تفسیر کرده و می‌نویسد: «اصل ایمان همان معرفت و شناسایی خدا و فرستادگان اوست و قبول آنچه آنان آورده‌اند زیرا هرکسی چیزی را خوب بفهمد و بداند، طبعاً آن را تصدیق کرده و ایمان می‌آورد»^۱.

خواجه طوسی نیز معتقد است که ایمان در لغت به معنای تصدیق است، یعنی باور داشتن و در اصطلاح اهل تحقیق، تصدیق خالص است.^۲ ایشان، ایمان را ترکیبی از تصدیق قلبی و اقرار زبانی دانسته است.

«و اما الايمان فهو التصديق بالقلب و لا اعبار بما يجرى على اللسان و كل من كان عارفاً بالله و نبيه و بكل ما اوجب عليه معرفته مقرر بذلك مصداقاً فهو مؤمن و الكفر نقيض ذلك و هو الجحود بالقلب دون اللسان بما اوجب الله تعالى معرفته به»^۳؛ اما ایمان، همان تصدیق به قلب است و آنچه به زبان جاری می‌شود اعتبار ندارد و هرکسی که به خدا و نبی او شناخت داشته باشد و به هر چیزی که شناخت آن واجب باشد اقرار داشته باشد چنین شخصی مؤمن است و کفر نقيض آن است و آن، انکار به قلب بدون اقرار است به آنچه خداوند شناخت و معرفت آن را واجب کرده است.

ایشان سخن خود را به آیه «ووجدوا بها و استيقنتها انفسهم»^۴ و بآنکه دل‌هایشان بدان یقین داشت، آن را انکار کردند. مستند کرده که در بحث ایمان، تصدیق قلبی، به‌تنهایی کفایت نمی‌کند؛ زیرا این‌ها یقین داشتند، اما انکار زبانی و فقدان اقرار باعث کفر آن‌ها شد. از طرفی اقرار زبانی نیز به‌تنهایی کفایت نمی‌کند؛ زیرا این آیه تصریح دارد که اعراب، باوجود اقرار زبانی، ایمان ندارند:

«قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا؛ برخی از بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم»^۵.

نکته‌ای که در بیانات شیخ طوسی جای تأمل دارد این است که در دیدگاه بزرگان شیعه، ایمان مبتنی بر علم و استدلال بوده و ایمان تقلیدی ارزشی ندارد لذا او به‌صراحت اعلام می‌کند که هر کس نسبت به این امر جاهل باشد کافر است. این نظر در سخنان بزرگان دیگری چون علامه مجلسی نیز آمده و او نیز با توجه به آیات و احادیث بر این باور است که بیشتر علما، شیعیان را از

۱- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۶۲

۲- طوسی، اوصاف الاشراف، ص ۹

۳- طوسی، تمهید الاصول ص ۲۹۳

۴- نمل، آیه ۱۴

۵- حلی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۲۶

هرگونه متابعت ظنی نهی نموده‌اند. هرچند علامه از قول تعداد دیگری از علما، توانمندی استدلالی مردم را واجب کفایی دانسته و خاطرنشان کرده که چنانچه مردم به دلایل اجمالی هم اصول دین را بدانند کفایت می‌کند.^۱ لازم به ذکر است که ملاصدرا نیز ایمان حقیقی را عبارت از اعتقاد یقینی که با برهان حاصل شده باشد می‌داند و معتقد است چنین اعتقاد یقینی غیرقابل زوال و نابود شدنی است.^۲

این عده از علمای شیعی، ایمان را تصدیق قلبی و یا اقرار زبانی دانسته و عمل جوارحی را در بحث ایمان وارد نمی‌دانند؛ اما طیف وسیعی از علما، بر این باورند که ایمان، علاوه بر تصدیق قلبی و نیز اقرار به زبان، به عمل جوارحی نیز وابسته است و سه مؤلفه تصدیق به قلب، اقرار به زبان و عمل به اعضاء و جوارح، ایمان را تشکیل می‌دهد.

شیخ صدوق حقیقت ایمان را «اقرار باللسان و تصدیق بالقلب و عمل بالارکان»^۳ می‌داند و با توجه به این دیدگاه، از منظر ایشان، مؤمنان کسانی هستند که علاوه بر تصدیق قلبی، اقرار زبانی و عمل جوارحی نیز داشته باشند.

طبرسی در باب ایمان می‌نویسد: «ایمان: تصدیق به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان و اعضاء است»^۴ و از منظر حضرت رسول (ص) شخص مؤمن باید به این موارد ایمان داشته باشد. ا: توحید را پذیرفته باشد.

ب: معتقد به رسالت و خاتمیت پیامبر اسلام (ص) باشد.

ج: به تمامی اوامر و نواهی نبی مکرم (ص) از جمله ولایت گردن نهد.

د: به حیات پس از مرگ و جزئیاتی که قرآن و رسول خدا (ص) از آن ارائه نموده‌اند، معتقد شود.^۵

شیخ طوسی در باب ایمان می‌نویسد:

«اگر کسی از تو بپرسد ایمان چیست؟ بگو، ایمان عبارت است از باور داشتن به خدا و پیامبر و آنچه پیامبر (ص) و امامان (ع) گفته‌اند؛ همه باید به استناد دلیل باشد نه تقلید. این ایمان بر پنج رکن مشتمل است و هر که

۱- خادمی و عزیزاده، مقاله چیستی ایمان و مقومات مفهومی آن از دیدگاه فخر الدین رازی، ص ۷۷

۲- ملاصدرا، تفسیر قرآن، ج ۲، ص ۱۷۶

۳- شیخ صدوق، امالی، ص ۴۶۰

۴- طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۶۲

۵- حسام الدین هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۲۶

آن‌ها را بداند مؤمن است و هر که نسبت به آن‌ها جاهل باشد کافر. آن‌ها عبارت‌اند از: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد^۱.
از منظر علامه حلی نیز حقیقت ایمان ترکیبی از عقیده قلبی، اقرار به زبان و عمل به اعضاء و جوارح است:

«الإيمان هو اعتقاد بالقلب و قول باللسان و عمل بالجوارح. فأما الاعتقاد بالقلب فيعتقد معرفة ربه و نبیه و إمامه. و أما القول باللسان فإظهار الشهادتين و الإقرار بالإمامة. و أما العمل بالجوارح فالصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و الجهاد فهذا هو حقيقة الإيمان^۲. إيمان همان اعتقاد به قلب و اقرار به زبان و عمل به اعضاء است؛ اما اعتقاد به قلب، اعتقاد به شناخت پروردگار و نبی و امام را باعث می‌شود و اقرار به زبان، اظهار شهادتین و اقرار به امامت می‌باشد؛ اما عمل به اعضاء، چون نماز و زکات و روزه و حج و جهاد می‌باشد که این همان حقیقت ایمان است».

علامه طباطبایی نیز در اثر گران‌سنگ خود، تعریفی از ایمان ارائه داده است که به تبیین بیشتر آن می‌پردازیم. از نظر ایشان، «ایمان به معنای اذعان و تصدیق چیزی و التزام به لوازم آن است^۳». ایشان در تبیین مفهومی که از ایمان ارائه داده است اذعان دارد که علم به چیزی به تنهایی حکایت از ایمان ندارد و در مقام عمل نیز، ممکن است پایبندی عملی به آن علم نیز وجود نداشته باشد، بنابراین، در یک تعریف کلی «ایمان به هر چیز عبارت است از علم به آن با التزام عملی به آن. پس صرف علم و یقین به وجود چیزی بدون التزام عملی، ایمان به آن چیز نیست^۴»؛ بنابراین «ایمان عبارت است از سکون و آرامش علم خاص در نفس، نسبت به هر چیزی که ایمان به آن تعلق گرفته و لازمه این آرامش، التزام عملی نسبت به آن چیز است که به آن ایمان دارد^۵».

در جمع‌بندی بحث، باتوجه به تقسیم‌بندی اندیشمندان در باب تعریف ایمان، ذکر این نکته حائز اهمیت است که در طبقه نخست، هرچند تصدیق و اقرار به زبان، از ارکان اصلی ایمان محسوب شده است اما با دقت نظر، این نکته به دست می‌آید که عمل هم در مفهوم ایمان، نقش خاص خود را ایفا می‌نماید. در طبقه دوم نیز، علمای شیعه، ایمان را دارای سه رکن اصلی تصدیق به قلب، اقرار به زبان و عمل به اعضاء دانسته‌اند که نگارنده نیز بر این نظر اصرار داشته و معتقد

۱- طوسی، الرسائل العشر، ص ۱۰۳

۲- حلی، العمدة، ص ۶۷

۳- طباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۴

۴- طباطبایی، همان، ج ۱۸، ص ۲۴۱

۵- طباطبایی، همان، ج ۱۶، ص ۴۱۴

است که در تعریف ایمان و تبیین آن، علاوه بر دو رکن تصدیق و اقرار، عمل نیز دخالت مؤثر داشته و ارکان سه‌گانه ایمان را تشکیل می‌دهد.

از این‌رو؛ شیعه عقیده دارد مؤمن کسی است که به خدا و پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) و آنچه او از طرف خداوند آورده است ایمان آورده و آن‌ها را تصدیق نماید و به فرایض الهی و اوامر و نواهی او جامه عمل بپوشاند؛ بنابراین ایمان عبارت خواهد بود از اعتقاد به قلب، اقرار به زبان و عمل به اعضا و ارکان^۱.

متعلق ایمان

پس از بیان معنای خاصی که شیعه از ایمان دارد باید پرسید که اگر معنای ایمان، معرفت و تصدیق است، انسان مؤمن باید به چه چیزی ایمان داشته باشد تا قید ایمان بر او اطلاق گردد تا به تبع آن از مرز کفر خارج گردد؟ شیعه با تکیه بر آیات قرآن، ایمان به خداوند، رسالت پیامبر اسلام (ص)، سرای ابدی، ملائکه، عالم غیب، انبیای گذشته و کتاب‌های آنان و ایمان به ائمه اطهار (ع) را در زمره متعلقات ایمان می‌داند و معتقد است شیعه کسی است که امور ذکرشده را باور داشته و به آن معتقد باشد تا از مرز کفر خارج گردد.

ایمان و اختیار

باتوجه به معانی که در بحث ایمان گذشت، ایمان چیزی است که به اراده و اختیار انسان و در پی علم یا باور تحقق می‌یابد. مراجعه به قرآن و توجه به مواردی که به شرح آن می‌پردازیم برای روشن‌تر شدن این مسئله راهگشاست:

امر به ایمان و نهی از کفر

در تعدادی از آیات قرآن کریم به امر به ایمان و نهی از کفر اشاره شده است و چنانچه ایمان خارج از حوزه اختیار انسان بود، درخواست آن از سوی خداوند، عبث و با حکمت او تنافی داشت.

«وَأَمِنُوا بِمَا أُنزِلَتْ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِنِّي فَاتَّقُونَ^۲». به قرآنی که نازل کرده‌ام و کتابی را که

۱- مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۱۹

۲- بقره، آیه ۴۱

نزد خود شما است تصدیق می‌کند بگروید و شما نخستین منکر آن باشید و آیه‌های مرا به بهای ناچیز بفروشید و از من بترسید.»
 «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۱». و چون به ایشان گفته شود به آنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید گویند ما به آنچه بر خودمان نازل شده ایمان داریم و به غیر آن کفر می‌ورزند باینکه غیر آن، هم حق است و هم تصدیق‌کننده کتاب است بگو اگر به آنچه بر خودتان نازل شده ایمان داشتید پس چرا انبیاء خدا را کشتید؟».

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ^۲». و چون بندگان من از تو سراغ مرا می‌گیرند بدانند که من نزدیکم و دعوت دعاکنندگان را اجابت می‌کنم البته در صورتی که مرا بخوانند پس باید که آنان نیز دعوت مرا اجابت نموده و باید به من ایمان آورند تا شاید رشد یابند».

نفی اجبار در پذیرش دین

نفی اجبار در پذیرش دین لزوماً دلالت بر اختیاری بودن ایمان دارد. قرآن کریم، ضمن اشاره به تبیین دقیق هدایت از ضلالت، پذیرش دین از روی اکراه و اجبار را نفی می‌کند و شرط پذیرفتن دین را منوط به اختیار و اراده انسان می‌داند.

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُوْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^۳». هیچ اکراهی در این دین نیست، همانا کمال از ضلال متمایز شد، پس هر کس به طغیانگران کافر شود و به خدا ایمان آورد، بر دستاویزی محکم چنگ زده است، دستاویزی که ناگسستنی است و خدا شنوا و دانا است».

۱- بقره، آیه ۹۱

۲- بقره، آیه ۱۸۶

۳- بقره، آیه ۲۵۶

بی‌ارزش بودن ایمان از روی ترس

آیاتی به این امر دلالت دارد که ایمان از سر ترس و اجبار بی‌فایده است و نشان می‌دهد که ایمان باید آزادانه و از روی اختیار و با میل باطنی باشد تا ارزش پیدا کند.

«فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ»^۱. اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، ایمانشان برای آن‌ها سودی نداشت! این سنت خداوند است که همواره در میان بندگان اجرا شده، و آنجا کافران زیانکار شدند!.

«رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ. أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ»^۲. (می‌گویند: پروردگارا! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می‌آوریم. چگونه: و از کجا متذکر می‌شوند باینکه رسول روشنگر (با معجزات و منطق روشن) به سراغشان آمد!).

اختیاری بودن ایمان

در قرآن به صراحت بیان شده است که مردم آزادند پس از شنیدن تذکرات انبیاء، اگر خواستند راه خدا را در پیش گیرند و این دلالت بر ارادی بودن ایمان دارد.

«إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»^۳. این هشدار و تذکری است، پس هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند!

«إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»^۴. این یک تذکر و یادآوری است، و هر کس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند!.

همه موارد یادشده دلالت دارد که انسان از روی اختیار و میل باطنی خود تصمیم ویژه‌ای می‌گیرد و باوری را در درون خود می‌پروراند که از آن به ایمان، تعبیر می‌شود. از این رو؛ به هیچ عنوان، مقوله ایمان با اجبار و اکراه سر سازگاری نداشته و باهم در یک قلب جمع نمی‌شوند.

۱- غافر، آیه ۸۵

۲- دخان، آیات ۱۲ و ۱۳

۳- مزمل، آیه ۱۹

۴- انسان، آیه ۲۹

جایگاه ایمان در روایات شیعی

تعابیری که در شأن و اهمیت ایمان و تعظیم مؤمن در روایات شیعه وارد شده است نشان از جایگاه رفیع ایمان نزد خداوند دارد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

همان‌گونه که روشن است جایگاه و منزلت کعبه در مکه مکرمه از قداست ویژه‌ای برخوردار است و شرط صحت اقامه نماز و ذبح حیوان در مسیر آن بودن منوط شده است. با توجه به این جایگاه رفیع، ارزش و قداست مؤمن از کعبه، بزرگ‌تر قلمداد شده و در روایت آمده است:

«قال الصادق (ع): المؤمن اعظم حرمة من الكعبة^۱. حرمت مؤمن از

حرمت کعبه بیشتر است».

و جالب‌تر این‌که بنا به روایت منقول از رسول گرامی اسلام (ص)، خداوند چیزی گرامی‌تر و محبوب‌تر از ایمان نیافریده و به تبع احترام ایمان در نزد پروردگار، مؤمن از جایگاه ممتازی برخوردار است.

«عن النبی (ص): ان الله جل ثنائه يقول و عزتی و جلالی ما خلقت من

خلقی خلقا احب الی من عبدی المؤمن^۲.

از پیامبر (ص) است که خداوند فرمود: به عزت و جلالم قسم! هیچ‌کس را

خلق نکردم که نزد من از بنده مؤمن محبوب‌تر باشد».

و معصوم (ع) به دنبال سخن پیامبر (ص) عزت و احترام شخص مؤمن را بسان کبریت احمر که کمیاب است معرفی نموده و این‌گونه به توصیف انسان مؤمن می‌پردازند.

«روی عن الصادق (ع): المؤمنة اعز من المؤمن و المؤمن اعز من الکبریت

الاحمر، فمن رای منکم الکبریت الاحمر^۳؟

از امام صادق (ع) روایت شده است: زن مؤمن از مرد مؤمن عزیزتر است و

مرد مؤمن از کبریت احمر عزیزتر (کمیاب‌تر)؛ پس چه کسی از شما کبریت

احمر را دیده است؟».

از منظر امام علی (ع) بارزترین معیار شناخت انسان، حقیقت درونی بنام ایمان است که وجه تمایز او با سائر هم‌نوعان خود می‌شود.

«المرء بایمانه^۴؛ معیار انسان، ایمان اوست»

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۶ و ۸۷

۲- مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۱۵۸

۳- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۲

۴- آمدی، غرر الحکم، ص ۱۵

بنابراین مواردی چون دارایی‌های مادی و زندگی دنیوی در اشکال مختلف و سلامت جسمانی و قدرت‌های سیاسی و توانمندی‌های اجتماعی، ملاک و معیار یک انسان وارسته نخواهد بود. در گفتار دیگری که از معصوم (ع) نقل شده است، هر مسلمانی باید رنگ الهی به خود بگیرد به طوری که نشانه‌های الهی بودن در او پیدا شود، در این حالت، وی مستمراً باید برای حفظ این صبغه الهی، به دستگیره محکمی چنگ زند که از آن به ایمان تعبیر می‌شود که موجب تداوم بخشی به صبغه الهی خواهد بود.

الامام الباقر (ع): «فی قول الله عزوجل: «صبغه الله و من احسن من الله صبغه»^۱، قال: الصبغه هی الاسلام و قال فی قوله عزوجل: «فمن یکفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسک بالعروه الوثقی»^۲، هی الايمان^۳. در تفسیر این آیه «رنگ‌آمیزی (و هدایت) خداست (این ایمان، و چه کسی بهتر از خداوند رنگ می‌دهد؟»، گفت: مقصود از این صبغه و رنگ‌آمیزی، اسلام است. همچنین در تفسیر این آیه «هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به دستگیره استوار چنگ زده است»، گفت که دستگیره استوار، ایمان است».

در گفتاری از رسول گرامی اسلام (ص)، به تبیین دقیق ایمان و شخصیت مؤمن پرداخته شده است که می‌فرمایند:

«إن الرجل لا یكون مومنا حتی یكون قلبه مع لسانه سواء و یكون لسانه مع قلبه سواء ولا یخالف قوله عمله»^۴، انسان مؤمن نیست مگر آن که دلش بازبانش یکی باشد و زبانش با دلش و گفتارش با کردارش ناسازگار نباشد.

و در پایان به این نکته مهم توجه داده می‌شود که ایمان در حالتی بین بودن و نبودن قرار داشته و امام (ع) سفارش اکید دارد که با پیروی از راه صحیح، ایمان ثابت و مستقر را اختیار کن.

الامام علی (ع): «یا کمیل، انه (الایمان) مستقر و مستودع، فاحذر ان تكون من المستودعین؛ و انما یستحق ان تكون مستقراً، اذا لزمتم الجاده الواضحه التی لا تخرجک الی عوج، و لا تزیلک عن منهج»^۵

۱ - بقره، آیه ۱۳۸

۲ - بقره، آیه ۲۵۶

۳ - کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴

۴ - محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۶۵

۵ - حرانی، تحف العقول، ص ۱۲۱

ای کامل، ایمان یا حالت استقرار دارد و در جای خود محکم است، یا همچون چیزی است که به امانت و عاریه گذاشته شده باشد. از آن بهره‌بردار که ایمان عاریتی داشته باشی. تو آنگاه شایسته ایمان ثابت و استقرار یافته می‌شوی که از متن راه روشن بروی، راهی که تو را به انحراف نمی‌کشاند و از روش حق پرستان دور نمی‌کند».

رابطه ایمان با عمل

ایمان واقعی در اندیشه شیعه، ملازم با عمل به دستورات شرع است، لذا اظهار ایمان و اسلام بدون عمل به دستورات خدا و رسول (ص) راهی به سعادت واقعی نخواهد داشت؛ چون قرآن کریم دستیابی به حیات طیبه را منوط به ایمان و عمل صالح می‌داند و می‌فرماید:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، درحالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم و پاداش آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد».

و نیز فرمود: «وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ و اگر آن‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری پیشه می‌کردند، پاداشی که نزد خداست، برای آنان بهتر بود، اگر آگاهی داشتند».

نکته مهم این است که در مکتب شیعه عمل به اعضاء و جوارح یا عدم آن می‌تواند انسان را از مرز ایمان خارج نموده و به حوزه مسلمان غیر مؤمن سوق دهد. به عبارتی دیگر، شخص مسلمان به صرف اقرار زبانی و ادای شهادتین به اسلام ورود می‌نماید اما چنین شخصی مؤمن نامیده نمی‌شود زیرا مؤمن به کسی اطلاق می‌گردد که علاوه بر اقرار زبانی می‌بایست به باور قلبی رسیده و عمل به احکام و شریعت نیز در او وجود داشته باشد. در روایات، ایمانی مقبول شمرده شده است که با عمل همراه باشد و نیز عملی نافع تلقی شده است که از ایمان برخیزد.

۱- نحل، آیه ۹۷

۲- بقره، آیه ۱۰۳

«روی عن النبی (ص): الايمان و العمل اخوان شريكان في قرن لا يقبل... احدهما الا بصاحبه^۱.

پیامبر (ص) اکرم فرمود: ایمان و عمل دو برادر و دو شریک و نزدیک یکدیگرند که یکی بدون دیگری قبول نمی‌شود^۲.

«قال النبی (ص): لا يقبل ایمان بلاعمل و لاعمل بلا ایمان^۳؛ پیامبر (ص) فرمود: ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان پذیرفته نیست^۴.

بنابراین، عمل به اندازه ایمان و ایمان به اندازه عمل، از اهمیت خاصی برخوردار است؛ به همین دلیل، ایمان هرگز از عمل جدایی نمی‌پذیرد.

«قال علی (ع): قالی لی رسول الله (ص) یا علی اکتب. فقلت ما اکتب؟ فقال: اکتب بسم الله الرحمن الرحيم، الايمان ما وقر فی القلوب و صدقته الاعمال و الاسلام ماجری علی اللسان و حلت به المناکحه^۵؛ حضرت علی (ع) فرمود که پیامبر (ص) به من امر کرد: ای علی (ع) بنویس. عرض کردم: چه بنویسم؟ پیامبر (ص) فرمود: بنویس به نام خداوند بخشنده مهربان؛ ایمان چیزی است که در قلب جای گیرد و آن را وقار می‌بخشد و عمل به آن تصدیق می‌کند. اسلام چیزی است که به زبان جاری می‌شود و موجب جواز امر نکاح است^۶.

در سخنی از امام باقر (ع) نزدیک به همین مضمون آمده است که فرمودند:

«الايمان ما كان فی القلب و الاسلام ما علیه التناکح و التوارث و حقنت به الدماء و الايمان یشرک الاسلام و الاسلام لا یشرک الايمان^۷؛ ایمان امری قلبی است و اسلام منشأ جواز امر نکاح وارث و حفظ دم است؛ پس ایمان با اسلام مشارکت دارد، ولی اسلام با ایمان مشارکت ندارد^۸.

بنابراین، مجموع روایات وارده، مرز بین ایمان و اسلام را مشخص کرده و اسلام را در اقرار زبانی معرفی و ایمان را به قلب ارجاع می‌دهند.

همان‌گونه که در بیانات بزرگان شیعه آمده است در کنار باور قلبی و اقرار به زبان، عمل از ارکان ویژه ایمان محسوب می‌شود. در این باره لازم است به چند نکته ضروری اشاره شود.

۱- حسام الدین هندی، کنز العمال، ج ۱، ص ۵۹

۲- حسام الدین هندی، همان، ج ۱، ص ۶۸

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۸

۴- مجلسی، همان، ج ۸۷، ص ۱۷۷

نخست این که اصالت و اهمیت عمل بر هیچ صاحب‌خردی پوشیده نیست و نشانه شکوفایی نیروهای انسانی و بروز استعدادها در سایه عمل و اقدام بروز می‌کند. اگر تمام افکار خیر و نیات سودمند تا زمانی که در ذهن ماندگار است و جزء تصورات ذهنی آدمی محسوب شود تا پا به منصفه ظهور نگذارد اثرات مطلوب آن در زندگی فردی و اجتماعی نمایان نخواهد شد و فایده‌ای در آن تصور ذهنی وجود ندارد. امام صادق (ع) در نقلی از رسول خدا (ص) می‌فرمایند:

«لما فتح رسول الله (ص) مکه، قام علی الصفا و قال: یا بنی‌هاشم، یا بنی عبدالمطلب، انی رسول الله الیکم، و انی شفیق علیکم. لا تقولوا: ان محمداً منا؛ فوالله ما اولیائی منکم و لا من غیرکم الا المتقون... الا وانی قد اعذرت فیما بینی و بینکم و فیما بین الله عزوجل و بینکم، و ان لی عمل و لکم عملکم^۱؛

هنگامی که پیامبر اکرم (ص) مکه را گشود، بر کوه صفا ایستاد و گفت: ای فرزندان بنی‌هاشم، ای فرزندان عبدالمطلب، من فرستاده خدا به‌سوی شمایم، و من دوستدار شمایم. نگوئید محمد از ما است؛ به خدا سوگند که دوستان من از میان شما و جز شما کسانی غیر از پرهیزگاران نیستند... بدانید که من (با آنچه به شما گفتم و ابلاغ کردم)، میان خود و شما و میان خدای بزرگ و شما عذری و بهانه‌ای باقی نگذاشتم. و بدانید که آنچه مرا سودمند خواهد بود عمل من است، و آنچه شما را سودمند خواهد بود عمل شما است».

دوم اینکه کیفیت عمل به‌مراتب از کمیت آن دارای اهمیت بیشتری است زیرا ارزش عمل به چگونگی آن عمل مربوط می‌شود نه به کم‌و‌زیاد آن. از این‌روست که خداوند در قرآن می‌فرماید «خلق الموت و الحیوه لیبلوکم ایکم احسن عملاً^۲. خداوند مرگ و زندگی را آفرید تا مشخص شود که کدام تان کار بهتری می‌کنید».

از امام صادق (ع) درباره مفاد این آیه پرسیدند ایشان در پاسخ فرمودند:

«فی قول الله عزوجل: لیبلوکم ایکم احسن عملاً^۳. قال: لیس یعنی اکثر عملاً و لکن اصبو بکم عملاً. و انما اصابه خشیه الله و النیه الصادقه... ثم قال: الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل و العمل الخالص: الذی لا

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۳۳

۲- ملک، آیه ۲

۳- ملک، آیه ۲

ترید ان یحمدک علیه احدٌ الا الله عز و جل. و النیه افضل من العمل. الا و ان النیه هی العمل. ثم تلا قوله عزوجل: قل کلّ یعمل علی شاکلته^۱. یعنی علی نیته^۲؛

درباره این آیه تا شمارا بیازماید که کدام یک کار بهتری می کنید. گفت: مقصود عمل بیشتر نیست بلکه عمل بهتر و درست تر است. و درستی کار بستگی به ترس از خدا و داشتن قصد و نیت صحیح است... سپس فرمود: عمل را تا به پایان خالص نگاه داشتن سخت تر از خود عمل است. و عمل خالص آن است که نخواهی کسی جز خدای بزرگ تو را برای آن ستایش کند. و نیت برتر از عمل است. بدانید که نیت همان عمل است. سپس این آیه را خواند: بگو: هرکسی بر طینت خود می تند».

دقت در آیه می رساند که معیار در تمیز اعمال انسان، کیفیت اقدام اوست نه کمیت آن، زیرا در غیر این صورت خداوند به کثرت عمل اشاره می نمودند. از این رو؛ توجه به خلوص عمل و پرهیز از هرگونه ریا و دخالت امیال غیر الهی از قبیل شهرت طلبی، زراندوزی، آرزومندی های ناروا و ... از کیفیت عمل می کاهد هرچند به فراوانی و در مقیاس بالا آن عمل انجام شود. عمل فاقد کیفیت از ژرفای لازم برخوردار نیست و در ظاهر و پوسته اقدامی است که انجام می شود اما در باطن، فاقد محتوا و اثرگذاری بوده و اقدام بی خاصیت نه موردپسند خداوند است و نه مقبول اوست. امام سجاد (ع) می فرمایند:

«اللهم صل علی محمد و آله، و اکفنا طول الامل و قصره عنا بصدق العمل، حتی لا نؤمل استتمام ساعه بعد ساعه و لا استیفاء یوم بعد یوم، و لا اتصال نفس بنفس، و لا لحوق قدم بقدم، و سلمنا من غروره و آما من شروره^۳؛ خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست و ما را از آرزوگرایی دور دار، و با عمل صادقانه از آرزومندی نجاتمان بخش، تا بدان جا که به گذراندن ساعتی پس از ساعت دیگر، و تمام کردن روزی بعد از روز دیگر، و پیوستن نفسی به نفس دیگر، و برداشتن گامی به دنبال گام دیگر امید نبندیم و تو خود ما را از فریب آرزوها ایمنی ده و از شر آن ها نگاه دار».

۱- اسراء، آیه ۸۴

۲- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶

۳- حرانی، تحف العقول، ص ۱۰۷

سوم استمرار عمل و مداومت در اجرای آن بسیار اهمیت دارد نه این که عمل مقطعی و موقتی انجام شود و به دلخواه، عملی که نشانه ایمان تلقی می شود و از شخص مؤمن انتظار می رود که صادر شود دستخوش تغییر و تبدیل گردد مانند نماز و روزه و دیگر فرایض عبادی؛ بنابراین مداومت در کار و عمل، دشوار به نظر می رسد اما رمز موفقیت در ادامه دادن و استمرار کار و عدم واگذاری آن به آینده وابسته است. در سخنی از پیامبر اسلام (ص) در نصیحتی به ابوذر چنین آمده است که می فرمایند:

«یا اباذر، ایاک و التسویف بعملک، فانک بیومک و لست بما بعده. فان یکن غد لک، فکن فی الغد کما کنت فی الیوم. و ان یکن غد، لم تندم علی ما فرطت فی الیوم.

یا اباذر، اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء، و اذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح. و خذ من صحتک قبل سقمک، و حیاتک قبل موتک؛ فانک لا تدری ما اسمک غداً^۱.

ای اباذر، از تأخیر در عمل بپرهیز، که امروز از آن توست از فردا خبر نداری. اگر فردایی داشتی، در آن فردا چنان باش که در امروز، و اگر فردایی نداشتی، برای کوتاهی کردن امروز پشیمان نخواهی شد.

ای اباذر، در بامداد امیدی به رسیدن شام مدار، و در شام امیدی به رسیدن بامداد. و بکوش تا از تندرستی ات و از زندگی ات پیش از مرگ بهره گیری، زیرا نمی دانی که نام تو در فردا چیست (زنده یا مرده؟)^۲.

چهارم اینکه در فرهنگ دین، مهم ترین عامل تبلیغ دین، عمل و کارایی انسان مؤمن است و نه زبان و تبلیغ گفتاری، هرچند تبلیغ گفتاری، محسنات خود را دارد اما زبان گویایی که در تبلیغ کرداری و اقدام عملی هست در تبلیغ گفتاری نیست. از این روست که گفته اند: «دو صد گفته چون نیم کردار نیست»^۳. و در توصیه بزرگان دین و معصومین (ع) به فراوانی به این مهم توجه داده شده است که با عمل خود دیگران را به خوبی دعوت کنید نه با زبان و گفتار. امام صادق (ع) فرمود:

«کونوا دعاة الناس باعمالکم و لا تكونوا دعاة بالسنتکم»^۴.
مردمان را با اعمال خود تبلیغ کنید نه با زبان های خود^۵.

و نیز امام علی (ع) فرمودند:

۱- طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۵۴۰

۲- فردوسی

۳- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۷۸

«ان الوعظ الذی لا یمجه سمع، و لا یعد له نفع، ما سکت عنه لسان القول و نطق به لسان الفعل»^۱.

موعظه‌ای که گوش آن را پس نمی‌زند و هیچ سودی با آن برابری نمی‌کند، آن است که زبان گفتار در آن خاموش بماند و زبان کردار به سخن گفتن بپردازد.

پس مهم‌ترین مقیاس سنجش انسان، عملکرد اوست. هرچند به مقوله نیت نیز توجه داده شده است که در خلوص عمل بسیار اهمیت دارد اما آنچه در ترازوی اندازه‌گیری قرار می‌گیرد عمل و رفتار انسان است و خوب و بد آن، نحوه کیفیت سرای دیگر انسان را رقم می‌زند. مولی‌الموحدين علی (ع) می‌فرمایند:

«المرء یوزن بقوله و یقوم بفعله، فقل ما یترجح زنته و افعَل ما تجل قیمته»^۲ آدمی با گفتارش سنجیده و با کردارش قیمت گذاری می‌شود. پس چیزی بگو که وزن آن بیشتر و کاری کن که قیمت آن افزون‌تر باشد.

در سخن دیگری از امام صادق (ع) چنین آمده است:

«لا نقول درجةً واحدة، ان الله یقول: درجات بعضها فوق بعض»^۳، انما تفاض القوم بالاعمال»^۴

نمی‌گوییم همه یک مقام و یک درجه دارند، زیرا که در کلام خداست: درجه‌ها و مقام‌هایی است (در آخرت). و تفاوت درجات مردمان – تنها و تنها – به اعمال است.

باتوجه به گفتار فوق، ایمان فاقد عمل همچون درخت بی‌ثمر است و در اندیشه شیعی، عمل رکن مهم ایمان محسوب شده و بدون عمل، انسان در زمره مسلمان باقی می‌ماند و هنوز راه به ایمان نیافته است.

۱- آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۰۷

۲- آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۳

۳- انعام، آیه ۱۶۵

۴- حکیمی، الحیاه ج ۱، ص ۵۲۸

زیاده و نقصان در ایمان

احادیث شیعه بر زیاده و نقصان ایمان تأکید دارد؛ به طوری که هرگاه ایمان در قلب انسانی جای گیرد، در آن قلب نقطه‌ای نورانی ایجاد شده؛ و هرچه ایمان افزایش یابد آن نقطه نورانی وسیع‌تر می‌شود تا وقتی که ایمان کامل شود، آنگاه درخشندگی آن، تمام قلب را فرا می‌گیرد.

«عن علی (ع): ان الایمان یبدو لمظۀ بیضاء فی القلب فکلما ازداد الایمان عظما ازداد البیاض فاذا استکمل الایمان ابیض القلب کله؛ حضرت علی (ع) فرمود: هرگاه ایمان در قلب وارد شود، نقطه‌ای نورانی در آن پدید می‌آید؛ هرچه ایمان زیاد می‌شود، آن نقطه گسترش می‌یابد و آنگاه که ایمان کامل شد، نور تمام قلب را فرا می‌گیرد^۱».

رسول گرامی اسلام (ص) فرمودند: «افضل الایمان الصبر و السماحة^۲؛ بالاترین درجه ایمان صبر و گذشت است».

چنانچه ملاحظه شد در سخن اشرف کائنات (ص)، عبارت افضل الایمان به این نکته اشاره دارد که ایمان قابلیت افزایش داشته که عالی‌ترین مرتبه آن از زبان مبارک پیامبر (ص) صبر و بخشش معرفی شده است.

در روایتی مبسوط از امام صادق (ع) در باب زیاده و نقصان ایمان به نقل از ابو عمرو زبیری چنین آمده است.

«قال راوی الحدیث: قلت: قد فهمت نقصان الایمان و تمامه فمن این جاءت زیادته؟ فقال: قول الله عزوجل: «و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایماناً فاما الذین آمنوا فزادتهم ایماناً و هم یستبشرون. و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً الی رجسهم^۳». و قال: «نحن نقص علیک نبأهم بالحق انهم فتیه آمنوا بریهم و زدناهم هدی^۴». و لو کان کله واحداً لا زیادة فیه و لاستوی الناس، و بطل التفضیل. و لکن بتمام الایمان دخل المؤمنون الجنة و بالزیاده فی الایمان تفاضل المؤمنون بالدرجات عندالله و بالنقصان دخل المفرطون النار^۵».

۱- حسام الدین هندی، کنز العمال، خطبه ۱۷۳۴

۲- حسام الدین هندی، همان، خطبه ۷۴

۳- توبه، آیات ۱۲۴ و ۱۲۵

۴- کهف، آیه ۱۳

۵- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳

(ابو عمرو زبیری راوی حدیث گوید: به امام صادق (ع)) گفتیم: معنای ناقص بودن و کامل بودن ایمان را فهمیدیم، برتری و فزونی ایمان به چه معناست و از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ گفت: از این گفته خدای متعال: چون سوره‌ای فرود آید برخی از منافقان گویند: ایمان کدام‌یک از شما با این سوره افزوده شد؟ پس کسانی که ایمان آورده‌اند ایمانشان افزوده می‌شود و شادمانی می‌کنند؛ و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، بر پلیدی ایشان بدی و پلیدی دیگر افزوده خواهد شد و از این آیه، داستان ایشان را به‌راستی بر تو حکایت می‌کنیم، آنان جوانانی بودند که به پروردگار خود ایمان آوردند و ما بر ایمان ایشان افزودیم. اگر همه ایمان‌ها یکسان بود و کاست و فزونی نداشت، هیچ‌یک از اهل ایمان را مزیتی بر دیگری نمی‌بود، نعمت ایمان (هدایت خاص) در حق همه مؤمنان یکسان می‌بود و مردمان همه یک‌گونه می‌شدند و برتری از ایمان می‌رفت. (و مراتب شایستگی‌ها و مجاهدت‌ها بی‌اثر می‌گشت و چنین نشد) بلکه ایمان کامل سبب ورود اهل ایمان به بهشت گردید و زیادت و برتری مراتب ایمان باعث تفاوت درجات مؤمنان در نزد خدا گشت؛ و ایمان ناقص و ناچیز علت دخول گناهکاران به دوزخ شد.»

در پایان این بحث به روایتی از امام صادق^۱ (ع) اشاره می‌شود که در آن، حضرت با برشمردن وظایف هر یک از اعضای بدن، به ایمان آن عضو می‌پردازد و خاطرنشان می‌کند که با کوتاهی در هر یک از وظایف، نقصان در ایمان انسان پدید می‌آید.

«قال ابو عمرو الزبیری: قلت لابی عبدالله (ع): ایها العالم، اخبرنی ای الاعمال افضل عندالله؟ قال: ما لا یقبل الله شیئاً الا به، قلت: و ما هو؟ قال: الایمان بالله، الذی لا اله الا هو، اعلی الاعمال درجه و اشرفها منزلة و اسناها حظاً. قال: قلت: الا تخبرنی عن الایمان اقول هو و عمل، ام قول بلا عمل؟ فقال: الایمان عمل کله، و القول بعض ذلک العمل، بفرض من الله بین فی کتابه، واضح نوره، ثابته حجه، یشهد له به الکتاب و یدعوه الیه. قال: قلت: صفه لی - جعلت فداک - حتی افهمه. قال: الایمان حالات و درجات و طبقات و منازل: فمنه التام المنتهی تمامه و منه الناقص البین نقصانه و منه الراجح الزائد رجحانه. قلت: ان الایمان لیتم و ینقص و یزید؟ قال: نعم. قلت: کیف؟ قال: لان الله تبارک و تعالی فرض الایمان علی الجوارح ابن آدم، و قسمه

علیها و فرقه فیها، فلیس من جوارحة جارحاً لا و قد وکلت من الایمان بغير ما وکلت به اختها؛ فمنها قلبه الذی به یعقل و یفقه و یفهم. و هو امیر بدنه الذی لا ترد الجوارح و لا تصدر الا عن رأیه و امره. و منها عیناه اللتان یبصر بهما، و اذناه اللتان یسمع بهما و یداه اللتان یبطش بهما و رجلاف اللتان یمشی بهما و فرجه الذی الباه من قلبه و لسانه الذی ینطق به و رأسه الذی فیهِ وجهه. فلیس من هذه جارحه الا و قد وکلت به اختها، بفرض من الله تبارک اسمه، ینطق به الکتاب لها و یشهد به علیها.

ففرض علی القلب غیر ما فرض علی السمع و فرض علی السمع غیر ما فرض علی العینین و فرض علی العینین غیر ما فرض علی اللسان و فرض علی اللسان غیر ما فرض علی الیدین و فرض علی الیدین غیر ما فرض علی الرجلین و فرض علی الرجلین غیر ما فرض علی الفرج و فرض علی الفرج غیر ما فرض علی الوجه.

ابو عمرو زبیری گوید: به خدمت امام جعفر صادق (ع) گفتم: ای دانا، مرا خبرده که کدام عمل نزد خداوند برتر است؟ گفتم: آنچه خدا چیزی را بدون آن نمی‌پذیرد. گفتم: آن چیست؟ گفتم: ایمان به خدا که جز او سزاوار پرستش نیست، از همه اعمال بالاتر است و از همه شریف‌تر و در بهره‌مندی آدمی از آن از همه عالی‌تر. گفتم: آیا بیان نمی‌داری که ایمان همراه با کردار است، یا گفتار بدون کردار؟ گفتم: ایمان همه‌اش عمل و کردار است و گفتار (اقرار به زبان) پاره‌ای از این کردار است. خدا خود این چنین قرار داده و در کتاب خویش بیان کرده است، آن‌سان که فروغ آن آشکار است و حجت آن پدیدار و کتاب خدا به آن گواهی می‌دهد و به آن فرامی‌خواند. گفتم: فدایت شوم، این سخن را بیشتر شرح ده تا بفهمم. گفتم: ایمان حالت‌ها و درجه‌ها و طبقه‌ها و مرتبه‌هایی دارد: گونه‌ای از آن تمام است و گونه‌ای ناقص که نقص آن آشکار است و گونه‌ای برجسته که رجحان و برجستگی زیاد دارد. گفتم: آیا ایمان هم تمام و ناقص و زائد دارد؟ گفتم: آری. گفتم: چگونه چنین می‌شود؟ گفتم: برای آن‌که خدا ایمان را بر اندام‌های فرزندان آدم واجب ساخت و آن را برای آن‌ها پخش کرد و برای هر یک بخشی قرارداد. بدین گونه هیچ اندام و عضوی نیست جز اینکه برای آن ایمانی است ویژه، غیر از ایمان اندام‌های دیگر. از آن جمله است قلب (مغز) آدمی که با آن تعقل می‌کند و می‌فهمد و آن امیر بدن است. اندام‌ها

هر کاری کنند همه به رأی و فرمان قلب است. از جمله اندامهاست دو چشمان او که با آن‌ها می‌بیند و گوش‌ها که با آن‌ها می‌شنود و دست‌ها که با آن‌ها نیروی خود را به کار می‌برد و پاها که با آن‌ها راه می‌رود و اندام‌های نهان که لذت هم‌خوابگی از آن است و زبان که با آن سخن می‌گوید و سر که چهره وی در آن جای دارد. پس اندامی نیست جز آن که در ایمان به کاری مأمور است جز آنچه اندام‌های دیگر به آن مأمورند. این بنا بر تقدیری است که خدای متعال مقرر فرمود؛ و قرآن از آن سخن می‌گوید و به آن گواهی می‌دهد.

بدین گونه خدا بر قلب او چیزی را واجب کرده جز آنچه بر گوش واجب کرده است و بر گوش چیزی سوای آنچه بر چشمان واجب ساخته و بر دو چشم جز آنچه بر زبان واجب فرموده و بر زبان جز آنچه بر دودست واجب کرده و بر دودست جز آنچه بر دو پا واجب ساخته و بر دو پا جز آنکه بر اندام نهان واجب داشته و بر اندام نهان جز آنچه بر چهره واجب قرار داده است.

فاما ما فرض علی القلب من الایمان، فالاقرار و المعرفة و العقد و الرضا و التسليم بان لا اله الا الله وحده لا شریک له، الهاً واحداً لم يتخذ صاحبةً و لا ولدًا، و ان محمداً عبده و رسوله (صلوات الله علیه و آله) و الاقرار بما جاء من عند الله من نبی او کتاب. فذلک ما فرض الله علی القلب من الاقرار و المعرفة و هو عمله و هو قول الله عزوجل: «لا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالكفر صدراً»^۱. و قال: «الا بذکر الله تطمئن القلوب»^۲. و قال: «الذین آمنوا بافواهم و لم تؤمن قلوبهم»^۳. و قال: «ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه يحاسبکم الله فيغفر لمن یشاء و يعذب من یشاء»^۴؛ فذلک ما فرض الله عزوجل علی القلب من الاقرار و المعرفة و هو عمله و هو رأس الایمان. ایمانی که خدا بر قلب واجب فرموده، اعتراف است و شناخت و اعتقاد و رضا و تسلیم به این که خدایی جز الله نیست و او یگانه است و بی‌شریک و

۱- نحل، آیه ۱۰۶

۲- رعد، آیه ۲۸

۳- مائده، آیه ۴۱

۴- بقره، آیه ۲۸۴

سزاوار پرستش و یکتا اوست. او را همسر و فرزندی نیست و محمد (ص) بنده و فرستاده اوست و اقرار کردن به همه پیامبران و کتاب‌هایی که از جانب خدا آمده است. این است آنچه خدا از اعتراف و معرفت بر قلب واجب کرده است. کار قلب همین است چنانکه خود او گفته است: «مگر آنکه مجبور گردد (چیزی برخلاف عقیده خویش بگوید) و قلب او به ایمان و باور خود مطمئن است» و گفته است: آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرامش و اطمینان پیدا می‌کند و گفته است: «کسانی که به زبان گفتند ایمان آوردیم، لیکن دل‌هایشان ایمان نیاورده است» و گفته است: «خواه آنچه در جان‌های خود دارید آشکار کنید و خواه پنهان، خدا طبق همان به حساب شما رسیدگی می‌کند، پس هر که را بخواهد می‌آمزد و هر که را بخواهد عذاب می‌کند» و این آیات همه در بیان همان است که خدا بر قلب واجب کرده است یعنی اقرار و معرفت و این رأس ایمان است.

و فرض الله على اللسان القول و التعبير عن القلب بما عقد عليه و اقر به، قال اله تبارك و تعالى: «و قولوا للناس حسنا»^۱ و قال: «قولوا آمنا بما انزل الينا و انزل اليكم و الهنا و الهكم واحد و نحن له مسلمون»^۲؛ فهذا ما فرض الله على اللسان و هو عمله.

و خدا بر زبان واجب کرده است که آنچه را قلب به آن معتقد و معترف است بگوید و ابراز دارد، خود گفته است «به مردم سخن نیکو بگویید» و گفته است «به آنچه به ما فرو فرستاده شد و آنچه به شما فرو فرستاده شد ایمان آوردیم، خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم او هستیم» و این عملی است که خدا بر زبان واجب کرده و عمل زبان این است.

و فرض على السمع ان يتنزه عن الاستماع الى ما حرم الله و ان يعرض عما لا يحل له مما نهى الله عزوجل عنه و الاصغاء الى ما اسخط الله عزوجل، فقال في ذلك: «و قد نزل عليكم في الكتاب ان اذا سمعتم آيات الله يكفر بها و يستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتى يخوضوا حديث غيره»^۳. ثم استثنى الله عزوجل موضع النسيان فقال: «و اما ينسينك الشيطان فلا تقعد بعد

۱- بقره، آیه ۸۳

۲- عنکبوت، آیه ۴۶

۳- نساء، آیه ۱۴۰

الذكرى مع القوم الظالمين^۱» و قال: «بشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هداهم الله و اولئك هم اولوا الالباب^۲» و قال عزوجل: «قد افلح المؤمنون. الذين هم فى صلاتهم خاشعون. والذين هم عن اللغو معرضون. والذين هم للزكاه فاعلون^۳» و قال: «و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعملنا و لكم اعمالكم^۴» و قال: و اذا مروا باللغو مروا كراماً^۵. فهذا ما فرض الله على السمع من الايمان، ان لا يصغى الى ما لا يحل و هو عمله و هو من الايمان.

و بر گوش واجب کرده که از گوش دادن به آنچه خدا حرام کرده است خودداری کند و از آنچه به نهی خداوندی برای آن روا نیست و از شنیدن آنچه خدا را به خشم می‌آورد، دوری جوید و خود در این باره گفته است: «در کتاب خدا بر شما فرمان نازل شده است که چون بشنوید که به آیات خدا کفر می‌ورزند و آن‌ها را ریشخند می‌کنند، پس با آن گروه منشینید تا زمانی که به سخن دیگری بپردازند». سپس خدای بزرگ آنچه از فراموشی پیش می‌آید مستثنی کرده و گفته است: «و اگر شیطان تو را به فراموشی اندازد، پس چون به یادآوری، با گروه ستمکاران منشین» و گفته است: «مژده‌ده بندگان مرا که گفتار را می‌شنوند و از نیکوترین آن پیروی می‌کنند، اینان کسانی‌اند که خدا راهنمایی‌شان نموده است و اینان صاحبان خردند». همچنین گفته است: «به حقیقت مؤمنان رستگار شدند، کسانی که در نمازشان خاضع‌اند و کسانی که از لغو روی می‌گردانند و کسانی که زکات خود را ادا می‌کنند» و گفته است: «چون لغو شنیدند از آن دوری گزیدند و گفتند: کارهای ما (پاداش آن) از آن ما و کارهای شما (پاداش آن) از آن شما» و گفته است: «چون به لغو برخوردند، بزرگوارانه از آن می‌گذرند». این‌ها وظایفی است که خدا بر گوش واجب کرده است که آنچه شنیدن آن روا نیست نشنوند و این عمل گوش است و ایمان گوش.

۱- انعام، آیه ۶۸

۲- زمر، آیه ۱۸

۳- مؤمنون، آیات ۴-۱

۴- قصص، آیه ۵۵

۵- فرقان، آیه ۷۲

و فرض علی البصر ان لا ينظر الى ما حرم الله عليه و ان يعرض عما نهى الله عنه، مما لا يحل له و هو من الايمان. فقال تبارك و تعالى: «قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم^۱». فنهاهم ان ينظروا الى عوراتهم و ان ينظر المرء الى فرج اخيه و يحفظ فرجه ان ينظر اليه؛ و قال: «و قل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن و يحفظن فروجهن^۲». من ان تنظر احداهن الى فرج اختها و تحفظ فرجها من ان ينظر اليها و قال: كل شيء فى القرآن من حفظ الفرج فهو من الزنا الا هذه الآيه، فانها من النظر. ثم نظم ما فرض على القلب و اللسان و السمع و البصر فى آيه اخرى فقال: «و ما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم و ابصاركم و لا جلودكم^۳»؛ يعنى بالجلود: الفرج و الافخاذ و قال: «و لا تقف ما ليس لك به علم ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا^۴». فهذا ما فرض الله على العيين، من غرض البصر عما حرم الله عز وجل و هو عملهما و هو من الايمان.

و بر چشم واجب کرده که به آنچه خدا دیدن آن را حرام کرده است ننگرد و از آنچه خدا نظر به آن را نهی کرده است و حلال نیست اعراض کند؛ و این عمل چشم است و ایمان چشم. خود گفته است: «به مؤمنان بگو که چشم‌های خود را پایین اندازند و فروج خویش نگاهدارند». بدین گونه مؤمنان را نهی کرد از این که به عورت‌های خود نگاه کنند، هم باید انسان به عورت برادر خود نظر نکند و هم اندام عورت خویش پوشیده دارد تا دیگری آن را ننگرد و گفته است: «به زنان مؤمن بگو که چشم‌های خود را فروگیرند و فروج خویش نگاهدارند» و زن به اندام نهان خواهر خود نگاه نکند و آن را پوشیده دارد تا نظر دیگری بر آن نیفتد. (زبیری گوید: در اینجا امام صادق (ع) چنین افزود: هرچه در قرآن درباره نگاهداری اندام نهان آمده مقصود حفظ از زنا است، جز در این آیه که مقصود نگاه است). سپس خداوند آنچه بر قلب و زبان و گوش و چشم واجب است در آیه‌ای دیگر به هم پیوسته و چنین گفته است: «شما نمی‌توانستید کردار خویش از

۱- نور، آیه ۳۰

۲- نور، آیه ۳۱

۳- فصلت، آیه ۲۲

۴- اسراء، آیه ۳۶

آن پوشیده دارید که گوش و چشم و پوست شما بر ضد شما گواهی دهند» و بازگفته است: «در پی چیزی مرو که به آن علم نداری که گوش و چشم و قلب همه مسئول اند و از آن‌ها مؤاخذه می‌شود». این است آنچه خدا بر دو چشم واجب فرموده است یعنی: نظر نکردن به آنچه خدا حرام کرده است و این عمل چشم است و ایمان چشم.

و فرض الله علی الیدین ان لا یبطش بهما الی ما حرم الله و ان یبطش بهما الی ما امر الله عز و جل و فرض علیهما من الصدقه و صله الرحم و الجهاد فی سبیل الله و الطهور للصلاه فقال: «یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین^۱». و قال: فاذا لقیتم الذین کفروا فضرِب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما مناً بعد و اما فداءً حتی تضع الحرب اوزارها^۲. فهذا ما فرض الله علی الیدین، لان الضرب من علاجهما.

و بر دست‌ها واجب کرده است که آدمی با آن‌ها آنچه خدا حرام کرده است نکند و آنچه واجب کرده بکند و مقرر داشته است تا برای صدقه دادن و صله و رحم و جهاد در راه خدا و پاکیزه کردن بدن برای نماز بکار افتد و خود گفته است: «ای مؤمنان، چون خواهید به نماز ایستید، رویتان و دودستتان را تا آرنج بشوید و سرهایتان را مسح و پاهایتان را تا برآمدگی آن مسح کنید» و گفته است: «چون با کافران در (میدان کارزار) روبرو گشتید گردن زنید تا آنگاه که آنان را از کار بیندازید، در این هنگام (از آنان اسیر گیرید) و بر آنان بندهای محکم بندید تا از آن‌پس یا بر ایشان منت نهید (و آزاد کنید) یا فدیة بگیرید (چنین کنید) تا گاهی شعله آتش جنگ فرونشیند» و این است آنچه خدا بر دست‌ها واجب کرده که زدن از کار دست است.

و فرض علی الرجلین ان لا یمشی بهما الی شیء من معاصی الله و فرض علیهما المشی الی ما یرضی الله عز و جل. فقال: «و لا تمش فی الارض مرحاً انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولاً^۳». و قال: «و اقصد فی

۱- مائده، آیه ۶

۲- محمد، آیه ۴

۳- اسراء، آیه ۳۷

مشیک و اغضض من صوتک ان انکر الاصوات لصوت الحمیر^۱». و قال فیما شهدت الایدی و الارجل علی انفسهما و علی اربابهما، من تضعیعهما لما امر الله عز و جل به فرضه علیهما: «الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا یدیههم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون^۲». فهذا ایضاً مما فرض الله علی الیدین و علی الرجلین و هو عملهما و هو من الایمان.

و برپاها واجب است که با آن‌ها درراه نافرمانی خدا گام برندارند و بر آن‌ها فرض است که برای خرسندی خدای بزرگ به راه افتند که خدا خود گفته است: «به کبر و ناز در زمین راه مرو؛ که به نیرو توانی زمین را شکافت و نه به گردن‌فرازی توانی به قله‌های افراشته کوه‌ها روی»؛ و گفته است: «درراه رفتن میانه‌رو باش و از بانگ خود بکاه که ناخوش‌ترین آوازه‌ها، آواز خران است». درباره گواهی دادن دست‌وپا بر ضد خود، در جاهایی که فرمان خدا را فروگذاشته و امر او را واهشته اند، گفته است: «در آن روز بر دهان‌هایشان مهر می‌نهم و دست‌ها و پاها را بر دهان‌هایشان دربارہ آنچه کرده‌اند با ما سخن خواهند گفت». این امور وظیفه دست‌وپا است و عمل و ایمان آن‌ها است.

و فرض علی الوجه السجود له باللیل و النهار، فی مواقیت الصلوة فقال: «یا ایها الذین آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون^۳». فهذه فريضه جامعه علی الوجه و الیدین و الرجلین. و قال فی موضع آخر: «و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً^۴». و قال فیما فرض علی الجوارح من الطهور و الصلاه بها، و ذلك ان الله عز و جل لما صرف نبیه الی الکعبه عن البیت المقدس فانزل الله عز و جل: «و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم^۵». فسمى الصلاه ایماناً.

فمن لقی الله عز و جل حافظاً لجوارحه، موفياً کل جاره من جوارحه ما فرض الله عز و جل علیها، لقی الله عز و جل مستکماً لایمانه و هو من اهل الجنه و من خان فی شیء منها، او تعدی ما امر الله عز و جل فیها، لقی الله عز و جل ناقص الایمان.

۱- لقمان، آیه ۱۹

۲- یس، آیه ۶۵

۳- حج، آیه ۷۷

۴- جن، آیه ۱۸

۵- بقره، آیه ۱۴۳

و بر چهره سجده کردن برای خدا در شب و روز در هنگام نماز واجب است، این است که خداوند گفته است: «ای ایمان آورندگان، رکوع و سجود کنید و پروردگار خود را بپرستید و کار نیکو کنید، باشد که تا جاودان رستگار شوید» و این (رکوع و سجود) فریضه‌ای جامع بر صورت و دودست و دوپاست. خداوند درجایی دیگر گفته است: «مواضع سجده از آن خدا است، پس با خدا هیچ‌کس را مخوانید». درجایی دیگر نیز درباره واجبات اعضا، یعنی طهارت و پاکیزگی و نمازگزاری سخن گفته است. هنگامی که خداوند (قبله را تغییر داد) و پیامبر خویش را (ص) از بیت‌المقدس به‌سوی کعبه متوجه ساخت گفت: «خدا ایمان شما را ضایع نمی‌کند، زیرا که خداوند با مردمان مهربان و رحیم است». در اینجا نماز را (که عمل و کردار است) ایمان نامیده است.

بنا بر آنچه گفته شد، هر که خدا را با اندام‌های نگاه داشته شده از گناه ملاقات کند و هر اندام آنچه را که خدای بزرگ بر او واجب کرده است به انجام رسانیده باشد، چنین کسی با ایمان کامل خدا را ملاقات خواهد کرد و از فردوسی‌ان خواهد بود و هر که در بخشی از این وظایف خیانت ورزیده (و کوتاهی کرده) باشد، یا از فرمان خدای بزرگ تخطی کرده و سر پیچیده باشد، با ایمان ناقص با خداوند روبرو خواهد شد.

خوارج

خوارج جمع خارجی به معنای خروج کننده و شورشی است.^۱ خارجی به دو معنای عام و خاص به کار می‌رود. معنای عام آن بر کسی اطلاق می‌گردد که علیه امام بر حق و مورد قبول مسلمانان شورش کند؛^۲ اما خوارج به معنای خاص، به کسانی گفته می‌شود که در اثنای جنگ صفین، میان سپاه امام علی (علیه‌السلام) و معاویه در سال ۳۶ و ۳۷ هجری قمری، سر برآوردند. هرچند در آغاز به نظر می‌رسید که خوارج، صرفاً فرقه‌ای سیاسی - نظامی هستند اما در ادامه به یک فرقه اعتقادی - مذهبی تبدیل شدند. دلیل این تحول این بود که آن‌ها سعی می‌کردند تا کار خویش را توجیه دینی کنند.^۳ ماجرا از این قرار بود که وقتی نشانه‌های شکست در سپاه معاویه دیده شد به پیشنهاد

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۲۵۱

۲- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۴؛ خمینی، فرهنگ جامع فرق اسلامی، ج ۱، ص ۶۰۸

۳- یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۲

عمرو عاص، قرآن‌ها را بالای نیزه‌ها بردند و خواستند تا قرآن را به حکمیت بپذیرند. امام (ع) ابتدا این پیشنهاد را حيله و نیرنگ دانست و آن را نپذیرفت؛ اما با اصرار گروه زیادی از سپاه خویش و تهدید آن‌ها به خروج علیه امام (ع)، حضرت به پذیرش حکمیت تن درداد و عبدالله بن عباس را به نمایندگی خود برای حکمیت معرفی کرد؛ اما همان گروه از سپاه امام (ع)، نمایندگی ابن عباس را نپذیرفتند و ابوموسی اشعری را معرفی کردند که باز امام (ع) مجبور به پذیرش سخن آن‌ها شد و مقرر گردید نمایندگان دو طرف، نظر خود را درباره جنگ بین دو سپاه بیان کنند و تا آن زمان آتش‌بس برقرار باشد. این مطلب در یک قرارداد نوشته شد و در ماه صفر سال ۳۷ به امضای طرفین رسید.

پس از امضای قرارداد، همان گروه از سپاه امام (ع) که او را وادار به پذیرش حکمیت و داوری ابوموسی اشعری و قرارداد آتش‌بس کرده بودند از امام خواستند تا قرارداد مذکور را نقض و به سپاه معاویه حمله کند. دلیل آن‌ها این آیه قرآن بود که «إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» حکم و داوری تنها از آن خداست.

آنان از این آیه چنین برداشت می‌کردند که نباید به حکمیت انسان‌ها گردن نهاد. امام (علیه‌السلام) در پاسخ به آن‌ها فرمود: پذیرش حکمیت افراد به شرط آنکه حکمشان بر طبق قرآن باشد حکمیت قرآن است. وانگهی شکستن عهد و پیمان به تصریح قرآن جایز نیست، پیمانی که به اصرار خود شما بسته شده است.

عده‌ای از آنان سخن امام را نپذیرفتند و گفتند: ما در پذیرش حکمیت و اجبار بر تو گناه کردیم، اما هم‌اینک توبه می‌کنیم و تو نیز باید اقرار به گناه کنی و توبه نمایی.

اینان سپس از لشکر امام جدا شدند و همراه سایر سپاه وارد کوفه نشدند و به حروراء در نزدیکی کوفه رفتند و آماده جنگ با امام شدند. خوارج برای توجیه کار خود یعنی وجوب خروج بر امام حق گفتند: حکمیت انسان‌ها گناه است و کسی که گناهی انجام دهد و توبه نکند کافر خواهد شد و چون امر به معروف در همه مراحل، حتی با جنگ مسلحانه، بر همه مسلمان‌ها واجب است، پس جنگ با امام و سپاه او که به‌زعم آنان مرتکب گناه شده‌اند واجب است.

مهم‌ترین اعتقاد خوارج این است که مرتکب کبیره کافر است. این اعتقاد هرچند در گام نخست برای توجیه خروج بر امام مسلمین به‌صورت ساده و ابتدایی ابراز شد؛ اما به تدریج، خوارج با استدلال به آیات و احادیث، رنگ کاملاً کلامی و مذهبی به آن دادند و همین کار باعث شد تا به شکل یک فرقه مذهبی درآیند. به این گروه مارقین نیز گفته می‌شود که به معنای خوارج است. ظاهراً دلیل این نام‌گذاری حدیثی از پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله) است که در آن، حضرت در

مورد شخصی که به نحوه تقسیم غنائم بر پیامبر اعتراض کرده و کار پیامبر را غیرعادلانه دانسته بود فرمود: از نژاد این مرد گروهی پدید می‌آید که «یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة»^۱. از دین خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌گردد».

ایمان در اندیشه خوارج

خوارج اصولاً به تحلیل نظری ماهیت و مفهوم ایمان نپرداخته‌اند و فقط از بعد سیاسی به مسئله ایمان که در مقابل مسئله کفر قرار دارد می‌نگریستند و تمام تلاش آنان بر شناسایی و راندن افراد فاسد و ناخالص از امت موجود بود. لذا به جای تعریف مؤمن، به اخراج شوندگان از امت اسلامی می‌اندیشیدند. دغدغه آنان این بود که آیا علی و پیروان او، معاویه و پیروان او کافرند یا مؤمن؟ به نظر خوارج، آنان کافرند زیرا مرتکب کبیره شده‌اند. سپس همین موضوع به عنوان یک نظریه مطرح شد که آیا کسی که مرتکب کبیره شده است هنوز باید مؤمن خوانده شود و یا کافر^۲؟

فرقه‌های خوارج جهت تکفیر دیگران معیارهایی را برای تمایز بین مؤمن و کافر مطرح ساختند که فرقه‌های محکمه، ازارقه، صفریه، اباضیه از عمده‌ترین آن‌ها هستند. از این‌رو خوارج گناهکاران را از جرگه اهل ایمان خارج نموده و آنان را کافر می‌دانستند^۳.

عقاید خوارج به دودسته کلی تقسیم می‌شود. بخشی از عقاید که مستقیم به مبحث ایمان ارتباط داشته و به تفسیر و تبیین بیشتر آن می‌پردازد که ما به تفصیل به آن خواهیم پرداخت و بخشی دیگر از این عقاید، به مباحث غیر ایمان اشاره می‌نماید.

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵

۲- ایزیتسو، مفهوم ایمان در کلام مسیحی، ص ۳۶

۳- بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۴۲

الف) مسائلی که به طور مستقیم به ایمان و کفر مربوط نمی شوند.

مهم ترین این آراء عبارت اند از:

- ۱- امر به معروف و نهی از منکر در همه درجات واجب است، حتی اگر به قتال بیانجامد. آن ها برای قتل و پیکار با کسانی که آن ها را کافر می شمارند هیچ گونه قید و شرطی نمی شناختند.
- ۲- خروج و جنگ با حاکم جائز واجب است.
- ۳- تحکیم و پذیرش داوری غیر خدا حرام است.
- ۴- در صورتی که وجود امام ضروری باشد او با انتخاب آزادانه همه مسلمین تعیین می شود و امامتش تا زمانی که بر طبق عدل و شرع عمل کند و دچار خطا نشود ادامه دارد.
- ۵- امامت و خلافت از غیر قریش نیز رواست.
- ۶- آن ها امام علی (علیه السلام)، عثمان، طلحه، زبیر، عایشه و همه خلفای بنی امیه و بنی عباس را کافر می دانند و تبری از آن ها را واجب می شمارند.

ب) مسائلی که به ایمان و کفر مربوط می شوند.

فرق مختلف خوارج، مرتکبین کبیره را کافر می دانند. این مسئله اعتقادی، دارای لوازم بسیار مهم کلامی است که معمولاً در زمان های بعدی تبیین و تفسیر شده اند. این لوازم عبارت اند از:

- ۱- عمل جزء ایمان و داخل در ایمان است.
- ۲- میان کفر و ایمان منزلتی قرار ندارد؛ بنابراین هر انسانی یا مؤمن است یا کافر.
- ۳- ایمان دارای درجات گوناگون است و درجات ایمان به چگونگی اعمال بستگی دارد، مثلاً ایمان شخصی که همه واجبات را انجام می دهد و همه مکروهات را ترک می کند بالاتر از ایمان فردی است که تنها به واجبات عمل می کند.
- ۴- چون عمل جزء ایمان است، هر عملی که با ایمان منافات داشته باشد سبب خروج از دایره ایمان می شود. از نظر خوارج گناه کبیره عملی است که با ایمان منافات دارد و موجب کفر است.
- ۵- مرتکب کبیره چون کافر است عذاب اخروی اش ابدی خواهد بود و در آتش خالد و جاودان است.^۱

۱- فرمانیان، آشنایی با فرق تسنن، ص ۴۴

نظر به این که خوارج به فرقه‌های دیگری نیز تقسیم شده‌اند، مقوله ایمان را با توجه به نوع برداشت خاصی که این فرقه‌ها از آن نموده‌اند مورد مذاقه قرار می‌دهیم:

الف) محکمة الاولى^۱

این‌ها همان گروهی هستند که در جنگ صفین در مقابل علی (ع) قرار گرفتند و امام (ع) در جنگ نهروان با آنان جنگید. این گروه هرگونه حاکمیت انسان‌ها را گناه و هرگونه گناهی را باعث کفر می‌دانستند. از انشعاب در این جماعت ازارقه پدید آمد.

ب) ازارقه^۲

این گروه از پیروان نافع بن ارزق اند. آن‌ها مخالفان خود را مؤمن نمی‌دانند و اعتقاد دارند آن‌ها مشرک‌اند و برای همیشه در جهنم می‌مانند. گناهی که موجب کفر مخالفان شده به همسران و کودکانشان نیز سرایت کرده بنابراین کودکان مخالفان نیز برای همیشه در جهنم می‌مانند، هرچند این گناه را مرتکب نشده باشند.

ممکن است پیامبران نیز مرتکب گناهان کبیره و یا صغیره شوند. آنان با استفاده از آیه «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ»^۳ معتقدند که پیامبر نیز گاهی کافر می‌شود سپس توبه می‌کند.

ج) نجدات^۴

این گروه از پیروان نجده بن عامر حنفی هستند. این دسته با مبنای اعتقادی عموم خوارج که هر گناهکاری را کافر می‌دانستند مخالف هستند. آنان معتقد بودند گناهکاران اگر به خوارج وابستگی داشته باشند خداوند آنان را می‌آمرزد اما خداوند دیگران را نمی‌بخشد. آنان دین را به معرفت خدا و رسولان او و اقرار به آنچه از جانب خداست می‌دانستند و با ریختن خون مسلمانان مخالف بودند. آنان این امور را بر همه واجب دانسته و جهل به آن را نمی‌پذیرفتند.

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۳

۲- شهرستانی، همان، ج ۱، ص ۱۴۰

۳- فتح، آیه ۱

۴- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۲

(د) صفریه^۱

به پیروان زیاد بن اصر، صفریه گفته می‌شود. در میان این گروه در گناهکار دانستن مردم سه نظریه پیدا شد. گروهی از آنان مانند ازرقه، انجام هر گناهی را موجب کفر می‌دانستند. تعدادی دیگر بر این باور بودند که اگر کسی مرتکب گناهی شود که حد شرعی دارد به آن گناه منسوب شده و کافر نیست مانند زنا که به مرتکب آن زانی گفته می‌شود و نه کافر و کافر به کسی گفته می‌شود که مرتکب گناهی شود که حد شرعی نداشته باشد مثل ترک نماز؛ و برخی دیگر معتقد بودند که کافر به کسی اطلاق می‌شود که توسط حاکم شرع، به حد شرعی محکوم شده باشد.

(ه) اباضیه^۲

مؤسس این فرقه عبدالله بن اباض است. از نظر این فرقه، مرتکبین کبیره مؤمن نیستند بلکه کافرنند و کفر آنان از نوع کفر نعمت یا ناسپاسی است نه کفر ملت که موجب انکار دین باشد؛ بنابراین از نظر آنان، مرتکبین کبیره موحدند و نه مشرک، چون خدای یکتا را قبول دارند؛ بنابراین قتل آنان جایز نبوده و ازدواج و ارث بردن از آنان جایز است.

نقد دیدگاه خوارج در مقوله ایمان

گناه کبیره از نظر خوارج، کاملاً در برابر ایمان قرار داشته و مرتکب آن کافر محسوب می‌شود. از این رو، مرتکب کبیره جایگاهی جاودان در دوزخ دارد.

ابن تیمیه در این باره می‌نویسد:

«الخوارج اول بدعة ظهرت في الاسلام فكفر اهلها المسلمین واستحلوا دماءهم^۳؛ مسئله‌ی تکفیر، از نخستین بدعت‌هایی بود که توسط خوارج در اسلام پدیدار شد».

هرچند در مکتب شیعه، از گناه کبیره به تنفر یاد شده و نسبت به آن پرهیز داده شده است اما همه گناهان کبیره کفر محسوب نمی‌گردد؛ زیرا اگر قرار بود که انسان به واسطه گناه کبیره‌ای از

۱- شهرستانی، همان، ج ۱، ص ۱۵۹

۲- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۵۶

۳- ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۱۳، ص ۲۰

اسلام خارج شده و کافر قلمداد شود این پرسش به ذهن می‌آید که چه فلسفه‌ای در مجازات و حد و تعزیرات بوده است؟ و چگونه ممکن است انسان مؤمنی بر اساس غفلتی دامن خود را به گناه کبیره‌ای آلوده سازد و در آتش جهنم جاودان بماند؟ و این در حالی است که در روایت آمده که در قلب هر مؤمنی یک نقطه سفید وجود دارد هر زمانی که او مرتکب گناهی شود بخشی از آن، سیاه می‌شود هرگاه به‌طور مکرر گناه از او سر زند آن سیاهی، تمام دل او را فرامی‌گیرد.^۱

لذا اصرار به تکفیر دیگران به‌واسطه ارتکاب کبیره، به‌دوراز منطق بوده و چنین اندیشه‌ای با مفهوم بعضی از روایات سازگار نیست. محسن الامین^۲ در این باره به ذکر روایتی از رسول خدا (ص) می‌پردازد و می‌نویسد.

«عباده بن صامت از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: کسی که نمازهای پنج‌گانه را که خدا واجب کرده، انجام دهد بر خداوند است که او را وارد بهشت کند و اگر کسی آن‌ها را به‌جا نیاورد، خداوند اگر خواست او را معذب می‌گرداند و اگر هم خواست او را می‌بخشد».

و سپس در توضیح این روایت این‌چنین بیان می‌کند:

«این حدیث دلیل بر آن است که اگر ترک نماز همراه با انکار آن نباشد کفر محسوب نمی‌شود و تارک نماز کافر نمی‌باشد. مع‌ذلک در برخی از اخبار و احادیث به قسمتی از گناهان کفر، شرک و نفاق اطلاق شده است و آن از باب مبالغه در تعبیر و بیان شدت گناه وزشتی آن بوده است چون کسی که واقعاً و از ته دل ایمان پیدا کند و مسلمان کامل باشد نباید گرد آن گناهان بگردد و یا این نوع گناهان آن‌چنان انسان را بی‌بندوبار و لالایی بار می‌آورد که بالاخره او را تا پرتگاه کفر و شرک می‌کشد».

در هر صورت، مقوله تکفیر دیگران از جمله موضوعاتی است که اسلام با دقت بسیار به آن توجه می‌کند و تا دلیلی یقینی وجود نداشته باشد نمی‌توان مسلمانی را از اسلام خارج دانست و سیره و روش پیامبر (ص) نیز چنین بوده است.

این مطلب از متون اسلامی به دست می‌آید که اگر کسی شهادتین گفت و ادعای مسلمانی داشت نمی‌توان او را تکفیر کرد. در منابع روایی، احادیث زیادی در این زمینه داریم که در این روایات تکفیر مورد نکوهش قرار گرفته و از آن منع شده است و حتی در برخی از روایات، تکفیر کننده خود کافر قلمداد شده است؛ که ما در ذیل به برخی از آیات و روایات اشاره می‌کنیم.

۱- دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۱۰۹

۲- الامین، تاریخچه، نقد و بررسی عقائد و اعمال وهابی‌ها، ص ۱۰۸

خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا، به کسانی که اظهار

اسلام می‌کنند نگویید مسلمان نیستند».

در شأن نزول این آیه آمده که:

پیامبر گرامی اسلام (ص) اسامه ابن زید را به‌سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای فدک زندگی می‌کردند فرستاد تا آن‌ها را به اسلام و یا قبول شرایط ذمه دعوت کند یکی از یهودیان بنام مرداس به استقبال مسلمانان شتافت درحالی‌که به یگانگی خدا و نبوت پیامبر (ص) گواهی می‌داد ولی اسامه به گمان اینکه این یهودی اسلامش زبانی است او را کشت و اموالش را به غنیمت گرفت خبر که به پیامبر (ص) رسید سخت از این جریان ناراحت شد و فرمود تو مسلمانی را کشتی؟ اسامه عرض کرد این مرد از ترس جان و برای حفظ اموالش اظهار اسلام کرد. پیامبر (ص) فرمود: تو که از درون او آگاه نبودی چه می‌دانی! شاید به‌راستی مسلمان شده باشد.^۱

از آیه و شأن نزول آن به‌روشنی برداشت می‌شود که اگر کسی اظهار اسلام کند و شهادتین بگوید، مسلمان است و نباید او را تکفیر کرد. در این خصوص روایاتی نیز در مجامع روایی وجود دارد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

امام باقر (ع) می‌فرماید:

«ماشهد رجل علی رجل بکفر قطان کان شهد به علی کافر صدق وان

مومنا رجع الکفر الیه فایاکم والطنع علی المومنین^۲؛ هیچ‌کس به کفر کسی شهادت نمی‌دهد جز آنکه یکی از آن دو سزاوار کفر است اگر شهادت نسبت به مؤمن بوده خودش کافر می‌شود پس پرهیز کنید از طعن زدن بر مؤمنین».

از امام صادق (ع) است که می‌فرماید:

«ملعون ملعون من رمی مومناً بکفر فهو کفوله^۳؛ ملعون است ملعون

است هرکسی مؤمنی را متهم به کفر کند و هر کس چنین اتهامی وارد کند مثل این است که او را کشته است».

۱- نساء، آیه ۹۴

۲- طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۲۹

۳- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۰

۴- قمی، سفینه البحار، ج ۴، ص ۲۳۲

باتوجه به روایات فریقین که برخی از آنها را ذکر کردیم به این نتیجه می‌رسیم که تکفیرها و جنگ‌های فرقه‌ای که در میان مسلمانان و مذاهب اسلامی از صدر اسلام تاکنون رواج داشته ناروا و برخلاف مبانی اسلام و روایات بوده است.

در خصوص گناهان کبیره باید گفت: بر اساس تفکر شیعه، کسی که ایمان آورده ولی ایمان خود را با عمل زشت آلوده کرده است، اگر گناهان وی در زمره گناهان صغیره باشد همه معتقدند که او آمرزیده می‌شود اما اگر گناه کبیره‌ای از او سر بزند وی قبل از این که وارد بهشت شود عقاب دیده و پس از آن به او پاداش و ثواب داده می‌شود. در این باره روایتی نیز از رسول خدا (ص) منقول است که می‌فرماید:

«آن‌ها از آتش بیرون می‌آیند مانند چیزی گداخته شده و یا زغال سیاه، پس اهل بهشت آن‌ها را می‌بینند و می‌گویند: این‌ها جهنمی هستند. پس به آن‌ها دستور داده می‌شود که در چشمه زندگی روند، وقتی از آن بیرون می‌آیند صورت‌هایشان مانند بدر ماه چهارده تمام می‌گردد»^۱

علامه حلی^۲ در توضیح بیشتر عبارات فوق می‌نویسد:

«اما آیاتی که دلالت بر عقاب گناهکاران و خلود آن‌ها در آتش دارد مراد از خلود این است که آن‌ها مدت طولانی در آنجا می‌مانند و استعمال کلمه خلود در این معنا بسیار است. دیگر این که مراد از فجار و عاصیان آن‌هایی هستند که در فجور و عصیان خود کامل‌اند و آن‌ها کفار خواهند بود. به دلیل سخن خداوند که فرمود: «آنان همان کافران و فاجران هستند».

ایشان در خصوص کیفر کسانی که مرتکب گناه کبیره شده‌اند می‌نویسد:

«در صورتی کیفر خواهند دید که یکی از دو چیز برای او حاصل نشود. اول: آمرزش خداوند؛ زیرا که امید به عفو او هست و انتظار آن می‌رود و خودش وعده عفو داده آنجا که می‌فرماید: «از بدی‌ها عفو می‌کند و از بسیاری می‌گذرد، خداوند شرک را به او نمی‌بخشد اما پایین‌تر از آن را برای کسی که بخواهد می‌بخشد. همانا پروردگار تو، صاحب بخشش است برای مردم باوجودی که ستمگرند».

۱- حلی، باب حادی عشر، ص ۱۲۳

۲- حلی، همان، ص ۱۲۳

دوم: شفاعت پیامبر (ص) زیرا که شفاعت پیامبر مورد انتظار بلکه یک امر واقع است به سبب سخن خداوند که فرمود: «برای گناه خود و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار کن» مرتکب گناه کبیره مؤمن است چون خدا و رسول او را تصدیق می‌کند و به آنچه پیامبر آورده است اقرار دارد و این همان ایمان است زیرا که ایمان در لغت عبارت از تصدیق است و او هم در این فرض تصدیق دارد ... پیامبر (ص) فرمود: شفاعت خود را به صاحبان گناهان کبیره از امتم ذخیره کرده‌ام؛ و بدان که در مذهب ما، ائمه هم در مورد گناهکاران از شیعیان خود شفاعت می‌کنند همان‌گونه که پیامبر (ص) شفاعت می‌کند و تفاوتی میان آن‌ها نیست^۱.

بنابراین بر اساس مکتب تشیع، اصرار بر خلود مرتکبین کبیره در جهنم کاملاً منتفی بوده و با توجه رحمان و رحیم بودن خداوند و نیز شفاعت پیامبر (ص) و خاندان پاک او، امید بخشش و غفران برای گناهکاران وجود دارد.

نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره نمود سرایت کفر والدین به اطفال است که طبق دیدگاه ازارقه، کودکان نیز در جهنم جاودان خواهند ماند. این در حالی است که بر اساس تفکر شیعه، مبنای عقاب بر اساس تکلیف استوار گردیده و تعذیب غیر مکلف قبیح^۲ شمرده شده است؛ بنابراین بر اساس یک منطق عقلایی، چون کودکان به حد تکلیف شرعی نرسیده‌اند هرگونه مجازات آنان به واسطه کفر والدین، مردود بوده و طبق آیه قرآن کریم که کسی بار گناه دیگری را بر دوش نخواهد کشید^۳ مجازات اطفال در سرای آخرت و جاودانه ماندن آنان، از اساس پذیرفتنی نیست.

مرجئه

لغت شناسان، کلمه ارجاء را در دو معنا به کار برده‌اند: تأخیر انداختن و امید دادن^۴. اطلاق معنای نخست بر گروه مرجئه یا مرجیه، به این دلیل است که آنان رتبه عمل را از ایمان مؤخر می‌دانستند و معتقد بودند که عمل از حیث رتبه، بعد از ایمان بوده و عمل داخل در حقیقت ایمان نیست. اطلاق معنای دوم و امید دادن به این خاطر بوده که معتقد بودند معصیت به ایمان ضرر نمی‌رساند همان‌گونه که طاعت باوجود کفر فایده‌ای ندارد؛ بنابراین مرجئه بر اساس همین عقیده به مؤمنین امید می‌دادند که اگر گناهی را انجام دهند نگران نباشند زیرا ممکن است بخشیده شوند. برخی گفته‌اند که معنای ارجاء، تأخیر انداختن حکم مرتکب کبیره تا روز قیامت است، به این معنا

۱- حلی، باب حادی عشر، ص ۱۲۳

۲- حلی، کشف المراد، ص ۳۱۸

۳- اسراء، آیه ۱۵

۴- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۱۱

که در دنیا نباید درباره مرتکبین گناهان کبیره قضاوت کرد و آن‌ها را اهل بهشت یا جهنم دانست و نیز گفته‌اند، ارجاء به معنای تأخیر انداختن قضاوت تا روز قیامت درباره حق یا باطل بودن امام علی (علیه‌السلام) و عثمان و طلحه و زبیر و به‌طور کلی گروه‌هایی که بعد از دو خلیفه اول با یکدیگر درگیر شدند هست. همچنین گفته‌شده ارجاء به معنای مؤخر دانستن امامت علی (علیه‌السلام) از خلفای سه‌گانه است. بر طبق این نظر مرجئه و شیعه از حیث عقیده در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.^۱

مرجئه در قرن اول هجری پدید آمدند. به عبارتی، پس از وقایعی که در زمان خلافت عثمان رخ داد و این دست‌یازی به حکومت و عملکرد نادرست او که سرانجام به اختلاف اکثر مردم با او انجامید و مسلمان‌ها به دودسته تقسیم شدند. برخی مردم از عثمان حمایت کردند و اکثر مردم به خانه علی (علیه‌السلام) شتافتند و او را به خلافت و پیشوایی امت فراخواندند. پس از کشته شدن عثمان، معاویه به بهانه خون‌خواهی عثمان علیه امام (ع) شورش کرد. در چنین اوضاع و احوالی عده‌ای برای اینکه میان این دو وحدت ایجاد کنند پیشنهاد کردند که قضاوت درباره حق و باطل بودن عثمان و علی (علیه‌السلام) را به تأخیر اندازند تا خدا در روز قیامت، خود حکم کند. برخی از مورخان گفته‌اند نخستین کسی که درباره ارجاء سخن گفت و حتی رساله‌ای در این مورد نوشت حسن بن محمد بن علی بن ابیطالب، فرزند محمد حنفیه (۹۵ هـ) بوده است.^۲ ابن عساکر^۳ می‌گوید:

«گروهی از مسلمان‌ها که در اطراف سرزمین‌های اسلامی مشغول نبرد با کفار بودند پس از بازگشت به مدینه دیدند عثمان کشته‌شده و مردم با یکدیگر اختلاف دارند. برخی از عثمان طرفداری می‌کنند و برخی علی (علیه‌السلام) را برحق می‌دانند. در این هنگام آنان گفتند ما علیه عثمان و علی حکمی صادر نمی‌کنیم تا خدا در این باره حکم کند».

ابن سعد^۴ در تعریف مرجئه نخست می‌گوید:

«الذین کانوا یرجون علیاً و عثمان و لا یشهدون بایمان و لا کفر؛ آنان کسانی بودند که قضاوت درباره علی (علیه‌السلام) و عثمان را به تأخیر می‌انداختند و درباره ایمان و کفر آن دو حکمی نمی‌کردند».

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۹

۲- عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۰

۳- امین، فجر الاسلام، ص ۲۷۹

۴- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۰۷

این اعتقاد مرجئه اولیه در مقابل خوارج نخستین است که علی (علیه السلام) و عثمان را کافر می دانستند.

نوبختی^۱ گروه دیگری از مرجئه را چنین معرفی می نماید:

«پس از شهادت امام علی (علیه السلام) جز اندکی از شیعیان آن حضرت دیگر همراهان وی به معاویه پیوستند. ایشان قومی بودند که از حاکمان وقت پیروی می کردند. عقیده مهم این طایفه آن بود که همه اهل قبله را که ظاهراً به اسلام اقرار می کردند، مؤمن و مسلمان می دانستند و امید آمزش و بخشایش آن ها را داشتند.

این گروه نیز در اصل یک گروه سیاسی بودند که خواهان قطع جنگ و خونریزی فرق مختلف و گردن نهادن به حکومت موجود یعنی حکومت اموی بودند. اینان همان مرجئه طرفدار امویان هستند. این گروه با گروه نخست شباهت زیادی دارند. گروه نخست حکم علی (علیه السلام) و عثمان را به تأخیر می انداختند و خواهان قطع خصومت مسلمان ها و وحدت امت اسلامی بودند و گروه دوم به فرقه های متخاصم مثل خوارج، امویان و شیعیان امید آمزش می دادند و خواهان قطع جنگ میان آن ها بودند و البته از حکومت اموی حمایت می کردند».

دو گروه از مرجئه، باوجوداینکه درباره امام علی (علیه السلام) قضاوتی نمی کردند، اما در زمان های بعد لاقلاً برخی از مرجئه به موضع ضدیت با امام علی (علیه السلام) کشیده شدند. در تاریخ آمده است که فردی از اعمش خواست تا حدیث قسیم النار را برایش بازگو کند اعمش گفت:

«مرجئه ای که در مسجد نشسته اند نمی گذارند فضایل علی (علیه السلام) را نقل کنم. آنان را از مسجد بیرون کن تا خواسته ات را انجام دهم»^۲.

در احادیث معصومین (علیه السلام) نیز به دشمنی مرجئه با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصریح شده است^۳. در مقابل این گروه از مرجئه، گروهی دیگر معتقد بودند که امام علی

۱- نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶

۲- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۹۹

۳- مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۲۷ و ج ۲۶، ص ۲

(علیه السلام) در جنگ‌های خود بر حق بوده و کسانی چون طلحه، زبیر، عایشه و معاویه که با او جنگیدند خطاکار بوده‌اند.^۱

ایمان در اندیشه مرجئه

پرواضح است که پس از پیدایش چنین عقایدی سیاسی، برخی به‌منظور توجیه دینی آن، به فکر یافتن مبانی کلامی و اعتقادی برای آن برآمدند و چنین شد که ارجاء کلامی و مرجئه مذهبی متولد گشت. این گروه تلاش کردند که به مردم بیاوراند که رتبه اعمال متأخر از رتبه ایمان است و گناهان کبیره به ایمان ضرری نمی‌زند. مرجئه ضمن اینکه ایمان را معرفت به خدا و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌دانند اقرار زبانی را نیز لازمه این ایمان فرض می‌کنند اما مشخصه اصلی آنان، خارج دانستن عمل از مفهوم ایمان است. به عبارتی، عمل هیچ ارتباطی به ایمان نداشته و به مرتکبین کبایر، امید بخشش و غفران الهی می‌دادند.^۲ در نتیجه به همه گناهکاران حتی غاصبان خلافت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) امید آمرزش می‌دادند. حتی عده‌ای از آنان بر این باور بودند که اگر کسی ایمان آورد و بعد با زبان خداوند را انکار نماید کافر شمرده نمی‌شود.^۳

آنان با استناد به آیه «فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا»^۴ و هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصان می‌ترسد و نه از ظلم»^۵ دلیلی برای مدعای خود داشتند که به‌صرف دوری از عمل نمی‌توان دیگران را کافر دانست و آنان را جهنمی فرض نمود.^۵

ثابت قطنه، شاعر معروف مرجئه، در اشعار خود این موضوع را ذکر می‌کند و می‌گوید:

«ولا اری ان ذنباً بالغ احداً الناس شرکاً اذا ما وحدوا الصمداً»

«ما هیچ گناهی را نمی‌بینیم که احدی را به سر حد شرک برساند. مادامی که آنان خدا را به

توحید پذیرفته باشند».

الراجحی^۷ در این باره می‌نویسد:

۱- اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۴۵۶

۲- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۲۵

۳- اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۶۹

۴- جن، آیه ۱۳

۵- غزالی، احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۱۱۰

۶- اصفهانی، الاغانی، ج ۱۴، ص ۲۶۱

۷- الراجحی، اسئله و اجوبه فی الایمان و الکفر، ص ۱۰

«والمرجئة المحضة عقیدتهم فی الإيمان أنه مجرد المعرفة، أي مجرد معرفة الرب بالقلب، فمن عرف ربه بقلبه فهو مؤمن، ولا يكون الكفر إلا إذا جهل ربه بقلبه، وبهذا ألزمهم العلماء بأن إبليس مؤمن؛ لأنه يعرف ربه قال الله تعالى عن إبليس {قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ} ويكون فرعون أيضا مؤمن لأنه يعرف ربه بقلبه؛ درواقع مرجئه، ایمان را معرفت محض می دانستند به این که پروردگار را به قلب بشناسند. پس هر کس پروردگار خود را به قلب بشناسد او مؤمن است؛ و کفر چیزی جز جهل به پروردگار نیست. از این رو، علما اذعان دارند که چون ابلیس، پروردگار خود را می شناخته است پس او مؤمن بوده است و از خداوند خواسته که تا روز معین او را فرصت دهد؛ و همچنین فرعون نیز به دلیل این که پروردگار خود را می شناخته، مؤمن شناخته می شود.»

لازم به ذکر است در خصوص تاریخ پیدایش تفکر کلامی مرجئه، نظر دقیقی وجود ندارد؛ اما احتمال دارد این اعتقاد پس از پیدایش مرجئه سیاسی مطرح شده باشد. به هر حال مرجئه کلامی همانند خوارج کلامی، هر دو در ابتدا گروهی سیاسی بوده اند، اما در ادامه حیاشان به فرقه های کلامی و مذهبی تبدیل شدند.

نقد دیدگاه مرجئه

همان طور که ذکر شد طبق عقیده مرجئه عمل دخیلی در ایمان نداشته و مرتبه آن بعد از ایمان شمرده شده است. این اندیشه تا جایی توسعه یافت که مرجیان به پیروان خود حتی در صورت ارتکاب کبایر نیز، وعده بهشت می دادند. این در حالی است که مطابق آیات قرآن کریم و نیز سخنان پیامبر (ص) و سایر معصومین (ع) رابطه تنگاتنگی بین ایمان و عمل وجود داشته که به آن اشاره می کنیم.

در قرآن کریم کلمه عمل و مشتقات آن ۳۵۹ بار تکرار شده است که در شصت و هفت آیه «عملوا الصالحات» بعد از «الذين آمنوا» بکار رفته است.

آنچه از ترتیب قرار گرفتن دو عبارت ذکر شده در کنار هم به دست می آید این است، از ضروریات ایمان، عمل نمودن به چیزی است که از لوازم ایمان شمرده می شود. به عبارتی دیگر، اگر شخصی به حقیقتی آگاه است اما تصمیم ندارد به هیچ یک از لوازم آن عمل کند درواقع، آن شخص به آن حقیقت ایمان ندارد. لذا در سخنانی از پیامبر (ص) منقول است که فرمودند: «لیس الايمان بالتحلی

و لا بالتمنی و لكن الايمان ما خلص في قلب و صدقته الاعمال^۱ ایمان به ادعا و آرزو نیست، بلکه ایمان آن است که در دل خالص باشد و عمل آن را تصدیق و تأیید کند.

مقوله عمل در تحقق ایمان چنان حائز اهمیت است که رسول خدا (ص) ایمان را صرف باور قلبی ندانسته و شرط تحقق آن را منوط به اعمال می‌داند. امام علی (ع) نیز در تحقق ایمان، عمل به اعضاء را شرط اصلی دانسته و می‌فرماید:

«الايمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالاركان^۲» ایمان شناخت با قلب، اقرار به زبان و عمل به اعضاء و جوارح است.

بنابراین در نقد اندیشه مرجئه باید گفت: بر این اساس، ایمان بدون عمل، در حکم اسلام هست و آیه کریمه بر این ادعا صحه می‌گذارد و در توبیخ کسانی که ایمان را لقلقه زبان خود می‌دانند گوشزد می‌نماید که آنان اسلام آورده‌اند نه ایمان.

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۳» عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: «ایمان آورده‌ایم» بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید اسلام آورده‌ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی‌کند، خداوند، آمرزنده مهربان است.

در روایتی، امام صادق (ع) در رد عقیده مرجئه بیان فرموده‌اند که ایمان نیاز به شاهد دارد و عمل، شاهد و دلیل وجود ایمان است^۴؛ و فرمودند: «لا يثبت الايمان الا بالعمل^۵. ایمان جز با عمل اثبات نمی‌شود».

بنابراین بر اساس عقیده شیعه که ایمان را معرفت و تصدیق قلبی می‌دانند و اقرار به زبان و عمل به اعضاء و جوارح را از لوازم ایمان می‌شمردند، با تأسی به ائمه معصومین (ع) و نیز آیات قرآن کریم، به ایمان و عمل توأمان می‌نگرند و اصولاً از منظر شیعیان، ایمان بدون عمل جایگاهی ندارد؛ و چنانچه شخصی بدون عمل درصدد ایمان برآید از حوزه ایمان بیرون رفته و به اسلام صرف

۱- صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۸۰

۲- نهج البلاغه، حکمت ۳۱۸

۳- حجرات، آیه ۱۴

۴- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰

۵- کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۸

گرایش دارد؛ زیرا بر اساس روایات رسیده، اسلام پیش از ایمان وجود داشته و پایه‌های ایمان با عمل تکمیل می‌گردد. امام باقر (ع) در این باره می‌فرماید:

«الایمان ما استقر فی القلب و افضی به الی الله عزوجل و صدقه العمل بالطاعة لله و التسليم لامره و الاسلام ما ظهر من قول او فعل و هو الذی علیه جماعة الناس من الفرق كلها و به حققت الدماء و علیه جرت الموارث و جاز النکاح... الاسلام لا یشک الایمان و الایمان یشک الاسلام»^۱.

ایمان آن است که در دل جای گیرد و صاحب خود را به خدای بزرگ برساند و عمل هم به صورت اطاعت از خدا و گردن نهادن به اوامر او، آن را تصدیق کند. ولی اسلام همان گفتار و کردار ظاهری است (گرچه در دل باور نداشته باشد) و همان است که گروه مردم از همه فرقه‌ها بر آن قرار دارند و به سبب آن خون‌ها حفظ می‌شود و احکام ارث جاری و احکام ازدواج روا می‌گردد... اسلام شامل ایمان نیست ولی ایمان شامل اسلام است».

بنابراین مجموعه طاعات و اعمال صالح منجر به تقویت ایمان و باعث ازدیاد آن می‌شود و معاصی و انجام نواهی الهی، پایه‌های ایمان را در قلب مؤمن سست نموده و منجر به تضعیف ایمان وی می‌شود و این ممکن است تا جایی پیش برود که شخص به مرز اسلام ورود نموده و از دایره ایمان خارج گردد.

از این رو تفکر مرجئه که عمل را در ایمان دخالت نمی‌دهد طبق نظر مکتب تشیع، کاملاً باطل است، چون اساساً بنیان ایمان، مبتنی بر عمل نهاده شده است.

معتزله

از منظر لغویین، معتزله برگرفته از واژه اعتزال به معنای کناره‌گیری کردن^۲ و دوری جستن آمده است در نهج البلاغه^۳ نقل شده که حارث بن حوط به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) گفت: «فانی اعتزل مع سعد بن مالک و عبدالله بن عمر؛ (از جنگ با سعد بن مالک و عبدالله بن عمر کنار می‌روم)». و نیز سید رضی حدیثی از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده و خود گفته که این حدیث را امیرالمؤمنین درباره کسانی فرموده که از جنگ در کنار او، کناره گرفتند: «فی الذین اعتزلوا القتال

۱- کلینی، همان، ج ۳، ص ۶۹

۲- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۴۰

۳- نهج البلاغه، حکمت ۲۶۲

مع^۱». پرواضح است که کاربرد این واژه در موارد یادشده به معنای لغوی آن است؛ اما این کلمه در اصطلاح، بر گروهی اطلاق می‌شود که دارای مبانی فکری خاصی بوده و در نیمه نخست قرن دوم هجری در بصره پدید آمده‌اند. برای این گروه القاب پسندیده‌ای از طرف دوستان چون «معتزله به معنای نفی‌کنندگان و اهل پرهیز، دوری و دامن درکشیدن»، «عدلیه»، «اهل العدل والتوحید»، «قدریه»، «منزلیه»، «وعدیه»، «اهل التنزیه» و از طرف مخالفان عناوین ناپسندی نظیر «وعیدیه»، «معتله»، «جهمیه»، «نفاه»، «مخانیث الخوارج» و «مبتدعه» یادشده است؛^۲ اما اصطلاح معتزله مشهورترین نامی است که برای آن‌ها به کار می‌رود و خود آن‌ها نیز نوعاً از این کاربرد پرهیزی ندارند.^۳

معروف‌ترین نظری که در نحوه شکل‌گیری معتزله وجود دارد این است که روزی در جلسه وعظ حسن بصری^۴، شخصی بر وی وارد شد و پرسد: در روزگار ما گروهی بر این عقیده‌اند که مرتکب

۱- نهج البلاغه، حمت ۱۸

۲- خمینی، فرهنگ جامع فرق اسلامی، ج ۲، ص ۱۳۰۲

۳- زهدی، معتزله، ص ۱۰

۴- حسن بن ابی الحسن (یسار)، از بزرگان تابعین، اهل بصره و امام مردم آن شهر و از علمای زاهد و بسیار فصیح و سخنور. وی در مدینه متولد شد و تحت سرپرستی امام علی (علیه السلام) نشو و نما یافت. پدرش از ایرانیان اهل دشت میشان و از موالی انصار بود داستانها و روایات بسیار درباره او و نیز سخنان حکیمانه و زاهدانه او در کتب ادبی، دینی و تاریخی مضبوط است. بیشتر شیعیان او را منحرف از امام علی (علیه السلام) می‌دانند و بر او مطاعن بسیار وارد می‌کنند و جمعی نیز وی را از دوستداران آن امام می‌شناسند و مخالفت او با معاویه در مسئله خلافت یزید را می‌ستایند. صوفیان او را رأس صوفیه اسلام و نخستین کسی که خرقه بر تن کرد دانسته‌اند. وی کتابی با عنوان فضائل مکه دارد. (فرهنگ اعلام تاریخ اسلام - سید غلامرضا تهمی - ج ۱ - ص ۹۰۴). اندیشه اختیار را به وی منسوب کرده‌اند در حالی که بعضی از تراجم نویسان، توبه او از (قدر) را نیز ثبت کرده‌اند. متکلمان اشعری مسلک وی را تخطئه می‌کنند. حسن بصری دارای دو ویژگی مهم است: نخست آنکه جبری مسلک نبوده و از این حیث با اهل سنت اختلاف داشته است؛ و به همین سبب و علیرغم آنکه رؤسای اولیه معتزله، زماناً از او متأخر بوده و در طبقه بعد از او محسوب می‌شوند، وی را نیز از زمره قدریه و معتزله محسوب کرده‌اند. البته باید توجه داشت که عقیده اعتزال و اصول خمس آن، در زمان حسن بصری رواج نداشته است و لا اقل حسن بصری از معتزله به شمار نمی‌رفته است، ولی پیروان او به سبب همین قرابت در عقیده، از معتزله به حساب آمده‌اند. ویژگی دوم حسن بصری، زهد، پارسایی و شهرت او به عبادت است که باعث شده است او را سلف صوفیه به شمار آورند. حسن بصری روش فقهی مخصوصی هم داشته که در کتب ملل و نحل معروف نیست و فقط مسعودی در التنبیه و الاشراف در شرح حال معتصم عباسی به آن اشاره کرده است و از رجال فقهی این مسلک، به اصم و از پیروان این فقه به معتصم عباسی اشاره می‌کند. (فرهنگ جامع فرق اسلامی، سید حسن خمینی، ج ۱،

گناه کبیره کافر است^۱ و گروهی در مقابل آنان بر این باورند که گناه به ایمان آسیبی نمی‌رساند و عمل در آیین آنان ربطی به ایمان ندارد^۲. حال نظر شما چیست؟ در این میان حسن بصری سربه‌زیر افکنده و پیرامون این پرسش می‌اندیشید که شاگرد او واصل بن عطاء غزال^۳ گفت: مرتکب کبیره نه کافر است و نه مؤمن؛ بلکه او حالتی بین این دو دارد (منزله بین المنزلتین). آنگاه از نزد

ص ۵۱۰). دائرة المعارف بزرگ اسلامی درباره حسن بصری می‌نویسد: در دهه های گذار به قرن دوم هجری، دو اندیشه که چهره های شاخص آنها، حسن بصری و ابن سیرین بودند، در بصره دیده می‌شد. حسن بصری بر خلاف ابن سیرین، حافظ سنت یکصد ساله بصره بود. حسن بصری از شخصیتی پیچیده برخوردار بود. وی از یک سو با طریقه عباد عراق پیوستگی داشت، از طرفی به شدت متأثر از تعلیم امام علی (علیه السلام) بود و از سوی دیگر وامدار اندیشه های ابن عباس به حساب می‌آمد. وی علاوه بر آن، با حلقه های خوارج و نو اندیشان نیز ارتباط داشت. وی را فردی گراینده به فهم و تفسیر متون دینی، قائل به گونه ای اختیار و نوعی مخالفت با مرجئه و در اندیشه سیاسی انزوا طلب شناخته اند. در اواخر سده اول به سوی یک دستگاه کلامی با عناصری نسبتاً انسجام یافته گام برداشته است. اندیشه او هرچند توسط گروهی از قدریه غیر معتزلی، از جمله عوف بن ابی جمیله اعرابی (م: ۱۴۶ه.ق) و عبدالواحد بن زید پی گرفته شد، ولی دستگاه کلامی وی بیشتر در قالبی بازسازی شده در مکتب اعتزال قابل پی جویی است. موسوی، کاظم، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، ص ۲۰۱

۱- خوارج

۲- مرجئه

۳- رأس معتزله و از ائمه متکلمین، متولد مدینه و ساکن بصره که چون از حلقه درس حسن بصری عزلت گزید پیروان او به معتزله معروف شدند و طایفه خاصی از آنان واصلیه نام گرفتند. واصل بن عطاء، مروج مکتب معتزله در گوشه و کنار دنیای اسلام بود و چند تن از پیروان آگاه و چیره دست خود را به تبلیغ عقائد خود گماشت، از جمله عبدالله بن حارث را به مغرب و حفص بن سالم را به خراسان و قاسم را به یمن و ایوب را به جزیره و حسن بن ذکوان را به کوفه و عثمان بن طویل را به ارمینیه گسیل داشت. وی قادر به تلفظ درست حرف (ر) نبود و آن را به صورت (غ) تلفظ می‌کرد اما چنان بر لغت عرب تسلط داشت که می‌توانست به جای کلماتی که شامل حرف (ر) بودند کلمات دیگری بدون (ر) بر زبان آورد و اگر نامه ای به او می‌رسید و آن را بر دیگران می‌خواند بدون آنکه توقف و درنگی کند به هر کلمه مشتمل بر (ر) که می‌رسید کلمه ای به همان مفهوم و بر همان سیاق که فاقد حرف (ر) بود را به جای آن می‌خواند و در این توانمندی ضرب المثل بود. واصل در قیام محمد نفس الزکیه با او بیعت کرد و به او پیوست. او راست: ۱- اصناف المرجئه ۲- طبقات اهل العلم و الجهل ۳- المنزله بین المنزلتین ۴- معانی القرآن ۵- السبیل الی معرفه الحق ۶- التوبه. ملقب شدن او به غزال به خاطر رفت و آمد بسیار وی به بازار غزالان (بافندگان) در بصره بود و او خود بافندگی نمی‌دانست. تهامی، سید غلامرضا فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۲۰۹۴

استاد برخاست و به ستونی تکیه داد. وقتی چشم استاد به او افتاد گفت: «اعتزل عنا واصل»؛ بنابراین ابو حذیفه واصل بن عطاء در اوائل قرن دوم هجری قمری (۱۳۱ ه. ق) اولین مکتب اعتزال را پایه‌گذاری می‌کند و یاران او به معتزله ملقب می‌شوند.^۱ از طرفی دیگر برخی اعتزال واصل بن عطا از امت اسلام و مذاهب اسلامی زمان او را سبب این نام‌گذاری می‌دانند^۲ حسین صابری^۳ می‌نویسد:

«واصل بن عطاء غزال پایه‌گذار اندیشه معتزلی معرفی شده است. او در سال ۸۰ یا ۸۱ هجری قمری در مدینه زاده شد. او از موالی یا به دیگر سخن از کسانی بود که عرب تبار نبودند و در حمایت یکی از طوایف عرب به سر می‌بردند. برخی مستقیماً او را شاگرد ابو هاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه دانسته‌اند. این مقدار مسلم است که وی از آموزه‌های ابو هاشم اثر پذیرفته است. واصل پس از چندی به بصره رفت و حیات علمی خود را در آن شهر سپری کرد. او در بصره از شاگردان حسن بصری بود. غزال در دوران حیات علمی خود به دفاع از آیین اسلام پرداخت و مبلغانی را به همین هدف به نواحی مختلف اعزام کرد. گویند ابوالهذیل علاف و بشر بن معتمر اندیشه اعتزال را از این دو فراگرفتند».

ایمان در اندیشه معتزله

معتزلیان، به عقل‌گرایان افراطی معروف‌اند و روش آنان، حجیت دادن به استدلال عقلی است و عقل را بر وحی ترجیح داده و حقیقت ایمان را عمل می‌دانند و آن را در معنای ایمان دخالت تام می‌دهند به گونه‌ای که فرد بدون عمل، از گروه مؤمنان خارج شمرده شده و فاسق بشمار می‌آید. بر اساس اندیشه معتزله، مرتکبین گناهان کبیره نه مؤمن هستند و نه کافر بلکه منزله‌ای بین المنزلتین داشته و حالتی بین ایمان و کفر دارند. لذا برای مؤمن، علاوه بر تصدیق قلبی بر عمل جوارحی نیز تأکید می‌ورزند.^۴

از نظر معتزله، ایمان دارای چنان اهمیتی است که تقریباً در همه اصول اعتقادی این مکتب، مانند منزله بین المنزلتین، وعد و وعید و امر به معروف و نهی از منکر به آن پرداخته شده است. نکته

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۴۸ و مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۵

۲- بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۴۱

۳- صابری، تاریخ فرق اسلامی، ج ۱، ص ۱۱۹

۴- عبدالجبار معتزلی، شرح اصول الخمسه، ص ۶۸۹

مهم‌تر آنکه عامل پیدایش این مکتب به همین موضوع یعنی، ایمان و کفر، برمی‌گردد به‌طوری‌که وقتی از حسن بصری در مورد وضعیت فاسق سؤال شد، واصل بن عطا که در مجلس حاضر بود گفت: فاسق نه کافر است و نه مؤمن. بیان این نکته از سوی شاگرد، باعث شد تا حسن بصری، در مورد او بگوید، «اعتزل عنا»، از ما فاصله گرفت که بعدها نام این مکتب از آن مشتق شد و به معتزله معروف شدند.^۱

هریک از بزرگان معتزله نگاه خاصی به مفهوم ایمان داشتند؛ به‌طوری‌که از منظر واصل بن عطاء، مجموع خصلت‌های نیکویی که در شخصی جمع می‌شود و او را مستحق مدح می‌نماید مصداق ایمان است^۲ و ابو الهذیل علاف نیز ایمان را همه طاعات واجب و مستحب معرفی نموده است.^۳ این در حالی است که ابوعلی و ابو هاشم جبایی، ایمان را صرف پایبندی به واجبات می‌دانند.^۴ در این میان، یکی از اندیشمندان بزرگ مکتب اعتزال که آرای او تأثیر بسیاری بر متکلمان معتزله گذاشته، عبدالجبار معتزلی است که مهم‌ترین نکات مطروحه وی پیرامون ایمان، در کتاب شرح اصول الخمسه وجود دارد. وی تعریف خاصی از ایمان مطرح کرده که ذیلاً به آن می‌پردازیم.

عبدالجبار، برای ورود به ماهیت ایمان، اسم را به قسم لغوی^۵، عرفی^۶ و شرعی^۷ تقسیم نموده و کلماتی مانند مؤمن، کافر و فاسق را اسماء شرعی می‌داند و معتقد است این اسماء، از معنای لغوی به معنای شرعی انتقال یافته است. از نظر معتزله، معنای لغوی ایمان چندان اهمیتی ندارد؛ زیرا معتقدند که همه اسامی به‌کاررفته در دین اسلام، از معنای لغوی به معنای شرعی انتقال یافته‌اند. معتزله دلیل می‌آورند که ایمان نمی‌تواند معنای لغوی خداوند باشد، چون معنای لغوی ایمان همان تصدیق است درحالی‌که به متعلق تصدیق کاری ندارد. آنان برای تبیین بیشتر این عقیده، استدلال

۱ - صبحی، فی علم الکلام، ج ۱، ص ۱۸۴

۲- بدوی، تاریخ اندیشه های کلامی در اسلام، ج ۱، ص ۱۰۵

۳- اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۰۲

۴- بدوی، همان، ج ۱، ص ۳۳۴

۵- عبدالجبار، شرح اصول الخمسه، ص ۷۱۰. همانند نام گذاری اندام مخصوص به عنوان دست و اندامی دیگر به عنوان پا

۶- عبدالجبار، همان، ص ۷۱۰؛ مانند نام گذاری این حیوان مخصوص به عنوان دابه با این که در اصل نامی برای هرگونه جنبه ای بر روی زمین می باشد.

۷- عبدالجبار، شرح اصول الخمسه، ص ۷۱۰. چیزهایی که جزء اسماء دینی باشد و بر وزن فاعل بیاید مانند مؤمن و کافر و نیز آنچه که همانند آن نیست مانند صلوه که در اصل به معنای دعا بوده، سپس در شرع اسمی برای عبادت مخصوص گردیده است.

می‌آورند که با این حساب اگر کسی وجود شیطان را تصدیق کند و یا به وجود دو خدا تصدیق داشته باشد، از جهت لغوی مصدق است و باید مؤمن باشد. درحالی که این سخن آشکارا باطل است. عبدالجبار، برای تبیین بیشتر مفهوم ایمان، لاجرم اسم را بر اساس نوع فایده، به مدح و ذم و هیچ‌یک از آن دو، تقسیم می‌نماید و اسمائی چون مؤمن و متقی را مفید مدح و اسمائی چون فاسق و کافر را مفید ذم و کلماتی چون آکل و شارب را نه مفید مدح و نه مفید ذم می‌داند.^۱ با این تقسیم‌بندی، عبدالجبار درصدد است که بفهماند که کاربرد اسماء مدح برای کسی که شایستگی مدح و ستایش را ندارد جایز نیست؛ و اسماء ذم نیز فقط برای اهل تحقیر جایز هست.^۲ وی با این تقسیم‌بندی نتیجه می‌گیرد که ایمان جزء اسماء مدح و شرعی است.

عبدالجبار در نوشته‌های خود، تعاریف مختلفی از ایمان می‌دهد. وی ضمن این که با تعاریفی که بزرگان معتزله از ایمان می‌دهند موافق است اظهار می‌کند: «ایمان عبارت از انجام طاعات و واجبات و نوافل و دوری از زشتی‌ها و محرمات است».^۳

وی در اثری دیگر، به تعریف کامل‌تری از ایمان می‌پردازد و می‌نویسد:

«ایمان عبارت از قول، معرفت و عمل است و مؤمن جزو اهل بهشت است و نیز (معتزله) به منزله بین المنزلتین معتقدند و آن عبارت از این است که فاسق، مؤمن و یا کافر نامیده نمی‌شود».^۴

ایزوتسو^۵ در باب مفهوم ایمان معتزلی می‌نویسد:

«بسیاری از متفکران بزرگ معتزلی، مانند ابوالهذیل، هشام الفوطی، عباد بن سلیمان، نظام، جبایی و ابوبکر الاصم، ایمان را برحسب طاعات، یعنی وظایف دینی تعریف کرده‌اند. از این لحاظ می‌توان گفت که مفهوم معتزلی ایمان، ماهیتی شرعی داشت. اگرچه جنبه‌های مهم دیگری نیز داشت. تنها تفاوت اساسی میان خوارج، معتزله و جهمیه این بود که جهمیه موضعی منفی در قبال اهمیت عمل اتخاذ کردند، درحالی که خوارج و معتزله به نحو ایجابی بر اهمیت قطعی عمل در ایمان تأکید می‌کردند».

۱- عبدالجبار، همان، ص ۷۱۰

۲- مکدرموت، اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، ص ۳۱۰

۳- عبدالجبار، شرح اصول الخمسه، ص ۷۰۷

۴- عبدالجبار، المنیه و الامل، ص ۱۳

۵- ایزوتسو، مفهوم ایمان در کلام اسلامی، ص ۲۱۶

از منظر قاضی عبدالجبار، ایمان از سه رکن قول، عمل و معرفت تشکیل می‌شود و منظور وی از قول، همان اقرار زبانی است. او در این باره می‌نویسد:

«اظهار ایمان، ایمان نیست و هرگاه ایمان بر معرفت قلبی استوار باشد، ایمان هست و بر همین اساس پیامبر (ص) فرمود: ایمان به قول و معرفت به قلب و عمل به اعضاء می‌باشد^۱».

از نظر وی، معرفت رکن دوم ایمان را تشکیل می‌دهد و معرفت چیزی است که آرامش نفس را دربردارد^۲. اگر کسی به آرامش روحی و رضایت قلبی دست یابد به حقیقت معرفت که از ارکان ایمان محسوب می‌شود دست یافته است.

و سرانجام آخرین رکن ایمان که بدون آن، ایمان ناقص بوده و مؤمن به جایگاه واقعی ایمان دست نیافته است عمل می‌باشد. لذا عمل به اعضاء و جوارح از ارکان مهم ایمان به حساب می‌آید. عبدالجبار در این باره می‌نویسد:

«ایمان، قول و عمل است و همه طاعات در آن وارد می‌شود و مؤمن فقط با برپایی حق عبادات، مؤمن می‌باشد و هرگاه از او گناه کبیره‌ای سرزند او را از ایمان خارج می‌سازد^۳».

همان گونه که پیش‌تر در تعریف ایمان به آن اشاره شد، عمل به عنوان رکن اساسی ایمان به انجام طاعات، انجام نوافل و پرهیز از محرّمات تقسیم می‌شود و شخص مؤمن ملزم به رعایت این امور بوده تا در حوزه ایمان حضور داشته باشد.

از نظر معتزله مرتکب کبیره، فاسق و در آتش جهنم خالد است و به آیاتی از قرآن تمسک می‌کنند^۴، مانند:

«بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^۵. آری، کسانی که کسب گناه کنند، و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آن‌ها اهل آتش‌اند و جاودانه در آن خواهند بود».

«وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَّعِذْ خُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ^۱. و هر کس از خدا و پیامبر او نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز

۱- عبدالجبار، تنزیه القرآن عن المطاعن، ص ۱۵

۲- عبدالجبار، شرح اصول الخمسه، ص ۴۶

۳- عبدالجبار، تنزیه القرآن عن المطاعن، ص ۱۵۰

۴- ابن حزم، الفصل، ج ۴، ص ۷۹؛ قوشجی، شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۸۶؛ اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۴۷۴

۵- بقره، آیه ۸۱

نماید، وی را در آتشی درآورد که همواره در آن خواهد بود و برای او عذابی خفت‌آور است».

فاسق از منظر معتزله

معتزله برای یافتن معنای ایمان به سراغ متون اسلامی رفته، می‌کوشند تا با استفاده از مدح یا ذمی که در کلام الهی از افراد شده است، آن‌ها را طبقه‌بندی کرده سپس هر یک از اسامی و اوصاف پیش‌گفته را به یک طبقه مختص کنند؛ بنابراین قاضی عبدالجبار باتوجه به آیات قرآن به مرزبندی بین مؤمن و کافر و فاسق می‌رسد و این‌چنین می‌نویسد:

«ثواب عظیم، شامل اولیاءالله و انبیا می‌شود. ثواب کم‌تر، از آن مؤمنین جن و انسی که دارای تکلیف هستند و عقاب عظیم نیز برای اعداء الله که همان کافران، اعم از مرتد و منافق و اهل کتاب هست و عقاب کم‌تر نیز، برای فاسقین، تدارک دیده‌شده است»^۱.

معتزلیان معتقدند صاحب گناه کبیره نامی میان دو نام و حکمی میان دو حکم دارد. او نه کافر است و نه مؤمن، بلکه او فاسق نامیده می‌شود؛ و حکم او نیز نه حکم کافر است و نه حکم مؤمن، بلکه حکمی است که با عنوان منزله بین المنزلتین بیان‌شده است. چون مرتکب کبیره، نه جایگاه کافر را دارد که شایسته خلود در دوزخ باشد و نه جایگاه مؤمن را که وارد بهشت شود، بلکه مقامی بین این دو مقام دارد.^۲

ازنظر عبدالجبار، مؤمن لقب مدح و فاسق لقب ذم است و در دو جایگاه کاملاً متفاوت از هم قرار دارند؛ و معنای شرعی ایمان به‌گونه‌ای است که بر فاسق اطلاق نمی‌گردد. وی معتقد است فاسق به لحاظ لغوی مؤمن است چون خدا و رسول او را تصدیق می‌کند اما این کافی نیست مانند واژه رب، که در معنای شرعی، به خداوند اطلاق می‌گردد اما به لحاظ لغوی موارد استعمال متعددی چون رب البیت، رب البلد و غیره دارد. مؤمن هم همین‌گونه است و وقتی به‌صورت مطلق استفاده شود بر معنای شرعی دلالت دارد.^۳

۱ - نساء، آیه ۱۴

۲ - عبدالجبار، شرح الاصول الخمسه، ص ۶۹۸

۳ - عبدالجبار، همان، ص ۶۷۹

۴ - عبدالجبار، شرح اصول الخمسه، ص ۷۰۲

از منظر معتزله به کسانی که ترک طاعت می‌کنند و مرتکب معصیت می‌شوند فاسق اطلاق می‌گردد. بنا بر نظر معتزلیان، کافران و فاسقان، دوگروهی هستند که در آتش جهنم جاودانه خواهند بود اما بین کافر و فاسق تفاوت معناداری وجود دارد و این که کافر خلود او در جهنم همراه با بزرگ‌ترین عذاب‌هاست و علاوه بر آن احکام خاصی هم در دنیا دارد درحالی که فاسق به دلیل ارتکاب کبائر در جهنم جاودانه خواهد بود اما عقاب شدید را نخواهد داشت.^۱

نقد دیدگاه معتزله در مقوله ایمان

مجموعه نوشته‌های معتزلیان پیرامون ایمان، بیانگر آن است که دیدگاه‌های آنان با تفکر شیعه در باب ایمان تفاوت چندانی ندارد و مقوله اقرار زبانی و عمل به اعضاء و جوارح موردپذیرش شیعه نیز هست؛ اما نکته حائز اهمیت، ابداع اصطلاح و مفهومی جدید در کلام اسلامی از جانب معتزله است که با پیش کشیدن موضوع «منزله بین المنزلتین»، به فاسق با نگاه جدیدی نظاره شده و برای او حکم خلود در آتش دوزخ داده‌اند.

با پرداختن به مقوله فاسق در اندیشه شیعه، درصدد بیان آن هستیم که آیا در تفکر شیعی نیز، مرتکب کبیره همان فاسق شمرده می‌شود؟ و آیا در این مکتب هم فاسقان در آتش دوزخ جاودانه خواهند ماند؟ بنابراین، با توجه به آیات قرآن کریم و نیز روایات وارده، به این پرسش‌ها پاسخ می‌دهیم.

فسق در لغت

«ابن اثیر» که از لغت شناسان معروف است، در معنای کلمه فسق می‌نویسد: «أصلُ الفُسق الخروجُ عن الاستقامة^۲. ریشه کلمه فسق، خارج شدن از استقامت و درستی است». در قاموس اللغة، در معنای کلمه فسق آمده است: «والخروجُ عن طريقِ الحقِّ ... «وَأِنَّهُ لَفُسْقٌ» خروجٌ عن الحقِّ^۳. یکی از معانی فسق خارج شدن از راه حق است ... و این عبارت قرآن «وَأِنَّهُ لَفُسْقٌ»^۴ به معنای خروج از حق است». المنجد، واژه فسق را این‌طور معنا کرده است: فَسَقٌ، یعنی خَرَجَ عن طريقِ الحقِّ والصَّوابِ^۱. فاسق شد، یعنی از راه حق و درست خارج گردید.

۱- قوشچی، شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۸۶

۲- ابن اثیر، النهایة، ج ۳، ص ۴۴۶

۳- فیروزآبادی، قاموس اللغة، ج ۳، ص ۲۸۵

۴- انعام، آیه ۱۲۱

بنابراین، از مجموع تعاریف فوق این چنین برداشت می شود که فسق، در لغت، عبارت است از خارج شدن از راهی که عقل آن را درست می داند و فاسق کسی است که از این راه منحرف شده و مرتکب کارهای ناشایست می شود.

فسق در اصطلاح

در اصطلاح شرع نیز، به خارج شدن از منع شرعی، فسق گفته می شود و فسق اعم از کفر است؛ و به گناه کم یا زیاد اطلاق نیز می شود؛ اما متعارف آن است که گناه زیاد باشد. لذا به کسی فاسق می گویند که ابتدا پایبند و مقرر به احکام شرع بوده و سپس به تمام یا برخی از آن ها اخلاص نموده است. به کافر اصلی نیز فاسق گویند چون به حکم عقل و اقتضای فطرت اخلاص کرده و از حیطة آن بیرون آمده است.^۱

مفهوم فسق در قرآن

باتوجه به آنچه در معنای لغوی فسق گذشت به دست می آید که فسق از الفاظی نیست که قرآن کریم در معنای معروف خود، یعنی گناه به کار گرفته باشد. ری شهری در تحلیل این مفهوم، ضمن بررسی لغوی واژه فسق، ضمن رد اطلاق معنای عام گناه بر فسق در قرآن کریم، می نویسد: «بررسی دقیق آیاتی که کلمه فسق در آن ها به کاررفته است، اثبات می کند که قرآن کریم نیز این کلمه را در معنای لغوی آن، یعنی خروج از مسیر حق، به کاربرده است. چیزی که هست، قرآن، نافرمانی خداوند را از مصادیق خروج از مسیر حق می شمارد و بر این اساس، فسق را نکوهیده می داند و فاسق را توبیخ می کند و او را سزاوار کیفر می بیند^۲». وی بابیان این که فاسق به عنوان یک آفریده از فرمان آفریدگار خود سرپیچی می کند در حقیقت تلاش دارد که از مسیر صحیح و عقلانی خارج شده و به دنبال تباهی برود؛ و در قرآن کریم، رفتار فاسق نکوهش شده است.

«به هر کاری که از مسیر طبیعی و صحیح خود خارج شده است فسق و نیز به کسی که کاری را خارج از مجرای طبیعی آن انجام داده، فاسق

۱- معلوف، المنجد، ص ۵۸۳

۲- خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج ۲، ص ۱۵۸۴

۳- محمدی ری شهری، مبانی شناخت، ص ۳۱۴

اطلاق شده است. بر این اساس، هر عملی که عقل، آن را نادرست و ناشایست بداند، فسق و فاعل و عامل آن فاسق است. قرآن کریم نیز فسق را دقیقاً در همین معنا به کار برده است، یعنی کاری که از دیدگاه عقل، نادرست و ناشایست است؛ و اگر نافرمانی آفریدگار جهان در قرآن و احادیث اسلامی - چنان که خواهد آمد - فسق نامیده شده است، از آن روست که عقل، مخالفت آفریده را با آفریدگار ناپسند و نادرست می داند؛ و این نکته دقیقی است که باید مورد توجه قرار گیرد^۱.

مصادیقی از مفهوم فسق در قرآن کریم

در آیات متعدد قرآن کریم، به فسق و مصادیق آن اشاره شده است. این مفهوم چنان جایگاه ضد ارزشی در دین دارد که قرآن، ضمن برشمردن نشانه های آن، به مؤمنان هشدارهای لازم را داده تا مسلمانان با رفتار و منش خود، مواظب باشند در دام آن گرفتار نیایند. واژه «فسق»، با مشتقاتش، پنجاه و چهار بار در قرآن به کار رفته است که در این مجال به تعدادی از این آیات اشاره می شود:

۱- کسانی که نسبت به حق آگاهی یابند و بدان ایمان آورند ولی به هر علتی کفر بورزند، در حکم فاسق هستند^۲.

۲- رویگردانی و اعتراض بر قضاوت پیامبر (ص) و ولایت و حاکمیت ایمانی او و مراجعه به طاغوت و حاکمیت و حکومت آن، از دیگر مصادیق رفتارهای فاسقانه است^۳.

۱- محمدی ری شهری، همان، ص ۳۱۵

۲- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. خداوند به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد ، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده است، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند ، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند ، آنها فاسقاند. (نور، آیه ۵۵)

۳- وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ اخْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتَنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ. و در میان آنها [اهل کتاب] ، طبق آنچه خداوند نازل کرده ، داوری کن! و از هوسهای آنان پیروی مکن! و از آنها بر حذر باش ، مبدا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده ، منحرف سازند! و اگر آنها (از حکم و داوری تو) ، روی

۳- انحرافات جنسی و هم‌جنس‌گرایی که برخلاف اصول عقلانی است و شریعت، آن را عامل تباهی و فساد خانواده و جامعه می‌شمارد، از رفتارهای فاسقانه است.^۱

۴- برخی از بدعت‌های به‌ظاهر مثبت عامل فسق بوده و در قرآن به مؤمنان هشدار داده شده که زندگی معتدل را بر اساس آموزه‌های وحیانی در پیش گیرند.^۲

۵- تزییع حقوق دیگران و نادیده گرفتن آن در اجتماع از نشانه‌های فسق است.^۳

گردانند ، بدان که خداوند می خواهد آنان را بخاطر پاره ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند. (مائده، آیه ۴۹)

۱- وَ لَوْطاً أَتَيْنَاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ. وَ لوط را (به یاد آور) که به او حکومت و علم دادیم و از شهری که اعمال زشت و کثیف انجام می دادند ، رهایی بخشیدیم چرا که آنها مردم بد و فاسقی بودند! (انبیاء، آیه ۷۴)

۲- ثُمَّ فَضَّلْنَا عَلَيَّ آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَ فَضَّلْنَا بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ. سپس در پی آنان رسولان دیگر خود را فرستادیم ، و بعد از آنان عیسی بن مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم، و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند از این رو ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداششان را دادیم و بسیاری از آنها فاسقند! (حدید، آیه ۲۷)

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَ لِيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ لِيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئاً فَإِنَّ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَ لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَ لَا تَسْمَعُوا أَنْ تُكْتَبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكَمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَ أَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمْكُمْ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. ای کسانی که ایمان آورده اید ، هنگامی که دینی را تا مدت معینی (به خاطر گرفتن وام یا داد و ستد) به یکدیگر بدهکار شدید آن را بنویسید ، و باید نویسنده ای (سند آن را) در میان خودتان به عدالت بنگارد ، و هرگز نباید نویسنده از نوشتن آن - همان گونه که خدا به وی آموخته - امتناع ورزد ، او باید بنویسد و کسی که حق به گردن اوست (بدهکار) املا کند ، و از خداوند که پروردگار اوست پروا نماید و از حق چیزی را کم نگذارد ، و اگر کسی که حق به گردن اوست سفیه یا ناتوان (سنی) باشد یا (به خاطر آفت زبان) نتواند املا کند ، ولی او به عدالت املا نماید. و دو گواه از مردانتان (مردان مسلمان) را به

- ۶- ضرر رسانی به دیگران در معامله و یا گواهی در آن، از دیگر مصادیق فسق است.^۱
- ۷- تشویق دیگران به منکرات حکایت از گرایش فاسقانه دارد.^۲
- ۸- عهدشکنی و پیمان‌ها را نقض کردن و بدان وفا ننمودن از دیگر مصادیق فسق است.^۳
- ۹- تهمت و قذف به مؤمنان و نسبت دادن زنا به زنان عقیف، از دیگر مصادیق فسق است.^۴

شهادت بطلبید، و اگر دو مرد نباشد، یک مرد و دو زن را از میان گواهانی که (از دینشان) رضایت دارید گواه بگیرید، تا اگر یکی از آن دو زن فراموش نمود آن دیگری او را یادآوری نماید. و چون گواهان (برای تحمل شهادت یا اداء آن) دعوت شوند خودداری نکنند. و از نوشتن بدهی که تا مدتی معین مهلت دارد، کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید. این کار در نزد خدا عادلانه تر و برای گواهی استوارتر و به اینکه شک نکنید (و نزاعی برنخیزد) نزدیکتر است، مگر آنکه داد و ستدی نقدی باشد که در میان خود تبادل می کنید، که بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید. و (بهتر است که) هر زمان داد و ستد کنید شاهد بگیرید، و نباید نویسنده و گواه (به واسطه زیاد و کم کردن، به صاحب حق) ضرر بزنند و نباید به نویسنده و شاهد به سبب ندادن حقتشان ضرر برسد، و اگر چنین کنید برای شما فسق و گناه است. و از خدا پروا کنید، و خدا به شما می آموزد و خدا به همه چیز داناست. (بقره، آیه ۲۸۲)

۱- وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا. و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم، نخست اوامر خود را برای «مترفین» (و ثروتمندان مست شهوت) آنجا، بیان می داریم، سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند، آنها را به شدت درهم می کوبیم. (اسراء، آیه ۱۶)

۲- الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند! آنها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند و دستهایشان را (از انفاق و بخشش) می بندند خدا را فراموش کردند، و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (، و رحمتش را از آنها قطع نمود) به یقین، منافقان همان فاسقانند! (توبه، آیه ۶۷)

۳- وَ لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ. أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. ما نشانه های روشنی برای تو فرستادیم و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد. و آیا چنین نیست که هر بار آنها [یهود] پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند، جمعی آن را دور افکندند (و مخالفت کردند). (آری، بیشتر آنان ایمان نمی آورند. (بقره، آیه ۹۹ و ۱۰۰)

۴- وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. و کسانی که آنان پاکدامن را متهم می کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعی خود) نمی آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید و آنها همان فاسقانند. (نور، آیه ۴)

قرآن کریم موارد متعددی از مصادیقی را بیان می‌دارد که در آن‌ها انسان، یا به مرز فسق کشیده می‌شود و یا به‌طور کلی اسم فاسق بر او اطلاق می‌گردد؛ بنابراین در قرآن دایره شمول و اطلاق فسق وسیع بوده که به نمونه‌هایی از آن اشاره شده است.

مفهوم فسق در روایات

کلمه فسق، در احادیث اسلامی نیز، در مورد سرپیچی از فرمان خداوند به‌کاررفته است. امام صادق علیه‌السلام، در حدیثی در معنای فسق می‌فرماید: «فَكُلُّ مَعْصِيَةٍ مِنَ الْمَعَاصِي الْكِبَارِ فَعَلُّهَا فَاعِلُهَا أَوْ دَخَلَ فِيهَا دَاخِلٌ بِجَهَةِ اللَّذَّةِ وَالشَّهْوَةِ وَالشَّوْقِ الْغَالِبِ، فَهُوَ فَسِقٌ وَفَاعِلُهُ فَاسِقٌ خَارِجٌ مِنَ الْإِيمَانِ بِجَهَةِ الْفِسْقَانِ دَامَ فِي ذَلِكَ حَتَّى يَدْخُلَ فِي حَدِّ التَّهَوُّنِ وَالِاسْتِخْفَافِ، فَقَدْ وَجِبَ أَنْ يَكُونَ بَتَهَاوَنَهُ وَاسْتِخْفَافَهُ كَافِرًا»^۱. «هر معصیتی از معاصی بزرگ خدا که کسی آن را انجام دهد، یا شخصی از روی لذت‌جوئی و شهوت و شوق غالب به آن درآید، این فسق است و مرتکب آن فاسق و به لحاظ فسق، از حیطة ایمان خارج است. اگر به این عمل ادامه دهد تا جایی که به حد اهمیت ندادن تخفیف شمردن برسد، به سبب این بی‌اعتنایی و خفیف شماری، کفر بر او لازم آید.»

امام علی (ع) هم در این باره می‌فرماید: کفر بر چهارپایه بنا شده است؛ فسق، غلو، شک، شبهه و فسق بر چهار شعبه است؛ جفاء و ظلم، کوری (گمراهی)، غفلت، سرکشی و عصیان^۲.

امام صادق (ع) نیز فرمودند: شهادت فاسق را (در هیچ موردی) قبول نمی‌کنم مگر شهادت بر ضرر خودش را^۳.

و نیز امام زین‌العابدین (ع) به فرزندش امام محمدباقر (ع) فرمودند:

«ای فرزندم با پنج نفر دوستی و هم‌نشینی و سفر نکن؛ گفتم پدر جان چه

کسانی هستند؟ آن‌ها را به من معرفی کن: فرمود:

(۱) بر حذر باش از دوستی و همراهی با دروغ‌گو، چون که او مثل یک سراب می‌ماند که دور را نزدیک وانمود می‌کند و نزدیک را دور.

(۲) بر حذر باش از دوستی و همراهی با فاسق، چون که او تو را به یک‌لقمه غذا یا کمتر از آن می‌فروشد.

(۳) بر حذر باش از دوستی و همراهی با بخیل، چون که او موقع نیاز به مالش (مثل قرض کردن و غیره) دچار خذلانت می‌کند.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸ ص ۲۷۸؛ محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۶۳۲

۲- عاملی، وسایل الشیعه ج ۵۱ ص ۳۴۲

۳- کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۹۵

۴) بر حذر باش از دوستی و همراهی با احمق، چون که او می‌خواهد به تو نفع برساند ولی بجای آن، ضرر می‌رساند.

۵) بر حذر باش از دوستی و همراهی با قاطع رحم، چون که من سه بار او را مورد لعن در قرآن مجید یافتیم^۱.

در حدیثی از رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) در مورد نشانه‌های فسق و علائم مردم فاسق نقل شده است که فرمودند:

«أَمَّا غَلَامَةُ الْفَاسِقِ فَأَرْبَعَةٌ: اللَّهُوُ وَاللَّغُوُ وَالْعُدْوَانُ وَالْبُهْتَانُ^۲. نشانه فاسق چهار چیز است: لهو، لغو، عدوان و بهتان».

تفاوت فسق با کفر

توجه به بار معنایی که از فسق و کفر در لغت و نیز در اصطلاح و همچنین کاربرد این دو واژه، به‌طور مطلق و یا عام، می‌تواند برداشت معنایی متفاوتی از آن‌ها ارائه دهد. به عبارت دیگر، لسان علم دین، اصولاً بین کفر و فسق، تفاوت قائل شده؛ و باتوجه به جایگاه این دو کلمه، بار معنایی خاصی بر آن‌ها اطلاق نموده است. در این خصوص با استفاده از تفسیر این دو واژه در قرآن کریم، نظر خاصی ارائه شده است که به آن اشاره می‌شود:

«هرگاه واژه کفر بدون قرینه به کار رود، چنان که گفته شود: فلانی کافر است، از این واژه فهمیده می‌شود که آن شخص، تمام و یا برخی از اصول عقیده را منکر است. هرگاه واژه فسق، به کار رود، فهمیده می‌شود که فلان شخص، اصول و فروع دین را قبول دارد، لکن در برابر آن‌ها بی‌باک است و به تمام فروع دین و یا برخی از آن عمل نمی‌کند.

آنچه گفته شد، در صورتی است که دو واژه کفر و فسق، بدون این که به چیزی اضافه شوند به‌طور مطلق به کار روند؛ اما اگر واژه فسق به عقیده اضافه شود؛ نظیر این که می‌گوییم: فلان فاسق العقیده؛ فلانی عقیده فاسد دارد، در اینجا، مقصود از فسق، کفر است و این استعمال در قرآن نیز آمده است. خداوند می‌گوید: «و لقد أنزلنا إليك آيات بينات و ما يكفر بها إلا الفاسقون^۳». از سوی دیگر هرگاه واژه کفر به عمل اضافه شود نه به عقیده،

۱- کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۴۱

۲- محمدی ری شهری، مبانی شناخت، ص ۳۱۷

۳- بقره، آیه ۹۹

مراد از آن فسق است. خداوند متعال می‌گوید: «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعٍ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْنَ»^۱. خداوند در این آیه، ترک‌کننده حج را کافر برشمرده است، باینکه وی به تمام اصول ایمان دارد؛ بنابراین، باید مراد از کفر در اینجا فسق باشد اما واژه ظلم، هم بر کفر اطلاق می‌شود و هم بر فسق؛ زیرا هم کافر بر خود ظلم کرده است و هم فاسق؛ چراکه عذابی را بر خود تحمیل نموده که ابداً طاقتش را ندارد. خدا می‌گوید: کافران، همان ظالمان هستند^۲؛ و نیز می‌گویند: ستمکارتر از کسی که گواهی خود را از خدا پنهان می‌کند کیست^۳؟ درحالی‌که پنهان کردن گواهی به‌طور کلی، به‌اتفاق تمام مسلمانان موجب کفر نمی‌شود.

بابیان فوق روشن گردید که کفر، فسق و ظلم، واژه‌هایی هستند که در موارد زیادی از قرآن به یک معنا به‌کاررفته‌اند؛ بنابراین، اگر فردی که بر وفق کتاب خدا حکم نمی‌کند به واژه‌های مزبور موصوف شود درست خواهد بود. مقصود از این وصف، سخت گرفتن بر کسی است که بر حق حکم نمی‌کند، خواه بر باطل حکم کند و یا به‌طور مطلق از صدور حکم خودداری نماید. همچنین، عین این سخن درباره کسی گفته می‌شود که بر طبق حکم خدا محکوم می‌گردد؛ اما از عمل به آن سرباز می‌زند و بدان اعتماد نمی‌کند.

بدین مناسبت به این موضوع اشاره می‌کنم که فقها بالاجمال می‌گویند: کسی که یک حکم شرعی را که به اجماع مسلمانان ثابت شده است، انکار کند؛ نظیر وجوب نماز و حرمت زنا کافر است و هر کس بدین حکم اعتراف کند؛ اما در عمل با آن مخالفت نماید، فاسق است^۴.

جایگاه فاسق در قیامت

آیاتی از قرآن کریم به بیان سرنوشت فاسقان در قیامت پرداخته است که به یک نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱- آل عمران، آیه ۹۷

۲- بقره، آیه ۲۵۴

۳- بقره، آیه ۱۴۰

۴- مغنیه، تفسیر کاشف، ج ۳، ص ۱۰۷

«وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ و اما کسانی که فاسق بودند جایگاهشان آتش است، هرگاه بخواهند از آن درآیند، آنان را به آن برمی گردانند و به آنان گویند: عذاب آتشی که همواره آن را انکار می کردید بچشید؛ و هرآینه عذاب نزدیک تر را که (عذاب دنیا است) و غیر از عذاب بزرگ تر است به آن می چشانیم، باشد که از فسق خود بازگردند».

بر اساس مفاد آیه ذکر شده، فاسقان سزاوار آتش دوزخ اند و جایگاه فسق پیشتگان، آتش جهنم است و قرآن و فسق را عامل گرفتار شدن در آتش می داند «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ». این در حالی است که خروج از آتش جهنم نیز امکان ندارد و فاسقان نهایت تلاش خود را هم می کنند که از عذاب خلاصی یابند. «كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا». عذاب فاسقان، پایان ناپذیر و غیرقابل گریز است. (كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا) و نکته مهم تر عبارت «كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا» است که می تواند کنایه از پایان ناپذیری و خلود در آتش باشد؛ و این همان عذابی است که فاسقان همواره تکذیب می کردند، «ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ».

تا این جای سخن مشخص شد که در باب دوزخی بودن فاسقان بین معتزله و شیعه تفاوتی وجود ندارد؛ اما هنوز این ابهام وجود دارد که آیا فاسقان نیز بسان کفار در جهنم جاودانه خواهند ماند؟ و اساساً بین کافر و فاسق تفاوتی وجود دارد؟

برای پاسخ به این پرسش، ضرورت دارد تا به دسته بندی مردم بر اساس عقیده و عمل، اشاره نماییم. در این راستا مردم به چهار دسته تقسیم می شوند: ۱- مؤمن ۲- کافر ۳- منافق ۴- فاسق. عده ای معتقدند و به احکام هم پای بندند. در مقابل، عده ای نه عقاید را می پذیرند و نه احکام را باور دارند. عده ای از مردم، عقاید را قبول می کنند ولی به احکام واقعی نمی نهند؛ و نیز عده ای به عقاید معتقد نیستند ولی ظاهراً به احکام عمل می کنند. در یک جمع بندی می توان گفت:

- ۱- اگر کسی عقاید را پذیرفت و به احکام دین عمل کرد مؤمن است.
- ۲- اگر کسی نه عقیده داشت و نه عامل به احکام دین بود، کافر است.
- ۳- اگر کسی عقیده داشت ولی عمل نداشت فاسق است.
- ۴- اگر کسی عقیده نداشت ولی ظاهراً به احکام دین عمل نمود منافق است.

بنا به تعاریف گفته شده بین کافر و فاسق تفاوت وجود دارد و کافر به شخصی اطلاق می‌گردد که نه عقیده داشته و نه به احکام عمل می‌نماید، درحالی که فاسق عقیده‌مند هست اما در حوزه احکام، به عمل، اهتمامی ندارد.

اما این که شخص فاسق در دوزخ جاودان خواهد ماند یا خیر؟ بین مکتب شیعه و معتزله تفاوت اساسی وجود دارد به این شرح که معتزله معتقدند که فاسق نیز بسان کافر در دوزخ جاودان خواهد بود و تنها تفاوت فاسقان با کفار در شدت عذاب آنهاست که فاسقان از عذاب کمتری برخوردار هستند؛ اما در مکتب شیعه، باتوجه به روایات رسیده از معصومین (ع) جایگاه فاسقان با کفار تفاوت داشته که با ذکر نمونه‌هایی از روایات به شرح بیشتر آن می‌پردازیم.

بر اساس روایات، فاسقان به دودسته مسلمان شیعه و غیر شیعه تقسیم می‌شوند و هر یک شرایط خاص خود را خواهند داشت.

شیعیان فاسق، در برزخ معذب‌اند ولی در آخرت شفاعت می‌شوند. البته به شرطی که فسق آنان برابر کفر شمرده نشود همانند ترک نماز. در برخی روایات آمده است که صاحبان برخی گناهان خاص، اجازه ندارند مسلمان از دنیا بروند؛ لذا ملائک به آنها می‌گویند یا مسیحی بمیر یا یهودی یا مجوسی^۱.

«الْأَعْمَشُ عَنِ الصَّادِقِ (ع) أَصْحَابُ الْخُدُودِ فُسَّاقٌ لَا مُؤْمِنُونَ وَلَا كَافِرُونَ وَلَا يَخْلُدُونَ فِي النَّارِ وَ يَخْرُجُونَ مِنْهَا يَوْمًا مَّا وَ الشَّقَاعَةُ لَهُمْ جَائِزَةٌ وَ لِلْمُسْتَضْعِفِينَ إِذَا ارْتَضَى اللَّهُ دِينَهُمْ^۲»

اعمش از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمودند: آنهايي که حدّ بر آنها جاری شده، نه مؤمن هستند و نه کافر، آنها، در آتش جاودان نخواهند ماند و روزی از آنها آزاد خواهند شده و شفاعت به آنها خواهد رسید، ولی مستضعفان، خداوند باید از آنها راضی گردد^۳.

در این روایت، اصحاب حدود نه کافر و نه مؤمن بلکه فاسق قلمداد شده‌اند؛ و اصحاب حدود کسانی هستند که مستحق حدّ شرعی هستند؛ یعنی گناहانی را مرتکب شده‌اند که به موجب آنها مستحق حدّ شرعی شده‌اند؛ مثل زنا، شرب خمر، قتل و ...؛ اینها اگر شیعه هم باشند ابتدا باید وارد جهنّم شوند؛ لکن تا ابد در جهنّم نمی‌مانند بلکه بعد از مدّتی از جهنّم نجات یافته و وارد بهشت می‌شوند؛ اما به قرینه روایت بعدی، معلوم می‌شود که اینها بلافاصله وارد بهشت نمی‌شوند بلکه بعد

۱- دیلمی، ارشاد القلوب الی الصواب، ج ۲، ص ۲۳۶

۲- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۵۹

از خروج از جهنم، ابتدا بین بهشت و جهنم قرار می‌گیرند و مدتی بعد وارد درجات پایین بهشت می‌شوند.

«قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ سُئِلَ الْعَالِمُ (ع) عَنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فَقَالَ لَا وَ لَكِنَّ لِلَّهِ حَظَائِرُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ يَكُونُ فِيهَا مُؤْمِنُو الْجِنِّ وَ فَسَاقُ الشَّيْعَةِ^۱

از امام معصوم (ع) پرسیده شد که آیا مؤمنان جن به بهشت می‌روند؛ فرمودند: نه ولی برای خدا جایگاه‌هایی است بین بهشت و جهنم که مؤمنان جن و شیعیان فاسق در آن خواهند بود.

مسلمانان غیر شیعه اگر صالح باشند و عداوتی با اهل بیت (ع) نداشته باشند در برزخ در قبر خود می‌مانند و از نعمات بهره می‌برند ولی در آخرت سرنوشت آن‌ها به دست خداست که ممکن است آن‌ها را به بهشت داخل کند یا به جهنم. (این‌ها مرجون لامر الله هستند) اما مسلمانان غیر شیعه که عداوتی با اهل بیت داشته و فاسق باشند در برزخ معذب‌اند و سرانجام نیز در جهنم خواهند بود.

«عَنْ ضُرَيْسِ الْكِنَاسِيِّ ... قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَمَا خَالَ الْمُؤَحِّدِينَ الْمُقَرَّبِينَ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ص مِنْ الْمُسْلِمِينَ الْمُذْنِبِينَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ لَيْسَ لَهُمْ إِمَامٌ وَ لَا يَعْرِفُونَ وَ لَا يَتَكَلَّمُونَ فَقَالَ أَمَّا هَؤُلَاءِ فَإِنَّهُمْ فِي حُفَرِهِمْ لَا يَخْرُجُونَ مِنْهَا فَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ وَ لَمْ يَطْهَرْ مِنْهُ عَدَاوَةٌ فَإِنَّهُ يُخَدُّ لَهُ خَدٌّ إِلَى الْجَنَّةِ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَغْرِبِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْهَا الرُّوحُ فِي حُفْرَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيَلْقَى اللَّهَ فَيَحَاسِبُهُ بِحَسَنَاتِهِ وَ سَيِّئَاتِهِ فَإِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِمَّا إِلَى النَّارِ فَهَؤُلَاءِ مَوْقُوفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ قَالَ وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُ اللَّهُ بِالْمُسْتَضْعَفِينَ وَ الْبُلَّهِ وَ الْأَطْفَالِ وَ أَوْلَادِ الْمُسْلِمِينَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ فَأَمَّا النَّصَابُ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ فَإِنَّهُمْ يُخَدُّ لَهُمْ خَدٌّ إِلَى النَّارِ الَّتِي خَلَقَهَا اللَّهُ فِي الْمَشْرِقِ فَيَدْخُلُ عَلَيْهِمْ مِنْهَا اللَّهَبُ وَ الشَّرَرُ وَ الدُّخَانُ وَ قَوْرَةُ الْحَمِيمِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ مَصِيرُهُمْ إِلَى الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَيْنَ إِمَامُكُمْ الَّذِي اتَّخَذْتُمُوهُ دُونَ الْإِمَامِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً.

ضریس کناسی گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم قربانت گردم خداشناسانی که به محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان دارند و مسلمان

۱- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۹۱

۲- توبه، آیه ۱۰۶

هستند و از دنیا می‌روند ولی امامی را نمی‌شناسند و به ولایت شما معتقد نیستند پایان کار آن‌ها چه خواهد شد؟ امام (علیه السلام) فرمودند: آن‌ها در قبرهای خود خواهند ماند و از آنجا بیرون نخواهند شد، هرکدام از آن‌ها که کارهای نیک‌انجام داده باشند و عداوت و عنادی از آن‌ها نسبت به ما ظاهر نشده باشد از قبر او راهی به‌طرف بهشتی که خداوند در مغرب آفریده است بازمی‌گردد و روح و بشارت به قبر او می‌رسد. این چنین آدمی در قبر خود (جایگاه برزخی خود) زندگی می‌کند تا روز قیامت برپا شود، در آن هنگام در پیشگاه عدل خداوندی حاضر می‌گردد و به حساب کار او می‌رسند و خوبی‌ها و بدی‌های او را در نظر می‌گیرند، در اینجا یا به‌طرف بهشت می‌روند و یا به‌طرف دوزخ رهسپار می‌شوند، وضع این‌ها بستگی به امر خداوند دارد. امام (علیه السلام) فرمود: با مستضعفان و افرادی که عقل درستی ندارند و نیک و بد را از هم تمیز نمی‌دهند و با اطفال و فرزندان مسلمانان که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند همین‌گونه رفتار می‌گردد، اما ناصبیان (دشمنان اهل بیت) که اهل قبله هستند، برای آن‌ها هم خطی از قبر (جایگاه برزخی او) به‌طرف دوزخ کشیده می‌شود. این دوزخ را خداوند در مشرق خلق کرده است و از آن دوزخ شعله‌های آتش و دود و گرمی به قبرش وارد می‌گردد و او را معذب می‌کند و بعد از این هم راه آن‌ها به جهنم (جهنم اخروی) ختم می‌شود و در آنجا نگهداری می‌گردند و به آن‌ها می‌گویند شما غیر از خدا به دیگران توجه کردید، کجا هست آن امامی که خود اختیار کردید و امام منصوب از طرف خدا را رها نمودید^۱.

بنابراین، در یک جمع‌بندی کلی از بیانات معصومین (ع) در مورد جایگاه اهل فسق در قیامت، این چنین نتیجه گرفته می‌شود:

أ) شیعیان فاسق اگر فسقشان زیاد باشد در برزخ معذب بوده و سرانجام وارد جهنم شده و بعد از مدتی به مابین بهشت و جهنم منتقل شده و در نهایت وارد درجات پایین بهشت می‌شوند. ولی اگر فسق آن‌ها متوسط باشد در برزخ معذب هستند ولی وارد جهنم نمی‌شوند، بلکه بین بهشت و جهنم منتظر شفاعت اولیاء الهی می‌مانند و در نهایت به درجات پایین بهشت روانه می‌شوند. اما اگر فسق آن‌ها کم باشد، در برزخ معذب هستند ولی در آخرت وارد بهشت می‌شوند.

ب) مسلمانان فاسق غیر شیعه که دشمنی با اهل بیت (ع) ندارند، اهل جهنم‌اند؛ اما امید نجات برای این گروه وجود دارد.

ج) کفار، مشرکین و مسلمانانی که با اهل بیت (ع) عداوت دارند، اهل جهنم هستند؛ اما در خصوص جاودان ماندن آن‌ها در دوزخ، بین علمای کلام تفاوت نظر وجود داشته و برخی عبارت «خالدین» در قرآن کریم را به «ماندن زیاد»^۱ تفسیر نموده‌اند. از این رو اگر واژه خالدین به معنای ماندن بسیار تعبیر شود لاجرم کفار نیز بعد از گذشت زمان بسیار، از دوزخ خارج خواهند شد.

اشاعره

مکتب فکری اشعری که توسط ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (متوفای ۳۲۴ هجری) پس از کناره‌گیری از مکتب عقل‌گرای افراطی معتزله پی‌ریزی و پیروان این مکتب را اشاعره می‌گویند. باروی آوردن چهره‌های برجسته‌ای نظیر قاضی ابوبکر باقلانی، امام محمد غزالی، عبدالکریم شهرستانی، امام فخر رازی، قاضی عضدالدین ایجی، سعدالدین تفتازانی به این مکتب، به‌صورت یکی از نافذترین و قوی‌ترین مکاتب کلام اسلامی درآمد و آثاری در حوزه تفکر کلامی اشعری را پدید آورد. اشعری با پرداختن منظم به بحث ایمان و بسط مباحث آن در طی فروع زیاد، ویژگی خاصی به این مکتب فکری داده است. در مکتب کلامی اشعری، مسائلی از قبیل تفاوت معرفت و تصدیق، ایمان مقلد، امکان افزایش و کاهش ایمان، نحوه ارتباط عمل و ایمان و اختیاری یا غیر اختیاری بودن آن، به شکل دقیق‌تری پرداخته شده است. در این مجال، سعی داریم چیستی ایمان از منظر ابوالحسن اشعری را مورد بحث و بررسی قرار داده و در باب ایمان، پرسش‌هایی از قبیل معنا و ماهیت ایمان از دیدگاه ابوالحسن اشعری چیست؟ ابوالحسن اشعری ایمان تقلیدی را چگونه تبیین می‌کند؟ مقومات ایمان از منظر ابوالحسن اشعری چیست؟ را بررسی نماییم.

معناشناسی ایمان از دیدگاه ابوالحسن اشعری

در دیدگاه ابوالحسن اشعری، ایمان در لغت به معنای تصدیق و در اصطلاح عبارت از تصدیق به وجود خداوند، پیامبران و اوامر و نواهی او است. در این میان از نظر اشعری تنها تصدیق رکن ایمان بوده و اقرار زبانی و عمل به اعضاء از فروع ایمان محسوب می‌شود و از حوزه مفهومی ایمان خارج می‌باشد. او در تبیین این دیدگاه، ایمان را دستخوش زیادت و نقصان می‌دانسته است. وی همچنین اعتقاد داشته که ایمان باید مبتنی بر دلیل باشد؛ زیرا از نظر وی، معرفت مقدم بر ایمان محسوب

می‌گردد و ایمان را ثمره آن می‌دانست؛ بنابراین ایمان مقلد را مقبول نمی‌دانست زیرا مقلد اولین واجب، یعنی معرفت به خدا را کسب نکرده است. وی در حوزه اختیار انسان بر این باور بود که خداوند افعال انسان را می‌آفریند و انسان فعل مخلوق خدا را کسب می‌نماید و انسان در اتیان و یا عدم آن، فاقد اختیار می‌باشد. وی بین ایمان و اسلام تفاوت قائل بوده و ایمان را صرف تصدیق دانسته که جایگاهی در قلب دارد اما اسلام ترکیبی از قول (شهادتین به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله) و عمل هست.

موضع اشعری در بیان معنای ایمان

ابوالحسن اشعری - بنیان‌گذار مکتب اشعری - که حد واسط بین مکتب عقل‌گرای افراطی معتزله و مکتب جمودگرای اهل حدیث می‌باشد، در آثار کلامی خود^۱ معنا و مفهوم ایمان به بحث و بررسی قرار داده و با استناد به آیه قرآن کریم از حیث لغوی، به تبیین معنای ایمان مبادرت نموده است.

وی با استناد به آیه «وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ»^۲ که خداوند در آن خبر از احوال برادران یوسف می‌داد که «تو ما را باور نداری هرچند که ما راست‌گو باشیم» می‌گوید: در این آیه، ایمان، به اجماع اهل لغت، به معنای تصدیق آمده و مؤمن را به معنای مصدق می‌داند. وی در بیان استدلال خود که چرا ایمان به معنای تصدیق آمده است، اظهار می‌دارد که خداوند پیامبر را به زبان قوم خود فرستاد^۳ و آن زبان عربی آشکار^۴ است؛ و ایمان در زبانی که خداوند، قرآن را بر اساس آن نازل نموده به معنای تصدیق است. بنابراین، اشعری خارج از معنای لغوی ایمان که قرآن آن را به معنای تصدیق می‌داند، معنای دیگری برای آن فرض نمی‌کند.

معنای اصطلاحی ایمان

اشعری بابیان دلایلی که ذکر کردیم بر این باور است که دلالت‌های شرعی الفاظ از دلالت‌های عرفی آن جدا نبوده و الفاظ موجود در قرآن هرچند کاربردهای اصطلاحی داشته باشند معنای

۱- اشعری، اللمع، ص ۱۲۲؛ همو، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۹۳؛ همو، الابانه عن اصول الديانه، ص

۲۰

۲- یوسف، آیه ۱۷

۳- وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (ابراهیم، آیه ۴)

۴- بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (شعراء، آیه ۱۹۵)

لغوی خود را حفظ می‌کنند.^۱ در نظر اشعری معنای اصطلاحی ایمان، به معنای تصدیق خداوند تعریف شده و به عقیده وی، حقیقت ایمان، تصدیق است.^۲

اشعری، ایمان را عبارت از تصدیق وجود خداوند و پیامبران و امرونی‌های خداوند که به وسیله پیامبران بر بشر فرود آمده است می‌داند. این تصدیق به معنای شهادت دادن به حقانیت واقعی آشکار شده و پذیرفتن آن واقعیت است.^۳ از این رو، وی بر این عقیده بود که چون ایمان، تنها تصدیق به خداوند است، فاسق، از اهل قبله بوده و چون ایمان دارد مؤمن و چون گرفتار فسق و گناه کبیره است فاسق خوانده می‌شود. اشعری در توضیح بیان خود می‌گوید: «زیرا اگر فاسق نه مؤمن باشد و نه کافر، نه از سوی او کفری خواهد بود و نه ایمانی و نه موحد خواهد بود و نه ملحد، نه دوستدار و نه دشمن. پس چون این امر محال است آن نیز محال خواهد بود که فاسق آن گونه که معتزله می‌گویند نه مؤمن باشد و نه کافر. همچنین اگر فاسق قبل از ارتکاب به فسق، به واسطه عقیده به توحید، مؤمن بوده است، ارتکاب زنایی از ناحیه او سر بزند، پس از آنی که هنوز به توحید عقیده دارد نام این ایمان را که هنوز از او جدا نشده از میان نخواهد برد^۴». اشعری در پاسخ به این پرسش ضمنی که متعلق این تصدیق چیست و مؤمن چه چیزی را با قلب خود تصدیق می‌کند؟ پاسخ می‌دهد که ایمان، تصدیق رسول و ما جاء به است و ضمن تفکیک ایمان به دو متعلق، متعلق اولیه آن را تصدیق رسول و متعلق ثانویه ایمان را، سایر امور دینی می‌داند که به دنبال تصدیق رسول تحقق می‌یابد.^۵

تبیین معنای تصدیق در مقوله ایمان

ایمان در نظر اشعری به معنای تصدیق بوده و در معنای لغوی و اصطلاحی نیز همین را در نظر داشته است؛ اما تصدیق از دیدگاه او، واقعاً به چه معناست؟ هرچند با تتبع در آثار ابوالحسن، به تعریف دقیقی از تصدیق دست نمی‌یابیم اما تلقی اشاعره و برجستگان مکتب او از مفهوم تصدیق، برخلاف معنای علم و تصدیق منطقی است که در مقابل تصور است؛ زیرا علم چیزی است که با آن

۱- اشعری، اللمع، ص ۷۵

۲- تفتازانی، شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۵، ص ۲۱۸

۳- اشعری، مقالات الاسلامیین، ۱، ص ۱۰۸

۴- اشعری، اللمع، ص ۱۲۲

۵- اشعری، رساله اهل الثغر، ص ۲۹۲

تصدیق به دست می‌آید؛ همانند اهل کتاب که پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) و ابنای او را می‌شناسند اما به او ایمان نمی‌آورند.^۱

معرفت و ایمان

معرفت از دیدگاه ابوالحسن اشعری، مقدمه ایمان محسوب می‌گردد و هیچ اتکایی به عقل نداشته و کاملاً شرعی است و خود عقل نیز مؤید از سوی شرع است. به این معنا که از نظر شرع، تأمل و اندیشه در معرفت خداوند واجب است و این معرفت از سوی پیامبران و رسولان به جامعه انسانی عرضه شده و آنان راه شناخت خدا را به انسان‌ها نشان داده‌اند. البته نه آن‌سان که فلاسفه از راه وجود جواهر و اعراض بر وجود خدا استدلال کرده‌اند. پیامبر مردم را به اندیشیدن در حادث بودن انسان و عالم دعوت می‌کند و از ره‌آورد آن است که انسان به وجود محدث پی می‌برد. خبر رسول است که می‌گوید که جهان با تمام اجزای خود نبوده و بعد به وجود آمده است پس آن به محدث و ایجادکننده نیازمند است. وی ضمن رد نظر فلاسفه و معتزله در کسب معرفت می‌نویسد: «خبر رسول دلالت بسیار روشن‌تر، ساده‌تر و قطعی‌تر بر وجود خدا دارد و نیازی به مقدمات سخت و غیرقطعی الحصول ندارد. از همین روست که سلف صالح ما، اهتمامی بسیار جدی به جمع اخبار رسول داشتند و برای طلب یک کلمه از رسول، سختی بسیار می‌کشیدند و حرص فراوان داشتند؛ چراکه خبر رسول، طریق معرفت به خدا را نشان می‌دهد و معرفت ما از راه خبر رسول حاصل می‌شود و نیز از همین روست که خدا به رسول فرمود: «رسالتت را به پایان رساندی»؛ و یا خود رسول فرمود: «من شمارا در حالی ترک می‌کنم که مانند معرفت به تفاوت شب و روز، معرفت یافته‌اید». اگر قرار بود معرفت به خدا از راه دلیل فلسفی‌ای باشد که نیاز به معارف جداگانه دارد، خدا و رسول هیچ‌یک از بابت حصول آن خاطر جمع نبودند^۲. برهانی که ابوالحسن اشعری برای اثبات وجود خدا می‌آورد همان شیوه رایج متکلمان است که از طریق استواری بنای عالم بر وجود صانع استدلال می‌کند و مشحون از آیات قرآنی و روایات در مقدمات و نتایج آن است و این دقیقاً برخلاف فکر یونانی و راه‌های عقلانی فلاسفه است^۳. مباحثی از قبیل حدوث انسان و احوال آن^۴.

۱- تفتازانی، شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۵، ص ۱۸۶ و ۲۱۸؛ شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵؛

رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۲۵؛ کاکایی، ماهیت ایمان از دیدگاه محمد غزالی، ص ۱۶۰

۲- اشعری، رساله اهل الثغر، ص ۵۱

۳- بدوی، تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام، ج ۱، ص ۵۷۹-۶۰۱

۴- اشعری، اللمع، ص ۱۸

حدوث جواهر و اعراض^۱، در اندیشه‌های اشعری در معرفت بر حق، نقشی اساسی ایفا می‌کند در حالی که این شرع است که راه حصول به این ادله را به عقل نشان می‌دهد. اشاعره برای اثبات این مدعا، به آیاتی از قرآن کریم استناد می‌کنند در جایی که خداوند می‌فرماید: «ما عذاب دهنده نیستیم تا اینکه رسولی بفرستیم»^۲.

دوانی در شرح خود بر مذهب اشاعره در خصوص وجوب شناخت خداوند به عنوان مقدمه عبادت می‌نویسد:

«اثبات این امر (وجوب تأمل و نظر در معرفت خداوند) بر مبنای مذهب اشاعره بدین نحو ممکن است که به اجماع همگان عبادت خداوند واجب است و عبادت را بدون شناخت معبود تصور نتوان کرد. بدین ترتیب شناخت خداوند مقدمه واجب مطلق است و واجب می‌باشد و نیز از آنجا که این شناخت متوقف بر نظر و استدلال است نظر و استدلال نیز واجب خواهد بود^۳». امام الحرمین جوینی در مواجهه با این سؤال که اگر کسی بگوید: دلیل بر وجوب نظر و استدلال از نظر شرعی چیست؟ پاسخ می‌دهد: «دلیل این مطلب اجماع مسلمین است بر وجوب معرفت خداوند و نیز اتفاق آنان بر این که آن معرفت از بزرگ‌ترین وسایل قرب به خداوند و از والاترین موجبات ثواب است^۴».

پرسشی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا از نظر ابوالحسن اشعری معرفت همان ایمان تلقی می‌گردد؟ در جواب باید گفت: ابوالحسن معرفت را ایمان نمی‌داند. وی ضمن توجه به معنای لغوی ایمان که تصدیق است و معنای نقیض آن که کفر محسوب می‌شود، بر این نکته مصر است که هیچ‌کدام در معنای علم و معرفت کاربرد نداشته و این خود گویای تفاوت معنای ایمان و معرفت است^۵. پیروان مکتب اشعری نیز با استناد به آیات قرآن در صدد تبیین نظر اشعری برآمده‌اند. «کسانی که به ایشان کتاب آسمانی دادیم، همان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند، پیامبر را می‌شناسند و مسلماً گروهی از آن‌ها با آنکه علم دارند، حقیقت را کتمان می‌کنند^۶»؛ و همچنین این

۱- اشعری، رساله اهل الثغر، ص ۳۳

۲- وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً (اسراء، آیه ۱۵)

۳- دوانی، العقائد العضدیه، ص ۶۸

۴- جوینی، الشامل فی اصول الدین، ص ۳۰

۵- اشعری، اللمع، ص ۱۲۲

۶- الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (بقره، آیه ۱۴۶)

فراز از کلام خداوند، «هنگامی که آیات روشنگر ما به سوی آن‌ها آمد، گفتند این سحری آشکار است و بآنکه دل‌هایشان به آن یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند^۱». در آیات ذکر شده بآنکه کفار، علم و معرفت داشتند به رسول و خدای او، اما ایمان نیاوردند؛ زیرا ایمان، تصدیق و قبول آنچه رسول می‌آورد می‌باشد، ولی معرفت خالی از این معناست؛ بنابراین معرفت، ایمان نیست بلکه مقدمه ایمان بوده و ایمان ثمره و میوه معرفت محسوب می‌شود.

اعتبار ایمان تقلیدی و برهانی از نظر اشعری

ایمان از نظر اشعری، باید مبتنی بر دلیل باشد؛ و در صحت آن، اعتقاد برهانی و مبتنی بر دلیل، لازم است. وی می‌گوید: کسی که با تکیه بر گفتار دیگران به چیزی ایمان آورد نه کافر است و نه مشرک و لذا او را مؤمن نمی‌خواند؛ بنابراین اشعری آن‌ها را مؤمن نمی‌شناخته و اطلاق اسم مؤمن را بر آن‌ها روا نمی‌دانسته و از صحت ایمان مقلد که خدا را با دلایل نمی‌شناسند منع می‌کرده است. بغدادی در این باره توضیح بیشتری داده و درباره عقیده اشعری می‌نویسد: کسی که به حق عقیده داشته باشد با همین اعتقاد از کفر خارج شده است؛ چرا که کفر و اعتقاد به حق در توحید و نبوت دو ضدند که با یکدیگر جمع نمی‌شوند؛ البته تنها هنگامی شخص معتقد استحقاق عنوان ایمان را می‌یابد که عقیده حق در مورد حدوث عالم و توحید صانع آن و نیز در مورد صحت نبوت با استناد به برخی از دلایل آن را درک کرده و شناخته باشد، خواه آنکه به خوبی بتواند دلیل خود را بیان کند یا نتواند چنین کاری انجام دهد. این عقیده خاص اشعری است. به عقیده او، آن‌کس که بر اساس تقلید به حق معتقد شود نه مشرک است و نه کافر، هر چند بطور مطلق مؤمن نامیده نمی‌شود.^۲

از این روی، اشعری به ایمان تقلیدی واقعی نمی‌نهد و اعتقاد تقلیدی را ایمان نمی‌نامد. از نظر او تصدیق باید قائم بر ادله عقلی یا سمعی باشد. پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا اساساً افرادی که بر اساس اعتقاد تقلیدی ایمان می‌آورند مؤمن نامیده نمی‌شوند؟ و حکم ایمان افرادی که نتوانند آن را در قالب منطقی ارائه دهند و یا قادر به دفاع از عقاید خود نباشند، چیست؟ تفتازانی که از متأثرین مکتب اشعری است، در توجیه آن اظهار می‌دارد که منظور اشعری این نیست که چنان فردی واقعاً مؤمن نیست، بلکه از نظر او چنین کسی ایمان قوی و کاملی ندارد.

۱- وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوًّا فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (نمل، آیه ۱۳ و ۱۴)

۲- ایزوتسو، مفهوم ایمان در کلام اسلامی، ص ۱۷۱

۳- بغدادی، الفرق بین الفرق، ج ۱، ص ۲۵۵

عبدالقاهر بغدادی به تبیین دیدگاه اشعری پرداخته و می‌گوید: به عقیده اشعری چنین شخصی به‌طور مطلق، مؤمن نیست، زیرا باوجود تصدیق، چنین شخصی کافر نبوده و چون ترک نظر و استدلال نموده عصیان کرده است.^۱ هرچند خود تفتازانی قائل است که اعتقاد مقلد، به دلیل اینکه واقعاً تصدیق است، ایمان است. وی با تکیه بر ادله جمهور می‌گوید: ملاک تصدیق، یقین است که در مقلد هم وجود دارد؛ تصدیق، متکی بر ثبات اعتقاد نیست، بلکه مبتنی بر یقین است، اما اینکه یقین مقلد ثبات ندارد و تغییر می‌پذیرد، مسئله دیگری است. وی در ادامه می‌گوید: حتی این احتمال وجود دارد که بگوییم

تصدیق معتبر در ایمان متکی به یقین هم نیست و در آن صورت مقلد هم حقا مؤمن است.^۲

اسلام و ایمان

ابوالحسن اشعری از موضع لغت‌شناسی، اعتقاد به تغایر بین اسلام و ایمان داشته و ضمن تعریف اسلام به تسلیم شدن و منقاد بودن و ایمان به تصدیق و باور داشتن، آندورا باهم یکی ندانسته است. از نظر وی محال است که تصدیق‌کننده‌ای تسلیم نشده باشد یعنی ضرورتاً هر مؤمنی مسلمان هم هست. ولی ممکن است تسلیم شونده‌ای مصدق نباشد؛ یعنی به‌ظاهر مسلمان هست اما در قلب خود ایمان ندارد. اشعری وجه تمایز دیگری نیز قائل شده و اسلام را به قول و عمل تعریف می‌نماید. از دیدگاه او، جایگاه ایمان در قلب و محل اسلام، زبان و جوارح است و شهادتین، نماز، زکات و حج برابر با اسلام می‌باشد.^۳ وی در مقالات الاسلامیین، ضمن تمایز بین ایمان و اسلام، اسلام را شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اسلام خوانده است.^۴ اشاعره برای اثبات این ادعای ابوالحسن، به آیات قرآن استناد نموده‌اند که به تفاوت بین ایمان و اسلام اشاره دارد. «اعراب گفتند که ایمان آورده‌ایم بگو که ایمان نیاورده‌اید بلکه بگویید اسلام آورده‌ایم».^۵ «بر تو منت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند بگو به اسلام آوردنتان منت نگذارید بلکه خداوند بر شما منت گذاشت و شما را به ایمان

۱- تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۰

۲- تفتازانی، همان، ج ۵، ص ۲۱۸

۳- اشعری، رساله اهل الثغر، ص ۸۷

۴- اشعری، همان، ص ۲۹۳

۵- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حجرات، آیه ۱۳)

هدایت فرمود اگر راست می‌گویید^۱. در آیات ذکرشده، ایمان حقیقی برتر از اسلام عنوان شده است. در روایات نیز به تمایز بین ایمان و اسلام اشاره شده است. «ایمان آن است که به خدا و ملائکه او و کتب و رسولان او و روز قیامت ایمان داشته باشی و اسلام آن است که شهادت دهی که خدایی جز الله نیست و من رسول الله هستم و نماز بپا داری و زکات دهی و روزه ماه رمضان نگاهداری و حج بروی^۲».

بنابراین، ایمان، از نظر ابوالحسن اشعری، تصدیق و اسلام، ترکیبی از قول (شهادتین) و عمل می‌باشد.

مقومات ایمان از دیدگاه ابوالحسن اشعری

پرسشی که در این مجال به ذهن متبادر می‌شود این است که بر اساس تفکر اشعری، ایمان دارای چه مقوماتی است؟ پاسخ این پرسش با تتبع در آثار او به دست می‌آید. وی برای ایمان، مقوماتی قائل است که به شرح آن‌ها می‌پردازیم.

رابطه عمل با ایمان

از نظر ابوالحسن اشعری ایمان چیزی جز تصدیق نیست و نمی‌توان معنای عمل را در آن داخل کرد. از نظر او ایمان در لغت بر چیزی جز تصدیق دلالت نمی‌کند و از این رو معنای عمل در آن داخل نمی‌شود و نمی‌توان در معنای اطاعت و انجام عمل، مفهوم ایمان و باور را گنجانده^۳؛ بنابراین وی عمل را از فروع ایمان و ثمره آن می‌داند و با این وصف قائل به زیادت و نقصان ایمان است؛ و بر این باور است که فاسق از نظر ایمانش مؤمن و به دلیل فسق و کبیره‌اش فاسق است. وی در توجیه بیان خود می‌نویسد: اهل لغت اجماع کرده‌اند کسی که از وی ضربی صادر شود او ضارب است و کسی که از وی قتلی صادر شود او قاتل است و کسی که از وی کفری صادر شود او کافر است و کسی که از وی فسقی صادر شود او فاسق است و کسی که از وی تصدیقی صادر شود او مصدق است و کسی که در وی ایمانی باشد او مؤمن است^۴. شهرستانی نیز عمل به ارکان را به عنوان فروع

۱- يٰمُنُوْنَ عَلَيْكَ اَنْ اُسَلِّمُوْا قُلْ لَا تَمُنُوْا عَلَيَّ اِسْلَامُكُمْ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ اَنْ هٰدَاكُمْ لِلْاِيْمَانِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ (حجرات، آیه ۱۷)

۲- باقلانی، الانصاف، ص ۱۲۶

۳- اشعری، اللمع، ص ۱۲۲

۴- اشعری، همان، ص ۱۲۲

و نشانه‌های ایمان در نظر اشعری یادکرده است.^۱ این نکته گویای اختلاف رأی اشعری با عقیده مشهور اهل سنت و جماعت است که هرچند گناه را موجب زوال ایمان نمی‌دانستند اما عمل را از مراتب آن می‌شمردند. بنابراین ایمان، به عقیده اهل سنت و جماعت، حقیقتی قابل زیادت و نقصان است که نسبتی با چگونگی عمل دارد.^۲

تفتازانی برای تبیین بیشتر مقصود اشعری در زیادت و نقصان ایمان به این آیات قرآن استناد می‌کند. «و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ایماناً^۳». «لizardادوا ایماناً مع ایمانهم^۴». «و یزداد الذین آمنوا ایماناً^۵» و نیز این حدیث که «ابن عمر از رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) پرسید: آیا ایمان کم و یا زیاد می‌شود؟ فرمود: ایمان زیاد می‌شود تا اینکه صاحب خود را وارد بهشت نماید و کم می‌شود تا اینکه صاحب خود را وارد آتش کند، اشاره می‌نماید و می‌افزاید: مراد از زیادت، یا به حسب دوام و ثبات و اعداد است و یا به حسب زیادت به آنچه ایمان به آن واجب است که مراد ثمرات و اشراق آن در قلب مؤمن است. در این صورت ایمان به طاعات زیاد می‌شود و با معاصی کاهش می‌یابد^۶». شهرستانی نیز با ذکر روایتی از رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) آورده که اهل کبائر از امت من مورد شفاعت من واقع می‌شوند و هرچند مقدار اندکی از ایمان در قلبشان باشد موجبات خروج آن‌ها را از آتش فراهم می‌کند. شهرستانی با تبیین نظر اشعری بیان می‌دارد که صاحبان کبیره، اگر بدون توبه از دنیا روند یا خداوند آنان را می‌بخشد و یا مورد شفاعت واقع می‌شوند و یا آنان را به اندازه جرمشان عذاب می‌نماید و سپس آنان را وارد بهشت می‌کند. از این رو جایز نیست که با کفار در آتش جاودان باشند^۷. اشعری بر این باور بود که در قیامت نیز فاسق و مرتکب کبیره اگر بدون توبه از دنیا رود، حکمش به دست خداست؛ یا عذابش می‌کند و یا با شفاعت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) بخشیده می‌شود؛ اما در آتش مخلد نمی‌ماند^۸. درواقع می‌توان گفت؛ اصل، همان تصدیق قلبی است و قول و عمل از فروع ایمان می‌باشد و هرکس به وحدانیت خداوند اقرار و قلباً به پیامبران و

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵

۲- اشعری، رساله اهل الثغر، ص ۲۹۳

۳- انفال، آیه ۲

۴- فتح، آیه ۴

۵- مدثر، آیه ۳

۶- تفتازانی، شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۵، ص ۲۲۱

۷- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵

۸- موسی، نشأه الاشعریه و تطورها، ص ۲۶۵

آنچه از جانب او آورده‌اند اعتراف کند، ایمانش صحیح می‌باشد و اگر باین حال از دنیا رود، از دایره ایمان خارج نبوده و مؤمنی نجات‌یافته است.^۱

رابطه اقرار و ایمان

اقرار در لغت برگرفته از واژه اقرار به معنای ثبات بوده و در شرع، خبر دادن از حق دیگری و در مقابل انکار است و از شروط اصلی آن اقرار از روی رضا و اختیار می‌باشد.^۲ در حوزه ارتباط اقرار با ایمان، دست‌کم اقرار را باید دروازه ایمان دانست که نوعی اشعار به تمکن عقیده‌ای در دل و یا باوری در ذهن است؛ به این معنا که مؤمن به زبان خود اعتراف به عقیده نموده و آن را باور دارد. حال پرسش این است که از نظر اشعری، اقرار چه جایگاهی در ایمان دارد؟ و آیا اساساً از منظر او اقرار، ایمان خوانده می‌شود؟ اشعری در پاسخ به این پرسش، به معنای ایمان که همان تصدیق قلبی است اذعان دارد و اقرار به زبان را دلیلی بر تصدیق قلبی، دانسته اما آن را رکن نمی‌داند، بلکه از فروع ایمان معرفی می‌نماید.^۳

رابطه اختیار و ایمان

ابوالحسن اشعری در حوزه اختیار افعال آدمی، بر این باور است که تنها با خواست خداوند، اعمال انسان ضرورتاً تحقق می‌یابد و برای اینکه این موضوع با اختیاری بودن ایمان منافات نداشته باشد ناگزیر به نظریه «کسب» متوسل می‌شود.^۴ وی «کسب» را واژه قرآنی^۵ دانسته و بر آن است تا اثبات نماید، فاعل حقیقی کسی جز خداوند نیست؛ یعنی نقش انسان، کسب کردن فعل است. خداوند افعال انسان را می‌آفریند و انسان این افعال آفریده‌شده را کسب می‌نماید. از این‌رو کسب نیز مخلوق خدا خواهد بود. وی در پاسخ به این پرسش که اگر کسب مخلوق خداست، پس چرا آن را به انسان نسبت می‌دهیم؟ می‌نویسد: ملاک مکتسب و کاسب بودن، محل کسب بودن است نه ایجاد کسب. برای مثال به چیزی که حرکت در

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۱۵

۲- عجم، موسوعه مصطلحات ابن خلدون و الشریف علی محمد الجرجانی، ج ۲، ص ۵۲؛ احمد نگری، جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۱۴۶؛ سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۲۶۲

۳- اشعری، الابانه، ص ۴۷۱؛ شهرستانی، همان، ج ۱، ص ۴۳

۴- اشعری، اللمع، ص ۳۹

۵- بقره، آیه ۸۱؛ نساء، آیه ۱۱ و ۱۲؛ طور، آیه ۲۱؛ مدثر، آیه ۳۸؛ روم، آیه ۴۱؛ ابراهیم، آیه ۵۱

آن حلول کرده است متحرک می‌گویند، نه به کسی که حرکت را ایجاد کرده است؛ در اینجا نیز به انسان که محل کسب است مکتسب می‌گویند.^۱

بنابراین وقتی قرار است فعل اختیاری از انسان صادر شود خداوند به‌طور همزمان آن فعل را همراه با قدرت حادث در انسان خلق می‌کند و انسان فقط محل کسب می‌شود.

در این میان، اگر کسی اشکال کند که انسان ملزم به کفر می‌شود زیرا او در اعمال خود مجبور است و ارتکاب گناه برای او از ناحیه خداوند رقم خورده است؟ اشعری پاسخ می‌دهد: انسان به‌هیچ‌وجه ملزم به کفر نبوده و محکوم به گناه کردن نیست، بلکه آزاد است که از احکام خدا اطاعت کند یا نکند؛ اما عمل را به ابتکار خود کسب می‌کند و هیچ‌کس او را ملزم نمی‌کند؛ و از طرفی خداوند تصریح نکرده است که آفریننده کفر است.^۲

اشعری همچنین در برابر این سؤال که چرا خداوند به کافران کمک نمی‌کند تا ایمان بیاورند؟ می‌گوید: خداوند توانایی چنین کاری را دارد ولی ملزم به آن نیست.^۳

کاملاً مشخص است که اشعری با تمام تلاش‌هایی که نموده، نتوانسته سایه جبر را از افعال انسان بزدايد و آنچه از کلام او می‌توان دریافت، برداشت وی از فعل اختیاری انسان است که چیزی جز جبر نیست و انسان در افعال خود مجبور محض است؛ اما از دیدگاه او ایمان از روی اختیار حاصل می‌شود.

نقد دیدگاه ابوالحسن اشعری

پیرامون مباحث مطروحه در تحلیل دیدگاه ابوالحسن اشعری نکاتی چند حائز اهمیت می‌باشد. نخست در مبحث ایمان مقلد، ضروری است تمایز بین اسلام و ایمان، مشخص شود. اسلام به معنای اقرار به شهادتین است و کسی که از روی تقلید محض نیز به نیت مسلمان شدن، شهادتین را ادا نماید، مسلمان می‌شود و به فرموده امام صادق (علیه‌السلام) به‌وسیله اسلام، خون شخص حفظ‌شده و امانت او ادا می‌شود و زناشویی با او حلال می‌گردد. ولی ثواب در برابر ایمان است.^۴ اقرار نیز، نوعی اعتراف زبانی و ابراز شهادتین است که بدون عمل می‌باشد. درحالی‌که ایمان، استقرار حقیقت در قلب است چنانچه امام صادق (علیه‌السلام) روایتی به نقل از سفیان بن سمط، در پاسخ

۱- اشعری، همان، ص ۴۰؛ جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۱۴۵

۲- اشعری، اللمع، ص ۷۴

۳- اشعری، همان، ص ۸۵

۴- اشعری، همان، ص ۱۱۵

۵- کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۳۸؛ حرانی، تحف العقول، ص ۵۹۲

به مردی که از ایشان پرسید میان اسلام و ایمان چه فرق است؟ فرمودند: اسلام همین صورت ظاهری است که مردم دارند، یعنی شهادت به اینکه شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی‌شریک نیست و اینکه محمد (صلی‌الله علیه و آله) بنده و رسول اوست و ایمان همان معرفت به صورت ظاهری اسلام است پس اگر کسی به آن‌ها اقرار کند و به این امر عارف نباشد مسلمان است و گمراه^۱. لذا خداوند در قرآن می‌فرماید: «اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید، بلکه بگویید اسلام آوردیم»^۲.

بنابراین، ایمان مبتنی بر تقلید، در حکم اسلام است؛ برخلاف تعریف اشعری که اگر کسی با تکیه بر گفتار دیگران به چیزی ایمان آورد نه کافر است و نه مشرک و او را مؤمن نمی‌خواند؛ زیرا ایمان فاقد معرفت، عمل نیز به دنبال خود نخواهد داشت و چنین ایمانی، فاقد روح و تنها لقلقه زبانی بوده و شخص را به مرز اسلام می‌رساند؛ و او مسلمانی است که مؤمن نیست.

دوم، در حوزه عمل و رابطه آن با ایمان، اشعری، عمل را از فروع ایمان می‌دانست و منظور او از فروع ایمان این است که عمل در تحقق ایمان ضرورتی ندارد و بدون عمل نیز ایمان وجود دارد و حتی کم‌وزیاد هم می‌شود و این دقیقاً برخلاف نظر کسانی است که عمل را از لوازم ایمان برشمرده و به آن نقشی در تحقق ایمان داده‌اند. با این اوصاف او بر این باور بود که بدون دخالت عمل، ایمان کم‌وزیاد می‌شود، از این رو این پرسش پیش می‌آید که چه چیزی کم‌وزیاد بودن ایمان را رقم می‌زند؟ و اساساً چه چیزی جز عمل می‌تواند در کاهش و افزایش ایمان نقش ایفا کند؟ هرچند اشعری تلاش دارد نقصان و افزایش ایمان را بدون دخالت عمل اثبات نماید اما فخر رازی که از تابعین اشعری است تفاوت در ایمان‌ها را منوط به داخل نمودن عمل در مفهوم ایمان می‌داند.

ضروری است یادآور شویم علی‌رغم نظر اشعریان، آیات ذکرشده، نه تنها عمل را از عرصه ایمان جدا نمی‌کند؛ بلکه دلالت به خاستگاه طبیعی عمل صالح از ایمان می‌نمایند؛ و بر این نکته تأکید می‌ورزند که ایمان و عمل صالح، مانند دو بال‌اند که بدون یکدیگر پرواز میسر نیست. اگر عمل صالح بدون ایمان از انسان سر زند امری اتفاقی و بی‌بنیان خواهد بود. در قرآن کریم به‌ویژه در آیات دوم تا نهم سوره مؤمنون به نمادهای عملی ایمان چون فروتنی در نماز، پرهیز مؤمنان از لغو، پاکدامنی، امانت‌داری، وفای به عهد و مواظبت بر نمازها اشاره شده است که بر ارتباط تنگاتنگ بین ایمان و عمل دلالت دارد. از این رو به نظر می‌رسد افزایش و کاهش ایمان بدون دخالت دادن عمل میسر نباشد. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: ایمان در اثر مداومت در اطاعت و ضعیف شدنش

۱- کلینی، همان، ج ۳، ص ۳۹

۲- قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا (حجرات، آیه ۱۴)

در اثر ارتکاب گناهان چیزی نیست که کسی در آن تردید کند و همین اثر و ضعف آن کاشف از این است که مبدأ اثر، قوی و یا ضعیف بوده و خداوند متعال می‌فرماید: «إليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه»^۱. سخنان پاکیزه فقط به‌سوی او بالا می‌رود و کار شایسته است که آن را بالا می‌برد».

و نیز فرموده است:

«ثم كان عاقبه الذين اسأؤوا السؤاى ان كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزئون»^۲ سپس فرجام کسانی که کارهای بد انجام دادند، بدتر شد، چراکه آیات خدا را دروغ انگاشتند و همواره آن‌ها را ریشخند می‌کنند»^۳.

همچنین در تحلیل دیدگاه‌های اشعری در حوزه اختیار و ارتباط آن با ایمان، با مراجعه به قرآن- کریم و ملاحظه آیات آن، برمی‌آید که مقوله ایمان، تماماً امری قلبی و منوط به انتخاب انسان است و انسان‌ها از سر اختیار، به خداوند ایمان می‌آورند و یا کفر می‌ورزند. از بارزترین آیات قرآنی که بر اختیاری بودن ایمان تصریح دارد آیه ۲۹ از سوره کهف است که می‌فرماید:

«بگو دین حق، همان است که از جانب پروردگار شما آمد. پس هر که

می‌خواهد ایمان آورد و هر کس می‌خواهد کافر گردد»

این آیه به‌خوبی بیان می‌نماید که ایمان و کفر دو امر اختیاری بوده و انسان به انتخاب خود، سعادت و یا شقاوت خود را رقم می‌زند.

همچنین در آیه دیگری از قرآن، خداوند می‌فرماید:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۴
اجبار و اکراهی در دین وجود ندارد؛ قطعاً راه درست از بیراهه مشخص شده است؛ و هر کس به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد به رشته محکم و استواری چنگ زده است».

با تحلیل و بررسی آیات قرآن کریم در باب رابطه اختیار، افعال ارادی و ایمان، می‌توان گفت دیدگاه ابوالحسن اشعری از دو جهت قابل نقد است.

۱- فاطر، آیه ۱۰

۲- روم، آیه ۱۰

۳- طباطبایی، المیزان، ج ۱۸، ص ۲۶۰

۴- بقره، آیه ۲۵۶

اولاً وی با طرح نظریه کسب، جمیع جهات اختیار را از انسان سلب نموده و او را موجودی مجبور که فقط مجری افعال خدا است می‌داند درحالی که این پرسش پیش می‌آید که اشعری، چگونه انسان را ملزم به کفر نمی‌داند و به او اختیار و آزادی اراده در پذیرش و یا عدم پذیرش فرمان الهی می‌دهد در صورتی که آزادی و اختیار، با نظریه کسب منافات دارد؟

ثانیاً نظریه کسب، تکلیف ما لا یطاق را به دنبال داشته که ضمن منافات با قرآن^۱، از انسان سلب اختیار می‌نماید درحالی که خداوند، انسان را مختار آفریده است تا به اراده خود ایمان آورد و یا کافر گردد^۲ و بر اساس رفتارش استحقاق عقاب و پاداش خویش را رقم زند.

بنابراین به عقیده اشعری، اینکه خداوند می‌تواند همه کافران را مؤمن کند ولی الزامی به آن ندارد، با مختار بودن انسان منافات داشته و او را به ورطه جبر می‌کشاند.

نتیجه

نتیجه‌ای که می‌توان از دیدگاه ابوالحسن اشعری نسبت به معنای ایمان دریافت کرد این است که اشعری، معنای لغوی ایمان را با استناد به نظر لغویان و آیه هفده سوره یوسف به معنای تصدیق آورده است. از آنجایی که او دلالت‌های شرعی الفاظ را از دلالت‌های عرفی آن جدا نمی‌داند، الفاظ موجود در قرآن، بآنکه که کاربردهای اصطلاحی دارند، همچنان معنای لغوی خود را حفظ می‌نمایند؛ بنابراین وی در اصطلاح، ایمان را تصدیق معنا می‌کند و معتقد است که تصدیق در مقابل معنای علم و تصدیق منطقی که در مقابل تصور است می‌باشد و آن را به معنای شهادت دادن به حقانیتی که مورد پذیرش شخص قرار گرفته است می‌داند که ضمن دربرداشتن نوعی خضوع و تسلیم، حالتی مقابل انکار و سرپیچی داشته باشد. به بیانی دیگر، او ایمان را عبارت از تسلیم شدن در مقابل امر معلوم می‌داند.

ایمان از نظر اشعری، باید مبتنی بر دلیل باشد و در صحت ایمان، اعتقاد برهانی و مبتنی بر دلیل لازم است. او اطلاق اسم مؤمن را بر کسانی که از روی تقلید ایمان آورده‌اند، روا ندانسته و از صحت ایمان مقلد که خدا را با دلایل نمی‌شناسند؛ منع کرده است؛ زیرا وی معتقد است چنین شخصی اولین واجب، یعنی معرفت به خدا را کسب نکرده است.

وی بین ایمان و اسلام تفاوت قائل شده و ایمان را صرف تصدیق دانسته که جایگاه آن در قلب است اما اسلام ترکیبی است از قول که ابراز شهادتین به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله) و نیز عمل به اعضاء و جوارح می‌باشد.

۱- لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيَّهَا مَا اكْتَسَبَتْ (بقره، آیه ۲۸۶)

۲- وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ (کهف، آیه ۲۹)

اما آنچه در حوزه مقومات ایمان قابل تحلیل است، اینکه ابوالحسن اشعری، عمل به ارکان را از فروع ایمان می‌داند و قائل به زیادت و نقصان ایمان است. فاسق از نظر ایمانش مؤمن و به خاطر فسق و کبیره‌اش فاسق محسوب می‌شود. اشعری بر این باور است که در قیامت نیز فاسق و مرتکب کبیره اگر بدون توبه از دنیا برود، حکمش به دست خداست؛ یا عذابش می‌کند و یا با شفاعت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) بخشیده می‌شود؛ اما در آتش مخلد نمی‌ماند.

اقرار به زبان از دیدگاه او، اگرچه دلیلی بر تصدیق قلبی بوده اما از ارکان ایمان محسوب نمی‌گردد و آن را از فروع ایمان برمی‌شمرد.

وی در حوزه اختیار انسان، با ارائه نظریه کسب، فاعل حقیقی را خداوند دانسته که افعال انسان را می‌آفریند و انسان این افعال آفریده‌شده را کسب می‌نماید.

ماتریدیه

محمد بن محمد بن محمود ابو منصور الماتریدی السمرقندی الحنفی مؤسس فرقه ماتریدیه در ماترید از نواحی سمرقند در ماوراءالنهر به دنیا آمد و علم کلام را نزد استادانی چون ابوبکر احمد جوزجانی، ابونصر احمد بن عباس عیاضی و ... آموخت و سرانجام به امامت اهل سنت و جماعت حنفی در حوزه کلامی رسید.^۱

در خصوص جایگاه ویژه ماتریدی بین اهل سنت همین مقدار کفایت می‌کند که درباره او نوشته‌اند.

«معروف‌ترین فرد در کلام اهل سنت در سرزمین عراق، شام و... ابوالحسن اشعری و در ماوراءالنهر، ابومنصور ماتریدی است»^۲.

و نیز گفته‌اند: «هرگاه گفته شود اهل سنت، مقصود اشاعره و ماتریدیه است»^۳.

ایمان از منظر ماتریدی

ضمن مطالعه منابع کلامی ماتریدیان به دست می‌آید که بین آنان در باب چیستی ایمان اختلاف نظر هست. آنان از یکسو، اعمال را در ماهیت ایمان دخیل نمی‌دانند و بسان مرجئه، ایمان را بدون عمل معرفی می‌نمایند؛ و از سوی دیگر، ایمان را صرفاً معرفت هم نمی‌دانند و استدلال

۱- جلالی، تاریخ و عقاید ماتریدیه، ص ۲۴

۲- سبحانی، رسائل و مقالات، ص ۴۸۱

۳- زبیدی، اتحاف السادة المتقين بشرح اسرار احياء العلوم، ج ۲، ص ۸

می‌آورند که اگر ایمان از مقوله علم می‌بود بسیاری از اهل کتاب که به رسالت پیامبر اسلام علم‌دارند می‌بایست مؤمن شمرده می‌شدند درحالی‌که به کفر آنان یقین داریم.^۱

اما آنچه مسلم است ماتریدی، به دلایلی تصدیق به قلب را رکن مهمی از ایمان می‌شمارد و با مخالفت با نظریه کرامیه که معتقد بودند ایمان فقط اقرار به زبان است نه تصدیق به قلب^۲ درصدد برآمده است تا ایمان را تصدیق به قلب معرفی نماید. وی در جواب سخن کرامیه که گفتند: «الایمان هو الاقرار باللسان خاصه و لیس فی القلب شیء»^۳. ایمان همان اقرار به زبان است و در قلب چیزی وجود ندارد» با استناد به دلایل عقلی مندرج در آیه قرآن کریم که خداوند می‌فرماید: «قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لم یدخل الایمان فی قلوبکم»^۴. اعراب گفتند که ما ایمان آوردیم بگو که هرگز ایمان نیاورده‌اید بلکه بگویید ما اسلام آورده‌ایم؛ و هنوز ایمان در قلب‌هایتان جای نگرفته است» عدم حضور ایمان در قلب را ایمان نمی‌داند.

اقرار به زبان از نظر برخی از ماتریدیان، شرط ورود به دروازه ایمان است و حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است. صابونی^۵ می‌نویسد:

«محققان اصحاب ما بر این باورند که ایمان همان تصدیق به قلب است و اقرار شرط اجرای احکام است. ابوحنیفه در کتاب العالم و المتعلم بر این امر تصریح دارد و مختار شیخ ابومنصور ماتریدی نیز همین است. دلیل این امر این است که ایمان در لغت همان تصدیق است ... اما از آنجاکه تصدیق، امری باطنی است، نمی‌توان احکام را بر آن مبتنی ساخت و شرع، اقرار را اماره‌ای بر تصدیق و شرط اجرای احکام قرار داده است... بنابراین، خبر دادن از تصدیق به قلب است... پس اگر کسی اقرار کند، درحالی‌که تصدیق قلبی نداشته باشد، نزد ما آدمیان مؤمن است، اما نزد خدا کافر است و اگر کسی قلباً تصدیق داشته باشد، اما اقرار نکند در پیشگاه خداوند متعال مؤمن است، اما در احکام دنیا کافر قلمداد می‌شود».

عده‌ای دیگر از ماتریدیان تلاش کرده‌اند که اقرار به زبان را در عداد ارکان ایمان قرار دهند، آنان نیز با استمداد از برخی آیات قرآن کریم چون آیه «و لما یدخل الایمان فی قلوبکم»^۱ که مورد

۱- جلالی، تاریخ و عقاید ماتریدی، ص ۱۶۸

۲- اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۱۴۱

۳- ماتریدی، کتاب التوحید، ص ۳۷۳

۴- حجرات، آیه ۱۴

۵- صابونی، البدایه من الکفایه، ص ۱۵۲

استناد گروه نخست نیز بوده است دلیل می‌آورند که ایمان به زبان هم جزء ارکان ایمان است چون در این آیه خداوند هشدار می‌دهد که آن ایمانی که بر زبان شما جاری است هنوز به قلب‌هایتان راه نیافته است.^۲

از این‌رو؛ ماتریدیان تصدیق قلبی را مهم‌ترین رکن ایمان و اقرار زبانی را از شرایط اساسی پذیرش ایمان می‌دانند.^۳

استثنا در ایمان

استثنا در ایمان این است که شخصی بگوید که من ان شاء الله مؤمن هستم. اشاعره، استثنای در ایمان را قبول دارند؛ اما ماتریدیان به آن اعتقادی ندارند. ماتریدی می‌نویسد:

«استثنا در ایمان جایز نیست، زیرا در مورد شک و تردید بکار می‌رود و خداوند در ایمان، انسان را از شک و تردید بر حذر داشته است و خداوند در آیات متعدد نیز از تردید در ایمان نهی نموده است چنانچه می‌فرماید: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۴ بگویید که ما (مسلمین) ایمان به خدا آورده‌ایم و به آن کتابی که بر پیغمبر ما فرستادند و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و هم به آنچه به پیغمبران از جانب خدا داده شده، به همه عقیده‌مندیم و میان هیچ‌یک از آنان فرق نگذاریم و تسلیم فرمان او هستیم» ماتریدی با عبارت «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ» قطعیت ایمان و خالی بودن از شک و تردید را لازم شمرده است.^۵

۱- حجرات، آیه ۱۴

۲- بزدوی، اصول الدین، ص ۱۴۹

۳- جلالی، تاریخ و عقاید ماتریدیه، ص ۱۷۱

۴- بقره، آیه ۱۳۶

۵- ماتریدی، کتاب التوحید، ص ۳۸۹

رابطه ایمان و عمل

ماتریدیان همانند مرجئه عمل را در ماهیت ایمان دخیل نمی‌دانند و برای این باور خود استدلال می‌آورند که ممکن است شخصی ایمان بیاورد اما مجال نداشته باشد که عمل کند؛ و مسلمانان همه اذعان دارند که ایمان به محض اعتقاد و پیش از تحقق عمل، در قلب حاصل می‌شود.^۱ ماتریدیان همچنین باتوجه به آیات قرآن کریم درصدد اثبات ادله خود برآمده و بر جدایی عمل از ایمان پافشاری می‌کنند. لامشی^۲ می‌نویسد:

«نمی‌توان عمل را جزئی از ایمان دانست؛ زیرا خداوند میان اعمال و ایمان مغایرت و فرق نهاده و فرموده است: و من یؤمن بالله و یعمل صالحاً؛ و نیز فرموده است: یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون^۳؛ که در این آیه آنان را بدون عمل مؤمن نامیده است. همچنین فرموده است: والذین آمنوا و عملوا الصالحات^۴؛ که در این آیه اعمال صالح را بر ایمان عطف کرده و آشکار است که میان معطوف و معطوف الیه مغایرت وجود دارد.

همچنین اگر اعمال، جزو ایمان می‌بود، نسخ اعمال غیرممکن می‌شد؛ زیرا ایمان قابل نسخ نیست. افزون بر این، اگر اعمال صالح جزو ایمان می‌بود، هیچ‌کس باایمان کامل از دنیا نمی‌رفت؛ زیرا اعمال، حد مشخص و معلومی ندارد و چیزی که حد مشخصی ندارد، نمی‌توان برای کمال و نقطه قصوای آن نهایی در نظر گرفت. همچنین ما اتفاق داریم بر اینکه اگر کسی تصدیق و اقرار داشته باشد و پیش از اینکه عمل و طاعتی به‌جای آورد، بلافاصله مرگ دامن‌گیر او شود، مؤمن از دنیا می‌رود. پس معلوم می‌گردد که اعمال جزو ایمان نیستند».

در اندیشه ماتریدیان، هرچند عمل در ماهیت ایمان دخالتی ندارد اما کیفیت عمل در رستگاری مؤمن مؤثر است. به‌عبارتی دیگر، از منظر ماتریدیان، شخص گناهکار به مقدار گناهی که مرتکب

۱- نسفی، تبصره الادله، ج ۲، ص ۸۰۱

۲- لامشی، التمهید لقواعد التوحید، ص ۱۳۱

۳- طلاق، آیه ۱۱

۴- بقره، آیه ۱۸۳

۵- بقره، آیه ۱۸۲

شده، در دوزخ معذب بوده و سپس وارد بهشت می‌شود و یا این‌که ممکن است مورد شفاعت قرار گیرد و به بهشت رهسپار شود؛ اما جاودانگی در آتش را ندارد.^۱

آنان برای اعمال صالح دو کاربرد بسیار مهم قائل هستند و معتقدند که عمل صالح یا به دنبال خود پاداش دارد همانند کردار ناشایست که تنبیه و مجازات لازمه آن است و این پاداش از ابتدای زندگی در سرای دیگر، آغاز می‌شود؛ و یا عمل صالح گناهان گذشته شخص را جبران می‌نماید و از عذاب وی می‌کاهد.^۲

ماتریدیه در باب گناهان کبیره با نگاه ارجائی که دارند، عمل را خارج از حوزه ایمان دانسته و معتقدند مرتکب کبیره صرفاً با انجام گناه، در صورتی‌که گناه را حلال نشمرد و گناهش از سر عناد نیز نباشد، از ایمان خارج نمی‌شود و در دوزخ جاودان نخواهد بود. استدلال آنان بر این است که شخص به‌صرف تصدیق مؤمن است و مؤمن نیز به بهشت می‌رود و عمل در این ایمان شخص دخالتی ندارد.^۳

ماتریدی با مراجعه به آیات قرآن کریم و با بهره گرفتن از آیه‌ای چون «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ»^۴ و نیز آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُكَارَى»^۵ مرتکبین کبیره‌ای چون قتل و شرب خمر را مؤمن می‌داند و استدلال می‌آورد که خداوند در خطاب به قاتل و شارب خمر، از واژه مؤمنون استفاده نموده است و این دلیل بر این مدعاست که عمل، دخالتی در ایمان ندارد؛ و این‌که سرانجام مرتکبین کبیره چه خواهد شد؟ خداوند در قرآن به این مسئله اشاره نموده و با آیه «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»^۶ فرموده است که آنان را به بهشت روانه خواهد کرد؛ بنابراین مرتکبین کبائر چون مؤمن هستند و عمل صالح نیز دارند عاقبت به بهشت می‌روند.^۷

می‌توان از این مباحث نتیجه گرفت که ماتریدی، ایمان را اساساً تصدیق بالقلب دانسته و اقرار باللسان را تعبیر زبانی آن می‌داند و اعمال را جزئی از ایمان نمی‌داند.

۱- بزدوی، اصول الدین، ص ۱۳۱

۲- بزدوی، اصول الدین، ص ۱۳۱

۳- جلالی، تاریخ و عقاید ماتریدیه، ص ۱۷۶

۴- بقره، آیه ۱۷۸

۵- نساء، آیه ۴۳

۶- نساء، آیه ۱۲۴

۷- ماتریدی، کتاب التوحید، ص ۳۳۲

زیاده و نقصان در ایمان

ایمان در اصل و گوهر خود، از نظر ماتریدیان نه زیاد و نه کم می‌گردد و دلیل این امر هم در تعریف ارجائی از ایمان نهفته است؛ زیرا تصدیق قلبی و اقرار زبانی، عاملی برای افزایش و یا کاهش ایمان قلمداد نمی‌گردد.

اما ماتریدیان از جهاتی دیگر برای ایمان کاهش و افزایش قائل هستند و معتقدند که هرچند ممکن است در اصل و گوهر ایمان زیاده و نقصانی نباشد اما اهل ایمان ممکن است از لحاظ درجات یقین باهم متفاوت باشند و در مرتبه علم‌الیقین و عین‌الیقین بین افراد بالیمان زیاده و نقصان رخ دهد؛ و نیز در تفسیر آیه «انما المؤمنون اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا» خداوند به افزایش ایمان اشاره می‌نماید گفته‌اند:

«سه احتمال وجود دارد. ۱- زیاده از نظر تفصیل و اجمال به این معنا که در زمان پیامبر (ص) هرگاه آیه‌ای نازل می‌شد لازم بود مؤمنان به آن ایمان آورند، باینکه پیش از آن به تمام ما جاء النبی ایمان آورده بودند؛ ۲- زیاده از نظر تجدد امثال، به این معنا که هرچند بار که شخص در دل تصدیق کند و بر زبان جاری سازد، ایمان او فزونی یابد؛ درست همان‌گونه که دیگر اعراض این گونه‌اند؛ ۳- زیاده برحسب ثمرات ایمان و اشراق انوار آن».

بنابراین، در دیدگاه ماتریدیان افزایش و کاهش در حوزه گوهر ایمان وجود ندارد و اگر هم زیاده و نقصانی وجود داشته باشد به مباحثی دیگر از ایمان مربوط است.

نقد دیدگاه ماتریدیه در باب ایمان

ضمن تطبیق مبحث ایمان از موضع شیعه با مجموع مباحثی که در باب ایمان، از منظر ماتریدیه گذشت، ضروری است تا چند موضوع، مورد مذاقه و نظر قرار گیرد. نخستین نقدی که بر ماتریدیه وارد است نگاه ارجائی آنان به ایمان است که طبق این اندیشه، عمل شخص، هیچ‌گونه دخالتی در ایمان او ندارد؛ و این همان نگاهی است که مرجئه به باب ایمان دارند و نقد آن نیز گذشت. در یادآوری مجدد، نظر خواننده محترم را به این مهم جلب می‌نماییم که در مکتب شیعه، بنا بر فرمایشات ائمه معصومین (ع) بین ایمان و عمل رابطه تنگاتنگی وجود دارد که به‌هیچ‌عنوان قابل تفکیک نیست و ملاک ایمان، پذیرش عمل صالح است. در اندیشه شیعه، اگرچه ایمان همان باور قلبی و اقرار لسانی است تا عمل در این حیطة ورود نکند شخص را مؤمن نمی‌نامند بلکه او مسلمانی است که هنوز ایمان نیاورده است؛ زیرا از مشخصات فرد مسلمان، اقرار

به زبان است ولی عمل به اعضاء و جوارح، عامل ورود مسلمان به حوزه ایمان معرفی شده است. از این روست که می‌بینیم خداوند در قرآن کریم به نقش عمل صالح اشاره نموده و آن را مایه تکامل ایمان معرفی می‌نماید: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»^۱ بنابراین؛ بنا بر تفکر شیعه نگاه ارجائی ماتریدی به ایمان کاملاً مردود بوده و عمل، نقش کلیدی در مفهوم ایمان ایفا می‌نماید. همین‌جا باید اشاره نماییم که عمل، باعث افزایش ایمان در شخص شده، اما چون ماتریدیان به عمل واقعی نمی‌نهند، لاجرم به عدم زیاده و نقصان ایمان حکم کرده‌اند درحالی‌که در قرآن مجید آمده است: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ»^۲. و خدا آنان را که به هدایت گراییدند، هر چه بیشتر هدایت بخشید و پرهیزگاری‌شان داد؛ بنابراین، اعمال صالحه از ایمان می‌تراود و به ثبات ایمان و افزایش آن کمک می‌کند و در مقابل اگر گرایش‌های مخالف با ایمان در شخص فزونی یابد کارهای ناپسند در او تقویت شده و ایمان قدرت خود را از دست خواهد داد و زمینه برای گناهان بزرگ‌تر فراهم شده و اصل ایمان به نابودی می‌رود و کفر جایگزین آن خواهد شد؛ بنابراین انسان هراندازه در انجام کارهای شایسته و پرهیز از گناهان تلاش کند نور ایمان در وجود او تقویت می‌شود. در نتیجه می‌توان گفت در مکتب شیعه، ایمان و عمل، تأثیر متقابل بر یکدیگر داشته و ایمان بدون عمل نتیجه‌ای در بر ندارد.

در پایان متذکر می‌شویم نظر به نزاع لفظی و نه واقعی متکلمین ماتریدیه پیرامون استثنا در ایمان، متکلمین امامیه در این بحث ورود نکرده‌اند.

سلفیه

وهابیت، فرقه‌ای است متأخر و نوظهور در جهان اسلام که به جهت انتساب به محمد بن عبدالوهاب، به این نام شهرت یافته است. پیدایش این فرقه به دو سده قبل برمی‌گردد. از این رو لازم است به جریان‌های اعتقادی و فکری پیش از آن که به وهابیت منتهی گردیده، به‌ویژه جریان اعتقادی اهل حدیث، نگاهی گذرا داشته باشیم.

جریان اهل حدیث در اصل یک جریان فقهی است که می‌کوشد از قیاس در فقه پرهیز نموده و لذا استخراج احکام شرعی را صرفاً بر نصوص احادیث مبتنی می‌داند. به عبارتی دیگر، تکیه بر ظواهر احادیث و مخالفت با هرگونه عقل‌گرایی در دین، از نشانه‌های اهل حدیث شمرده می‌شود

۱- فاطر، آیه ۱۰

۲- محمد، آیه ۱۷

به طوری که با هرگونه بحث عقلی پیرامون احادیث اعتقادی مخالفاند.^۱ در رأس آن‌ها می‌توان مالک بن انس، محمد بن ادریس شافعی، سفیان ثوری و احمد بن حنبل را نام برد.^۲

تفکر ظاهرگرایی

تفکر ظاهرگرایانه از اهل حدیث شروع شد که در مقابل اهل رأی قرار داشت. آنان در اصول و فروع دین، به ظواهر آیات و احادیث پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) عمل می‌کردند و از به‌کارگیری اندیشه و تحلیل‌های عقلانی در مباحث اعتقادی و معارف دینی به‌شدت پرهیز داشتند. اصل و معیار برای آنان، سنت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) اعم از این‌که موافق عقل باشد یا مخالف، بوده است. آنان در به دست آوردن احکام شرعی، بر ظاهر قرآن و سنت رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) تکیه می‌کردند و هر آنچه در آن دو آمده را گرفته و در مورد آنچه در این دو منبع نیامده، سکوت را ترجیح می‌دادند؛ و نیز از عقل و قیاس استفاده نمی‌کردند.^۳

اهل حدیث با هرگونه پرسشگری و کنکاش در دریافت معانی قرآن و روایات نیز مخالف هستند. مثلاً وقتی از مالک بن انس درباره‌ی چیستی استواء در آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۴ پرسیدند، پاسخ داد: «معنای استواء مشخص، ولی کیفیت آن مجهول است. ایمان آوردن به این معنا واجب، و پرسش از آن بدعت است»^۵.

احمد امین در بیان ویژگی‌های اهل حدیث، دو ویژگی زیر را عمده می‌داند:

أ) اجتناب شدید آنان از هرگونه پرسش پیرامون فرضیات؛ زیرا حدیث محدوده منبع اصلی آنان بوده و از هرگونه اعمال رأی پرهیزدارند.

ب) گرایش به حدیث، هرچند ضعیف باشد، آنان در شروط آن تساهل می‌کنند و آن را بر رأی مقدم می‌دارند.^۶

تفکر ظاهرگرایانه آنان، هرچند که کل قرآن را دربرمی‌گیرد، ولی آنگاه که درباره آیات متشابه، نظیر صفات خبری خداوند مطرح می‌گردد، ناهنجارتر می‌نماید و تا حد قول به تشبیه و تجسیم الهی، پیش می‌رود.

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۹۵

۲- شهرستانی، همان، ج ۱، ص ۲۰۵

۳- ابن حزم، الفصل، ج ۱، ص ۳۶۲

۴- طه، آیه ۵

۵- کرمی مقدسی، لمعه الاعتقاد، ص ۲۰

۶- امین، فجر الاسلام، ص ۲۴۳

ظاهرگرایان، عقل را در فهم قرآن دخیل نمی‌دانند و تفسیر قرآن را محدود به روایات تفسیری نموده و در مواردی که درباره آیه‌ای روایتی نرسیده باشد بر سکوت و تعطیل فهم آیه حکم می‌کنند و در این زمینه چه‌بسا به احادیث ضعیف نیز تمسک می‌جویند.

در نظر آنان، منبع اصلی برای تفسیر قرآن، ظاهر روایات است. ابن قیم در این باره می‌نویسد: «نیاز قرآن به سنت بیش از احتیاج سنت به قرآن است» و یا پا را از این فراتر گذاشته و می‌گویند: «عرضه احادیث بر قرآن، خطایی است که زندیقان آن را ساخته‌اند»^۱.

عده‌ای از ظاهرگرایان بر این باورند که برای هیچ‌کس تفسیر قرآن جایز نیست و گفته‌اند: «برای هیچ‌کس تفسیر قرآن، مطلقاً جایز نیست اگرچه وی دانشمندی ادیب و دارای اطلاعاتی گسترده در ادله، فقه، نحو، اخبار و آثار باشد و فقط می‌تواند به روایات پیامبر، صحابه و تابعین استناد کند»^۲.

باینکه قرن حاضر، قرن سیطره تفکر عقل‌گرایی بر تفاسیر قرآن است، باز شاهد ارائه تفاسیر ظاهرگرایانه در زمینه آیات صفات هستیم. در این تفاسیر، رأی سلف، موردپذیرش قرار گرفته و مفسرین با الفاظی چون «بلا تشبیه» و «بلا کیف» خود را از دام تشبیه و تجسیم رها کرده‌اند و با وا گذاشتن علم آن به خداوند به تعطیل عقل در معارف قرآنی گراییده‌اند.

قاسمی در تفسیر آیه ۲۱۰ سوره بقره «هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله...» با تأسی از ائمه سلف می‌نویسد:

«وصفه تعالى نفسه بالإتيان في ظلّ من الغمام، كوصفه بالمجىء في آيات أخر و نحوهما ممّا وصف به نفسه في كتابه... و القول في ذلك من جنس واحد و هو مذهب سلف الأئمة: إنهم يصفونه سبحانه بما وصف به نفسه و وصفه به رسوله، من غير تحريف و لاتعطيل و لاتكليف و لاتمثيل»^۳.

«خداوند تعالی خود را با آمدن در سایه‌ای از ابر توصیف کرده است همان‌گونه که خود را در آیات دیگر از کتاب خود توصیف نموده است... و گفتار در آن از یک جنس است و آن مذهب ائمه سلف می‌باشد: آنان خداوند را همان‌گونه توصیف می‌کنند که او خودش را و رسولش او را وصف نموده، در حالی که از تحریف و تعطیل و تکلیف و تمثیل مبرا است».

۱- ابن قیم، عون المعبود فی شرح سنن ابی داود، ج ۴، ص ۴۲۹

۲- ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۲۵۶

۳- قاسمی، محاسن التأویل، ج ۱، ص ۵۱۶

محمود الحجازی نیز در تفسیر آیه «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ^۱» نزدیک به سخن قاسمی می‌نویسد:

«رَأَى السَّلَفُ قَبُولَ مَا جَاءَ مِنْ غَيْرِ تَكْلِيفٍ وَ لَا تَشْبِيهِ وَ تَرَكَ مَعْرِفَةَ حَقِيقَتِهَا إِلَى اللَّهِ، أَمَّا الْخَلْفُ فَيُؤَوَّلُونَ وَ يَقُولُونَ... وَ إِلَى رَأْيِ السَّلَفِ أَمِيلٌ، إِذْ هُوَ رَأْيُ الصَّحَابَةِ وَ التَّابِعِينَ جَمِيعاً؛ رَأَى سَلَفٌ بِذِيْفَتِنِ أَنْ شَيْئاً هُوَ بِدُونِ تَكْلِيفٍ وَ تَشْبِيهِ بَاشَدَ، أَنْانَ مَعْرِفَتِ حَقِيقَتِ رَا بِهَ خُدا وَ اِغْذَارَ مِی‌کُنْد؛ أَمَّا خَلْفٌ، تَأْوِيلَ مِی‌کُنْد وَ مِی‌گویند... دِرْحَالِی‌کِهَ مِنْ بِهَ نَظَرِ سَلَفِ مَائِلِ هَسْتَمِ وَ آن رَأِیِ صَحَابَه وَ تَابِعِینِ مِی‌بَاشَد.»

در برخورد ظاهرگرایانه با صفات خبری خداوند، دو رویکرد شبیه به هم‌شکل گرفته است:

أ) پذیرش معنای ظاهری الفاظ

اهل حدیث به تقلید از احمد بن حنبل و نیز با استناد به سخن مالک درباره آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى^۲» که گفته است: استواء معلوم و چگونگی آن مجهول و سؤال از آن بدعت است، معنای ظاهری صفات خبری را پذیرفته، اما با پیش کشیدن واژه «بلاکیف» خواسته‌اند از تشبیه و تجسیم رهایی یابند.

ابوالحسن اشعری در الابانه می‌نویسد:

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...^۳»، «وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ^۴»، «فَأَخْبَرَ تَعَالَى أَنْ لَهُ وَجْهًا وَ عَيْنًا بِلَاكَيْفٍ وَ لِحُدُودٍ؟» خداوند تعالی فرمود: هر چیزی جز او هلاک می‌شود الا وجه او و نیز فرمود: وجه پروردگار تو که صاحب جلال و اکرام است باقی می‌ماند. پس خداوند تعالی خبر داد که برای او وجه و چشم است بدون کیف و حدود^۵.

ب) جریان تعطیل در صفات خبری

۱- اعراف، آیه ۵۴

۲- حجازی، التفسیر الواضح، ج ۳، ص ۶۳

۳- طه، آیه ۵

۴- قصص، آیه ۸۸

۵- الرحمن، آیه ۲۷

۶- اشعری، الابانه، ص ۹۷

تعطیل صفات، نظریه‌ای در باب شناخت صفات خداوند است. بر طبق این دیدگاه، عقل انسان راهی به شناخت اوصاف الهی ندارد. صاحبان این اندیشه، معنای آیات صفات را بیان نمی‌کردند و آن را به خدا واگذار می‌کردند و بدین ترتیب، معنای بخشی از آیات قرآن را معطل گذاشتند. «جهمیه»، «ماتریدیه»، گروهی از «کرامیه» و «ضراریه» از جمله این گروه بودند.^۱ طبق تعریف ارائه‌شده، سلفیه نیز قائل به تعطیل در فهم هستند.

چگونگی پیدایش تفکر ظاهرگرایانه

در اواسط قرن دوم هجری، نگاه مسلمانان به محافل دینی به دوشاخه تبدیل شده بود. گروهی به عقل و رأی اهمیت داده و به اصحاب رأی معروف شدند و در مقابل نیز جماعتی از مسلمانان، به تبعیت از سنت سلف، تمایل داشتند که اصحاب آثار و سپس اصحاب حدیث نامیده شوند.^۲ تا اینکه مفهوم اصحاب حدیث از نیمه اول قرن سوم توسط احمد بن حنبل، مفهوم خاص‌تری پیدا کرد و به هرگونه تمسک به ظواهر قرآن و سنت، چه در اصول و چه در فروع اطلاق شد و ابن حنبل نیز به‌عنوان مرجع فکری در مسائل عقیدتی مطرح شد.^۳

پاکتچی می‌نویسد:

«آنچه تعالیم احمد بن حنبل، پیشوای اصحاب حدیث متأخر را از متقدمان اصحاب اثر متمایز می‌سازد، عمده اختلافی است که در شیوه برخورد آنان با نصوص اعتقادی وجود داشته است. چه، پرهیز شدید احمد از هرگونه تأویل و برداشت درایی از نصوص قرآنی و متون روایی و اصرار بر باور آوردن به‌ظاهر نصوص، بی‌چون‌وچرا و بدون تلاشی در جهت تحلیل عقلی آن‌ها، نظام اعتقادی احمد و اصحاب حدیث متأثر از او را به‌صورت یک مجموعه توجیه نشده از قالب‌های مأثور درآورده است»^۴.

در رأس تفکر ظاهرگرایانه و اهل الحدیث احمد بن حنبل است که با کلام عقلی به‌شدت مخالفت کرده و می‌گفته است: «من اهل کلام نیستم و روش من حدیث است»^۵.

او اولین کسی است که هنگامی که با هجوم فلسفه و فرهنگ‌های بیگانه از قبیل هند، یونان و ایران به حوزه‌های اسلامی و مخلوط شدن با عقاید اسلامی مواجه شد به این فکر افتاد که حدیث را

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۹۷

۲- پاکتچی، دایره المعارف الاسلامیه الکبری، ج ۹، ص ۱۱۴

۳- شهرستانی، الملل و النحل، ص ۱۳۲

۴- پاکتچی، دایره المعارف الاسلامیه الکبری، ج ۹، ص ۱۱۴

۵- جبرئیلی، فلسفه علم کلام، ص ۲۸۵

از این هجمه نجات دهد. لذا به تفریط شدیدی گرفتار شد و به طور کلی عقل‌گرایی را انکار کرده و راه ورود آن را به احادیث بست.

شهرستانی درباره ریشه شکل‌گیری اندیشه حنبلی می‌نویسد:

«اعلم أن السلف من اصحاب الحديث لما رأوا توغل المعتزلة في علم الكلام و مخالفة السنة التي عهدوها من الائمه الراشدين و نصرهم جماعة من امراء بنى اميه على قولهم بالقدر و جماعة من خلفاء بنى العباس على قولهم بنفى الصفات و خلق القرآن تحيروا في تقرير مذهب اهل السنة و الجماعة من ائمه السلف فَجَرُوا على منهاج السلف المتقدمين عليهم من اصحاب الحديث مثل مالك بن انس، مقاتل بن سليمان و سلکوا طريق السلامة فقالوا: نؤمن بماورد به الكتاب والسنة و لا نتعرض للتأويل؛ پیشینیان از اهل حدیث هنگامی که فرورفتن معتزله را در علم کلام دیدند و نیز مخالفت آنان با سنت و روشی که در میان خلفای راشدین متداول بود را ملاحظه کردند و از سوی دیگر، گروهی از خلفای بنی‌امیه با ارائه مسئله «قضا و قدر» و عده‌ای از خلفای بنی‌عباس با مسئله «نفی صفات» و «مخلوق بودن قرآن» به یاری‌شان شتافتند. در فهم مذهب اهل سنت به تردید افتادند، پس بر روش متقدمین از اصحاب حدیث مانند مالک بن انس، مقاتل بن سلیمان حرکت کردند و راه امن و سلامت را پیمودند و گفتند: «به آنچه در کتاب و سنت آمده ایمان می‌آوریم و به تأویل نمی‌پردازیم».

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه عواملی در ایجاد چنین تفکری نقش داشته که طیفی از مسلمانان از تعقل در آیات قرآن سرباز زده و به‌ظاهر آیات و روایات گرایش پیدا کردند؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت: آنگاه که قرآن در محیط ساده و به‌دوراز علم و دانش آن روز عربستان نازل شد، لزوم بحث و جدال جدی درباره مفاهیم آیات قرآن احساس نمی‌شد، اما باگذشت زمان به دلیل ویژگی‌های جدید جامعه اسلامی که پس از توسعه فتوحات و ورود علوم جدید به عالم اسلامی پدید آمده بود، دیگر سطحی‌نگری جواب‌گوی مسائل نبود؛ بنابراین، تحول از محیطی ساده به محیط پیچیده علمی، مستلزم نوعی گرایش عمیق‌تر، با توجه به مقتضای زمان و مکان بود. اساساً یکی از عوامل تقسیم علمای پیشین به دو گروه «اهل حدیث» و «اهل رأی»،

واکنش‌های محیطی بود که آن افکار را پدید آورد. مکتب اهل حدیث در مکه و مدینه به وجود آمد که ویژگی‌های خاص خود را داشت. ازجمله این ویژگی‌ها می‌توان به وجود ثروتی عظیم از سنن و آثار و احکام رسول خدا و فتاویٰ صحابه، کم بودن وقایع و حوادث تازه در این سرزمین و تأثیر از گرایش اصحابی که از رأی و اجتهاد پروا داشتند اشاره کرد.^۱

اما مکتب اهل رأی در محیط عراق پدید آمد که ویژگی‌های آن درست نقطه مقابل منطقه حجاز بود. آنجا تمدن‌های کهن، فرهنگ‌های متفاوت و نظام تحول‌یافته‌ای برای زندگی وجود داشت و بیش‌تر رخدادها، با وقایع حجاز که رنگ بدویت داشت، متفاوت بود. از سوی دیگر، احادیثی که عراقیان در اختیار داشتند و از دیدگاه آنان می‌توانست مورد استناد قرار گیرد اندک بود؛ چراکه به دلیل انتشار احادیث جعلی، آنان بسیار محتاطانه عمل می‌کردند و از سوی دیگر، دانشمندان این منطقه متأثر از کسانی چون عبدالله بن مسعود بودند که مشرب رأی و نظر را ترجیح می‌داد.^۲

همان‌گونه که اشاره شد، معروف‌ترین چهره گروه اهل حدیث، احمد بن حنبل است. وی در ماه ربیع‌الاول سال ۱۶۴ هجری در بغداد به دنیا آمد.^۳

احمد ابتدا به حفظ قرآن و ادبیات عرب پرداخت و در سال ۱۷۹ هجری یعنی وقتی که پانزده سال داشت به تحصیل علم حدیث مشغول شد. هفت سال علم حدیث را در بغداد آموخت و سپس برای کسب بیشتر حدیث به بصره و کوفه و حجاز و یمن مسافرت کرد. اولین ملاقات احمد با شافعی و در مسجدالحرام بود.^۴ او در محضر اساتید مختلفی تحصیل کرد که مهم‌ترین آن‌ها شافعی بود.

ایمان در اندیشه احمد بن حنبل

احمد بن حنبل اعتقادنامه‌ای دارد که در آن عقاید اساسی اهل حدیث را بیان کرده است. وی در این اعتقادنامه، به مبحث ایمان اشاره داشته و افق دید اهل حدیث پیرامون ایمان را به‌خوبی ترسیم نموده است. وی در این باره می‌نویسد:

۱- الزمی، خاستگاه‌های اختلاف در فقه مذاهب، ص ۱۸

۲- الزمی، همان، ص ۴۱۹

۳- ابوزهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۴۶۸

۴- ابوزهره، همان، ص ۴۶۸

«ایمان، قول و عمل و نیت است. ایمان درجات دارد و قابل ازدیاد و نقصان است. در ایمان استثنا وجود دارد، یعنی اگر از شخصی درباره ایمانش سؤال شد، باید در پاسخ بگوید: مؤمن هستم ان شاء الله^۱».

برای تبیین بیشتر سخن احمد بن حنبل، از او این چنین نقل کرده‌اند:

«خلال از سلیمان بن أشعث روایت کرده که احمد بن حنبل می‌گوید: نماز، زکات، حج و نیکی از جمله ایمان است و گناهان از ایمان می‌کاهند، اگر مردی بگوید من نماز نمی‌خوانم، او کافر است^۲».

بنابراین آنچه از بیانات احمد بن حنبل، به عنوان شاخص‌ترین چهره اهل حدیث برداشت می‌شود این است که ایمان، ضمن باور قلبی، گفتار و عمل نیز در ایمان دخالت دارد، به طوری که اگر یکی از اعمال عبادی مثل نماز ترک شود، تارک نماز، کافر محسوب می‌شود؛ بنابراین از دیدگاه ابن حنبل، مشخصه اصلی ایمان، زیادت و نقصانی است که ابوالحسن اشعری نیز، به آن اعتقاد داشته است.

در قرن هشتم هجری قمری، ما شاهد ظهور تفکری در جریان اعتقادی اهل حدیث هستیم که توسط یکی دیگر از شاگردان مکتب احمد بن حنبل، مشهور به ابن تیمیه پا به منصف ظهور گذاشت. درواقع او را می‌توان احیاکننده افکار احمد بن حنبل دانست. وی با حیات بخشیدن دوباره به افکار احمد بن حنبل، به ایجاد زمینه تفکری به نام وهابیت در قرن دوازدهم هجری کمک نمود.

ابن تیمیه

ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸)، فقیه پرآوازه حنبلی، متولد حران است. وی به سبب ابراز عقایدی که مخالف عقاید رایج بود از تدریس و افتاء ممنوع شد و بارها در مصر و دمشق به زندان افتاد و سرانجام نیز در زندان قلعه دمشق درگذشت. وی به تجسیم خدا، مخالفت با ائمه اربعه در مسائل مختلف و نسبت دادن اشتباهات متعدد به امام علی (ع) و عمر بن خطاب متهم بود. پیش از بیست‌سالگی به مقام افتاء رسید، بسیار سخنور و در فن جدل سرآمد بود. آثار و نوشته‌های او بسیار است و شمار کتاب‌های او را از سیصد تا پانصد کتاب شمرده‌اند^۳.

ابن تیمیه احیاگر اندیشه‌های اهل حدیث در قرن هشتم قمری است که به سلفیه شهرت یافتند. جوهره اندیشه سلفیان، پیروی از عقاید و احکام سلف صالح یعنی صحابه رسول خدا (ص) و

۱- ابن ابی یعلی، طبقات الحنابلہ، ج ۱، ص ۳۰

۲- أَلْخَلال ابو بکر، السنه، ج ۳، ص ۵۸۱

۳- سید غلامرضا تهمانی، فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۸۷

تابعین و تابعین تابعین می‌باشد؛ زیرا به نظر ابن تیمیه، سلف به جهت قرابت با عصر رسول خدا، نسبت به خلف، از فهم بیشتری در شناخت دین برخوردار هستند و سخن آنان حجیت تام دارد.

ایمان در اندیشه ابن تیمیه

ایمان در اندیشه ابن تیمیه از یک تعریف کلی برخوردار بوده و وی با توجه به متعلقات ایمان، درصدد معرفی ایمان برآمده است. از نظر او ایمان، باور داشتن به خدا و فرشتگان و کتب و رسولان او و قیامت و نیز قدر الهی اعم و از خیر و شر می‌باشد.

«الإيمان أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر وتؤمن بالقدر خيره وشره»^۱.

وی در ادامه، دامنه بحث را به عدم تمایز بین ایمان و اسلام می‌کشد و با ذکر روایتی از رسول خدا (ص) به اثبات این که اسلام یعنی تسلیم شدن قلب در برابر خداوند است، افضل اسلام را، ایمان معرفی می‌نماید و آن وقت ایمان را به همان معنایی که گذشت، تعریف نموده و با ذکر متعلقات ایمان به تعریف ایمان مبادرت می‌نماید. وی می‌نویسد:

«عن أبي قحافة عن رجل من أهل الشام عن أبيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال له: أسلم تسلم قال: وما الإسلام؟ قال: أن تسلم قلبك الله وأن يسلم المسلمون من لسانك ويدك) قال: فأى الإسلام أفضل؟ قال: (الإيمان) قال: وما الإيمان؟ قال: (أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله وبالبعث بعد الموت) قال: فأى الإيمان أفضل قال: (الهجرة) قال: وما الهجرة؟ قال: (أن تهجر السوء) قال: فأى الهجرة أفضل؟ قال: (الجهاد) قال: وما الجهاد؟ قال: (أن تجاهد أو تقاتل الكفار إذا لقيتهم ولا تغل ولا تجبن) ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: (عملان هما أفضل الأعمال إلا من عمل بمثلهما قالها ثلاثاً: حجة مبرورة أو عمره)؛^۲ ابی قحافه از مردی از شام و او از پدرش، از رسول خدا (ص) نقل می‌کرد که فرمود: اسلام بیاور تا سالم بمانی. گفت اسلام چیست؟ فرمود: این که قلب خود را تسلیم خداوند کنی و مردم از دست و زبان تو در آسایش باشند. پرسید: کدام اسلام برتر است؟ فرمود: ایمان. گفت: ایمان چیست؟ فرمود: به خدا و فرشتگان و کتب و رسولان او و قیامت باور داشته باشی. گفت: کدام ایمان برتر است؟ فرمود: هجرت. پرسید: هجرت چیست؟ فرمود: این که از بدی دوری کنی. گفت:

۱- ابن تیمیه، ایمان، ص ۳

۲- ابن تیمیه، ایمان، ص ۵

کدام هجرت برتر است؟ فرمود: جهاد. پرسید: جهاد چیست؟ فرمود: این که کوشش نمایی و با کفار بجنگی و هرگاه با آنان روبه‌رو شدی نترسی. سپس رسول خدا (ص) فرمود: دو عمل افضل اعمال است مگر این که به‌مثل آن دو آورده شود که مجموعاً سه عمل می‌شود و آن حج و عمره می‌باشد.

ابن تیمیه برای تبیین بیشتر اندیشه خود، اسلام را اسمی برای ظاهر اعمال و ایمان را برای باطن اعمال که همان اعتقاد باشد نمی‌داند و معتقد است که اعمال از ایمان و تصدیق به قلب از اسلام نیست بلکه جملگی تفصیلی برای یک‌چیز است که آن یک چیز، همان دین است.

«وَيَقُولُ الْبَغُويُّ فِي شَرْحِ السُّنَّةِ: قَدْ جَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْإِسْلَامَ اسْمًا لِمَا ظَهَرَ مِنَ الْأَعْمَالِ، وَجَعَلَ الْإِيمَانَ اسْمًا لِمَا بَطَنَ مِنَ الْإِعْتِقَادِ، وَلَيْسَ ذَلِكَ، لِأَنَّ الْأَعْمَالَ لَيْسَتْ مِنَ الْإِيمَانِ، أَوِ التَّصَدِيقِ بِالْقَلْبِ لَيْسَ مِنَ الْإِسْلَامِ بَلْ ذَلِكَ تَفْصِيلٌ لِمَجْمُوعِ هِيَ كُلُّهَا شَيْءٌ وَاحِدٌ وَجَمْعُهَا الدِّينُ^۱.

بغوی در شرح السنه می‌گوید: پیامبر (ص) اسلام را اسمی برای ظاهر اعمال قرار داده و ایمان را اسمی برای باطن اعتقادات، درحالی‌که چنین نیست برای این که اعمال از ایمان و تصدیق به قلب از اسلام نیست بلکه جملگی تفصیلی برای یک‌چیز است که آن یک چیز، همان دین است.

وی همچنین در بیان دیدگاه خود به اهل اثر اشاره نموده که معتقدند ایمان شامل همه طاعات اعم از فرایض و نوافل و انجام هر آنچه خداوند امر به انجام آن داده است می‌باشد.

«وَذَهَبَ أَهْلُ الْأَثَرِ إِلَى أَنَّ الْإِيمَانَ جَمِيعُ الطَّاعَاتِ فَرَضُهَا وَنَفْلُهَا، وَعَبَرُوا عَنْهُ بِأَنَّهُ إِتْيَانُ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ فَرَضًا وَنَفْلًا وَالْإِنْتِهَاءُ عَمَّا نَهَى عَنْهُ تَحْرِيمًا وَتَأْدِبًا^۲.

و اهل اثر به این باورند که ایمان همه طاعات اعم از واجب و مستحب است و از آن تعبیر کرده‌اند به این که انجام هر آنچه خداوند امر به انجام آن داده است از واجب و مستحب، و دست برداشتن از آنچه خداوند از باب تحریم و یا تأدیب، آن را نهی نموده است.

در اندیشه ابن تیمیه بین ظاهر اسلام و باطن ایمان چنان ارتباط محکمی وجود دارد که اگر آن رشته ارتباط بین آن دو گسسته شود و شخص مسلمان در قلب ایمان نداشته باشد منافق محسوب شده که او را از زمره ملت اسلام خارج می‌نماید و اگر ایمان داشته باشد اما به احکام عمل ننماید، کافری است که به توحید اعتقاد ندارد.

۱- ابن تیمیه، الایمان، ص ۳۱۱

۲- ابن تیمیه، الایمان، ص ۱۲۴

«ممن كان ظاهره أعمال الإسلام ولا يرجع إلى عقود الإيمان بالغيب فهو منافق نفاقاً ينقل عن الملة، ومن كان عقده الإيمان بالغيب ولا يعمل بأحكام الإيمان وشرائع الإسلام فهو كافر كفاً لا يثبت معه توحيد»^۱.

از کسی که به ظاهر اعمال اسلام برخوردار است اما پیوندی با ایمان به غیب ندارد چنین شخصی منافقی است که نفاقش، او را از زمره ملت اسلام خارج می‌نماید و اگر ایمان داشته باشد اما به احکام ایمان و شریعت اسلام عمل ننماید، کافری است که به توحید اعتقاد ندارد».

بنابراین، از نظر ابن تیمیه، عمل، شاکله اصلی در ایمان را تشکیل می‌دهد به نحوی که هر مقدار از عمل انسان نقص پیدا کند به همان اندازه از ایمان در قلب کاسته می‌شود.

«وذلك لأن أصل الإيمان هو ما في القلب والأعمال الظاهرة لازمة لذلك لا يتصور وجود إيمان القلب الواجب مع عدم جميع أعمال الجوارح، بل متى نقصت الأعمال الظاهرة كان لنقص الإيمان الذي في القلب»^۲.

و آن این که اصل ایمان به آنچه در قلب است می‌باشد و اعمال ظاهری لازمه آن محسوب می‌شود؛ بنابراین وجود ایمان در قلب با عدم اعمال جوارحی قابل تصور نیست. بلکه هر وقت اعمال ظاهری ناقص شود ایمان در قلب نیز کاسته می‌شود».

لذا وی در یک جمع‌بندی کلی، با تکیه بر قول سلف، تعریف نهایی از ایمان را ارائه می‌دهد و ایمان را مجموعه‌ای از قول و عمل معرفی نموده و نظراتی چون: ایمان یعنی: قول، عمل، نیت و پیروی از سنت و نیز گفتار زبانی و اعتقاد به قلب و عمل به اعضاء و جوارح را صحیح می‌داند.

«ومن هذا الباب أقوال السلف وأئمة السُنَّة في تفسير الإيمان فتارة يقولون هو قول وعمل، وتارة يقولون هو قول وعمل ونية، وتارة يقولون قول وعمل ونية واتباع السُنَّة، وتارة يقولون قول باللسان واعتقاد بالقلب وعمل بالجوارح، وكل هذا صحيح»^۳.

و گفتار سلف و بزرگان سنت از این باب است که در تفسیر ایمان گاهی آن را قول و عمل می‌دانند و گاهی قول و عمل و نیت. گاهی می‌گویند قول و

۱- ابن تیمیه، همان، ص ۲۸۶

۲- ابن تیمیه، ایمان، ص ۱۶۹

۳- ابن تیمیه، همان، ص ۱۴۶

عمل و نیت و پیروی از سنت و گاهی هم معتقدند گفتار به زبان و اعتقاد به قلب و عمل به اعضاء و همه این‌ها صحیح می‌باشد.^۱

ابن تیمیه در ادامه به توضیح نظر خود که اقوال مختلف در باب ایمان را صحیح می‌داند می‌پردازد و می‌نویسد:

«قول وعمل و نية وسنة، لأن الإيمان إذا كان قولاً بلا عمل فهو كفر، وإذا كان قولاً وعملاً بلا نية فهو نفاق، وإذا كان قولاً وعملاً ونية بلا سنة فهو بدعة^۲.

قول و عمل و نیت و سنت، زیرا اگر ایمان گفتار بدون عمل باشد چنین شخصی کافر است و اگر گفتار و عمل بدون نیت باشد دلالت بر نفاق دارد و اگر گفتار و عمل و نیت بدون سنت باشد که آن بدعت محسوب می‌شود».

تکفیر از دیدگاه ابن تیمیه

یکی از مهم‌ترین تلاش‌های ابن تیمیه در بسط قرائت خویش از افکار توحیدی، اصرار بر تکفیر مخالفان است. وی، ید طولایی در کافر دانستن فرق اسلامی دارد که در مقابل اعتقادات او به مخالفت برخاسته‌اند.

کفر، در اصطلاح به معنی ایمان نیاوردن به چیزی است که از شأن آن ایمان آوردن به آن است، مثل عدم ایمان به خدا و توحید و نبوت پیامبر اسلام و روز قیامت.

ابن تیمیه در تعریف کفر می‌نویسد:

«والکفر انما يكون بانكار ما علم من الدين ضرورة، او بانكار الاحكام المتواترة و المجمع عليها و نحو ذلك^۳.

همانا کفر به انکار آنچه ضروری دین شناخته می‌شود و یا انکار احکام متواتر و مورد اجماع و امثال آن حاصل می‌گردد».

از این‌رو؛ ابن تیمیه، گروه‌های فراوانی از مسلمانان را تحت عناوین گوناگون تکفیر نموده و از دایره اسلام خارج کرده است که به تعدادی از آن اشاره می‌کنیم^۳.

۱ - کسانی که بین خود و خدا واسطه‌ای قرار دهند و خدا را به وسیله آن واسطه‌ها بخوانند.

۲ - ترک‌کننده همه ارکان اسلام

۳ - کسی که آنچه با کتاب و سنت ثابت شده است را نپذیرد.

۱- ابن تیمیه، الایمان، ص ۱۴۷

۲ - ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۱، ص ۱۰۶

۳ - مشعبی، منهاج ابن تیمیه فی مسألة التکفیر، ج ۲، ص ۱۰۶

- ۴ - کسی که با اجماع یا تواتر مخالفت کند
 - ۵ - کسی که یکی از ضروریات دین را انکار کند
 - ۶ - سب یا استهزاء خدا یا آیات الهی یا سب یکی از انبیای الهی
 - ۷ - کسی که حکم بغیر ما انزل الله را حلال بداند
 - ۸ - نفی صفات یا اسماء الهی یا تشبیه خدا به مخلوقاتش و یا توصیف غیر خدا به صفتی که مخصوص خداست
 - ۹ - تشبه کامل به کفار و در مراتب پایین تر حرام است.
 - ۱۰ - کسی که یهود و نصاری را کافر نداند یا شک در کفر آنها داشته باشد یا تبعیت از دین آنها را جایز بداند
 - ۱۱ - کسی که با کافر موالات و او را نصرت دهد.
 - ۱۲ - کسی که قتل مسلمانی را حلال بداند و یا او را به خاطر مسلمان بودنش بکشد. یکی از فرق مرجئه که معتقد است ایمان همان معرفت است.
 - ۱۳ - فلاسفه
 - ۱۴ - جهمیّه
 - ۱۵ - باطنیّه، متصوفه و قائلین به وحدت وجود
 - ۱۶ - فرقه اسماعیلیه که قائل به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر هستند
 - ۱۷ - نصیریّه که در نظر ابن تیمیمه قائل به الوهیت حضرت علی علیه السلام و پیروان ابی شعیب بن محمد بن نصیر نمیری هستند.
 - ۱۸ - مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه
 - ۱۹ - غلاه قدریه که علم خدا را انکار می کنند.
- وی همچنین مبنای شرک و سایر بدعت‌ها را کذب و افتراء می داند؛ و بر این عقیده است که هر کس از توحید و سنت دورتر است به شرک و بدعت و افتراء نزدیک تر است. مثل رافضه که دروغ گوترین طوایف اهل بدعت و مشرک ترین آنها هستند. پس در بین اهل بدعت، دروغ گو تر و دورتر از توحید از آنان نمی یابی، به گونه ای که حتی مساجد خدا که در آن نام خدا برده می شود را خراب می کنند، نمازهای جمعه و جماعت در آن برگزار نمی کنند و مکان های روی قبور که خدا و رسول از آن نهی کرده اند ساخته اند و آباد می کنند.^۱
- سرانجام، این سلسله افکار و عقائد، منتهی به ظهور شخصی بنام محمد بن عبدالوهاب در جهان اسلام شد که با ادعای احیای توحید واقعی و مبارزه با بدعت و شرک، ضمن ایجاد خلل و انحراف

در عقاید مسلمانان، با همکاری قدرت سیاسی و نظامی آل سعود در شبه‌جزیره عربستان، وهابیت کنونی را پایه‌گذاری کرد.

محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۱۱۵ (ه ق) در شهر عَیْنَه از توابع نجد عربستان متولد شد. پدر وی، شیخ عبدالوهاب از قضات آن شهر به شمار می‌رفت. محمد، فقه حنبلی را در زادگاه خود تحصیل نمود. سپس برای تکمیل معلومات به مدینه رفت و در آنجا حدیث و فقه آموخت. چندی بعد، محمد بن عبدالوهاب، مدینه را به قصد بصره ترک کرد و پنج سال در بغداد و یک سال در کردستان و دو سال در همدان اقامت گزید. مدتی را هم در اصفهان و قم گذراند و آنگاه از طریق بصره آهنگ احساء کرد و از آنجا به «خَریمله» اقامتگاه پدرش رفت.

وی، درعیه را که محمد بن سعود (جد آل سعود) بر آن حکومت می‌کرد برای اقامت برگزید. و پس‌ازآنکه افکار خود را با والی درعیه در میان نهاد، هردو پیمان بستند که رشته دعوت و امور دینی، در دست محمد بن عبدالوهاب و زمام حکومت بر عهده محمد بن سعود باشد.^۱

عبدالوهاب تبلیغ خود را در پرتو قدرت حاکم، محمد بن سعود آغاز کرد؛ و از آن‌پس هجوم به قبایل اطراف و شهرهای نزدیک شروع شد در پی آن، سیل غنائم از اطراف واکناف به شهر درعیه که اهالی آن مردمی فقیر و بدبختی بودند، سرازیر گشت. این غنائم چیزی جز اموال مسلمانان منطقه نجد نبود که با متهم شدن به شرک و بت‌پرستی، اموال و ثروتشان بر سپاه محمد بن عبدالوهاب حلال شده بود. آلوسی از ابن بُشر نجدی نقل می‌کند:

«من در آغاز کار، شاهد فقر و تنگدستی مردم درعیه بودم ولی بعداً این شهر در زمان سعود (نوه محمد بن سعود) به‌صورت شهری ثروتمند درآمد تا آنجا که سلاح‌های مردم آن، با زر و سیم زینت یافته بود. بر اسبان اصیل و نجیب سوار می‌شدند و جامه‌های فاخر در برمی‌کردند و از تمام لوازم ثروت بهره‌مند بودند، به حدی که زبان از شرح آن قاصر است.»

به‌هرحال، اتحاد عبدالوهاب با محمد بن سعود، توانست باعث توسعه و ترویج افکار وهابیت در عربستان و به‌تبع آن، در سایر کشورهای اسلامی بشود. این اتحاد با جنگ و خون‌ریزی شروع شد و

۱- کشیشیان، الخلافه فی العربیه السعودیه، ص ۳۹

۲- وهبه، جزیره العرب فی القرن العشرين ص ۳۴۱

به غارت اموال مسلمانان منجر شد و عبدالوهاب نیز با شعار تکفیر، جواز این قتل و غارت‌ها را صادر می‌کرد.

امین به نقل از آلوسی در این باره می‌نویسد:

«سعود بن عبدالعزیز به اطراف لشکرکشی کرد و بزرگان عرب در برابر او سر فرود آوردند ولی متأسفانه او مردم را از زیارت‌خانه خدا بازداشت و بر خلیفه عثمانی خروج کرد و مخالفان خود را تکفیر نمود و در قسمتی از احکام شدت عمل به خرج داد و درباره برخی از اعمال مسلمین با دیدی ظاهربینانه قضاوت کرد و آنان را به شرک متهم نمود، درحالی‌که اسلام، آیین سهل و آسان است، نه آیین سخت، آن‌چنان‌که علمای نجد می‌اندیشند و پیوسته بر مسلمانان منطقه یورش برده و اموال آنان را به‌عنوان جهاد فی سبیل الله غارت می‌کنند»^۱.

تأثیرپذیری محمد بن عبدالوهاب از ابن تیمیه تا آنجاست که پا در جای پای او می‌گذارد و اندیشه‌های او را دوباره احیاء می‌کند و اندیشه بدعت را در جامعه اسلامی، رواج می‌دهد. کتاب فرهنگ جامع فرق اسلامی این‌چنین آورده است:

«شیخ محمد، بسیار تحت تأثیر آرای ابن تیمیه بوده است. در اندیشه وهابی‌ها، تخریب قبور از ارزش بالایی برخوردار است. همچنین ایشان مفهوم بدعت را وسعت دادند تا جائی که تغییر پرده‌هایی که بر روضه شریفه پیامبر (ص) بود را نیز بدعت به شمار آوردند. ایشان هرگونه توسل به پیامبر (ص) ائمه (ع) را شرک دانسته و منکر هر نوع شفاعت می‌باشند. وهابی‌ان غیر از خودشان را کافر و مشرک می‌دانند. ایشان در اصول عقاید بر مذهب سلفیه بوده و در فروع احکام حنبلی به شمار می‌آیند»^۲.

ایمان در اندیشه محمد بن عبدالوهاب

شاید به‌روشنی در آثار عبدالوهاب مفهوم ایمان به دست نیاید، حتی در مهم‌ترین اثر وی که در ارتباط با موضوع ایمان نگارش یافته است تعریف درستی از ایمان وجود ندارد. شیخ محمد در کتاب «اصول الایمان» که در دوازده باب به رشته تحریر درآمده است تلاش فراوانی نموده تا با تأسی به روایات موجود در صحاح، با پیش کشیدن متعلقات ایمان، پیروان خود را به این مهم سوق دهد که

۱- امین، کشف الارتیاب، ص ۹

۲- خمینی، فرهنگ جامع فرق اسلامی، ج ۲، ص ۱۵۰۲

به چیزهایی باید ایمان داشت و از باور به چه چیزهایی می‌بایست اجتناب کرد؛ اما با تتبع در نوشته‌های او، آنچه در مقابل مفهوم ایمان، بیشتر از هر چیزی به چشم می‌خورد مفهوم شرک است که بافهم معنای شرک، می‌توان دریافت که مفهوم ایمان در اندیشه عبدالوهاب و پیروان او چیست. به جرأت می‌توان گفت: از خلاقیت‌های اصلی وهابیان، محدود کردن مفهوم ایمان و توسعه در مفهوم شرک است. درمجموع، از نوشته‌های عبدالوهاب، برداشت می‌شود که ایمان نقیض شرک است به این معنا، مجموعه عواملی که انسان را به مرز شرک سوق می‌دهد اگر از آن پرهیز شود چنین انسانی مؤمن شمرده می‌شود. به عبارتی، اگر انسان در دام شرک گرفتار نشود و دامن خود را به شرک آلوده نسازد او مؤمن خوانده شده و در غیر این صورت او اهل بدعت بوده و کافر شمرده می‌شود.

شرک از دیدگاه عبدالوهاب

عبدالوهاب در کتاب اصول الایمان، در رد شرک بابی گشوده و با جمع تعدادی از روایات، به تعریف شرک پرداخته است. وی با ذکر روایتی از مسلم در کتاب زهد، شرک را به دو قسم، تقسیم می‌نماید و می‌نویسد^۱:

«الشرك بالله ينقسم إلى قسمين:

شركٌ أكبر، وهو أعظم الذنوب؛ لأن الله تعالى أخبر أنه لا يغفر إلا بالتوبة منه؛ فمن هذا الشرك: دعاء غير الله والاستغاثة بغير الله والذبح لغير الله والنذر لغير الله.

والقسم الآخر من الشرك: الشرك الأصغر ومنه: الرياء، والحلف بغير الله، وقول الرجل: ما شاء الله وشئت، وقوله: ما لي إلا الله وأنت، وأنا متوكل على الله وعليك».

«شرک به خدا به دو قسم تقسیم می‌شود.

شرک اکبر و آن بزرگ‌ترین گناهان است، زیرا خداوند خبر داده است که آن را جز به توبه نمی‌بخشد؛ از این شرک است: از غیر خدا خواستن، استغاثه به غیر خدا و ذبح برای غیر خدا و نذر برای غیر خدا.

و قسم دیگری از شرک: شرک اصغر است مثل ریا و قسم خوردن به غیر خدا و این گفتار که: آنچه خدا خواست و تو خواستی و گفتاری مثل برای من جز از خدا و تو نیست و من بر خدا و تو توکل می‌کنم».

۱- عبدالوهاب، اصول الایمان، ص ۲۹

بنابراین؛ عبدالوهاب بابیان مصادیق شرک و تقسیم آن به شرک اصغر و اکبر، درصدد تبیین معنای ایمان برآمده است. همان‌گونه که ملاحظه شد وی حتی در کتاب ایمان، عوض پرداختن به مفهوم ایمان و دقیق شدن در جزئیات آن، به شرک و نهایت تکفیر می‌پردازد.

نقد تکفیر

حکم به تکفیر مسلمانان خلاف سیره و سنت رسول گرامی اسلام است، چراکه ایشان ملاک اسلام را ادای شهادتین و اقامه نماز و پرداخت زکات می‌دانستند. امام علی (ع) دریانی که خطاب به خوارج در جنگ نهروان داشتند در خصوص تکفیر مسلمانان از منظر پیامبر اسلام (ص) می‌پردازند و می‌فرمایند:

«اگر مدعی هستی که من خطا کرده‌ام و گمراه شده‌ام، چرا دیگر همه امت محمد (ص) را با گمراهی من گمراه می‌دانید و آن‌ها را هم خطاکار می‌خوانید و ناروا تکفیرشان می‌کنید. شمشیرهایتان درست و نادرست بر گردن ما فرود می‌آورید و گناهکار و بی‌گناه را باهم یکی می‌گیرید و شما به‌خوبی می‌دانستید که پیامبر خدا مردی زناکار را که همسر داشت فرمود تا سنگسار نمایند و پس از آن بر او نماز گزارد و میراثش را به بازماندگانش داد؛ و کسی را که آدم کشته بود، گفت تا بکشند اما آنچه از او مانده بود به نام ارث به خانواده‌اش بخشود^۱».

بخاری نیز در صحیحش از رسول گرامی اسلام نقل کرده است که پیامبر (ص) ادای شهادتین و اقامه نماز و پرداخت زکات را مانع از ریختن خون مسلمان می‌داند و می‌فرماید:

«عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله ويقيموا الصلاة ويؤتوا الزكاة فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحق الاسلام وحسابهم على الله^۲».

من مأمور شده‌ام که با مردم جنگ نمایم تا به وحدانیت خدا و رسالت محمد (ص) شهادت داده و نماز به پا داشته و زکات دهند و چون چنین کردند خون و اموالشان از ناحیه من محفوظ است مگر حق اسلام و حسابشان که با خداست.»

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷

۲ - بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲

البته در روایت دیگری از صحیح بخاری از پیامبر اسلام (ص) نقل شده که ایشان (ص) ادای شهادتین را برای مسلمان بودن کافی می‌دانستند.

«قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فمن قال لا اله الا الله فقد عصم مني نفسه وماله الا بحقه وحسابه على الله»^۱.

رسول خدا (ص) فرمودند: «امر شده‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه به یگانگی خدا شهادت دهند پس هر کس بگوید لا اله الا الله مال او و جان او نزد من محفوظ است مگر اینکه حق او و حساب او با خداست.»

از این رو در لسان پیامبر اسلام (ص) و نیز شاگرد مکتب ایشان علی (ع) مقوله تکفیر و کافر دانستن مسلمانان به راحتی قابل اثبات نیست که به بهانه آن به ریختن خون مسلمان اقدام شود؛ اما اندیشه عبدالوهاب برخلاف سخنان پیامبر (ص) بوده و وی نظر دیگری دارد که در این عبارت منقول از او بیان شده است.

«لا خلاف ان التوحيد لابد ان يكون بالقلب و اللسان و العمل، فان اختلف شي من هذا لم يكن الرجل مسلماً»^۲.

خلافی نیست که توحید باید به قلب، زبان و عمل باشد؛ و اگر خللی در هر یک از این‌ها وارد شود، انسان مسلمان نیست».

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، شخص با گفتن شهادتین، مسلمان و با تصدیق قلبی، مؤمن می‌شود؛ اما عبدالوهاب مسلمان بودن را فرایندی از اقرار به لسان، باور به قلب و عمل به اعضاء و جوارح می‌داند و معتقد است که اقرار به توحید خداوند، موجب حرمت خون و اموال آنان نمی‌شود^۳.

بنابراین؛ علمای وهابی معتقدند که

«اقرار به شهادتین فایده‌ای ندارد و مانع تکفیر نیست»^۴ و محترم بودن خون و مال، «صرفاً با اعتقاد به توحید، التزام به احکام آن، دوری از شرک و برائت از مشرکان امکان‌پذیر است»^۵.

۱- بخاری، همان، ج ۴، ص ۵

۲- عبدالوهاب، کشف الشبهات، ص ۵۱

۳- العاصمی النجدی، الدرر السنية فی الاجوبه النجدیه، ج ۱، ص ۱۴۵

۴- فرّاج، فتاوی الأئمة النجدیه حول قضايا الأئمة المصیریه، ج ۳، ص ۱۹

۵- فرّاج، همان، ج ۳، ص ۲۱

این دقیقاً همان نقطه مقابل مکتب شیعه است. زیرا مفهوم تکفیر و تطبیق آن بر اشخاص، در مکتب شیعه به آسانی قابل اثبات نیست و تا زمانی که عملی از شخص مسلمان سر نزنند که موجب کفر وی شود نسبت به تکفیر او پرهیز می‌شود.

ارتداد

ارتداد از واژه «رَدَد» در لغت به معنای بازگشت است.^۱ در فرهنگ قرآن نیز به بازگشت از اسلام به کفر «ارتداد» گفته می‌شود.^۲ در اصطلاح شخص مرتد به کسی گفته می‌شود که از اسلام خارج شده و کافر شده باشد. در آیات متعدد قرآن به ارتداد اشاره شده است. «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَإِمَّا هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۳. و کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود؛ و آنان اهل دوزخ‌اند؛ و همیشه در آن خواهند بود.^۴

انواع ارتداد

فقها ارتداد را به دو نوع فطری و ملی تقسیم نموده‌اند. مرتد فطری کسی است که یکی از پدر یا مادرش در حال انعقاد نطفه او مسلمان باشد و این شخص بعد از بلوغش اظهار اسلام نماید و سپس از اسلام خارج شود.

مرتد ملی کسی است که پدر و مادرش در حال انعقاد نطفه او کافر باشند و این شخص بعد از بلوغش اظهار کفر نماید و بعد اسلام بیاورد و سپس از اسلام برگردد و اظهار کفر نماید، مثل فرد مسیحی که اسلام بیاورد و سپس به دین مسیحی برگردد.^۴

اسباب ارتداد

در فقه شیعه دو عامل موجب ارتداد مسلمان می‌گردد:

أ) انکار اصول دین

انکار یکی از اصول دین مثل توحید، نبوت و معاد که مسلمان باید به آن‌ها اعتقاد داشته باشد موجب ارتداد است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۱۷۲

۲- اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۷۸

۳- بقره، آیه ۲۱۷

۴- خمینی، تحریر الوسیله، ج ۴، ص ۱۸۵

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا. أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا.

کسانی که به خدا و رسولش کافر شوند و بخواهند بین خدا و پیامبران تفرقه بیندازند و بگویند به بعضی از آن‌ها ایمان داریم ولی نسبت به بعضی از آن‌ها کافر هستیم، چنین کسانی کافران حقیقی هستند^۱».

ب) انکار ضروری دین

ضروری دین، به این معناست که چیزی که جزء دین باشد مثل وجوب نماز و روزه یا حرمت خوردن شراب، توسط مسلمان انکار شود. البته برخی از فقها طبق فرموده قرآن «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۲ و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند کافرین هستند. معتقدند این قسم فقط در صورتی موجب ارتداد شخص می‌شود که به انکار اصل دین برگردد.

حکم مرتد در فقه شیعی

فرد در صورتی که مرتد فطری باشد، حکم وی اعدام است و عقد او با زنش باطل شده و اموال او نیز بین ورثه‌اش تقسیم می‌شود؛ اما اگر مرتد ملی باشد سه روز به او فرصت توبه داده می‌شود و اگر توبه نکرد اعدام می‌شود و اموالش تقسیم می‌شود. زن، چه مرتد فطری و یا ملی باشد اعدام نمی‌شود، بلکه زندانی شده تا این که توبه نماید. ضمن این که اموالش تا زمانی که زنده است تقسیم نمی‌شود.^۳

نکته حائز اهمیت این است که در فقه شیعه شخص، به صرف شک به ارتداد، اعدام نمی‌شود بلکه در صورتی که شخص با گفتار و یا عملکرد کفرآمیز خود، ارتداد خویش را آشکار کند و راه لجاجت پیش گرفته و درصدد تضعیف دین برآید و از روی عمد^۴ رفتاری از او سرزند که نشان‌دهنده استهزاء و تکذیب شعائر دین و تبلیغ علیه اسلام و ضروریات دینی باشد، حکم اعدام در مورد او اجرا

۱- نساء، آیه ۱۵۰ و ۱۵۱

۲- مائده، آیه ۴۴

۳- خمینی، تحریرالوسیله، ج ۴، ص ۳۷۹

۴- مصباح یزدی، دین و آزادی، ص ۱۰۵

می‌شود و گرنه کسی که در ظاهر، شهادتین بر زبان جاری کرده تا زمانی که خلاف آن از او صادر نشود کسی حق تعرض به او را ندارد.^۱

حتی برخی از فقهای شیعه معتقدند که برای تحقق ارتداد و اثبات آن، شخص مسلمان باید دین را به صورت تحقیقی پذیرفته باشد، نه تقلیدی. در روایت است که شخصی خدمت پیامبر (ص) آمد و از ایشان دو ماه فرصت تحقیق در مورد اسلام خواست و پیامبر به ایشان به جای دو ماه، چهار ماه فرصت و امان برای تحقیق در مورد حقانیت دین اسلام دادند.^۲

بنابراین طبق نظر علما و اندیشمندان شیعی، شرط اثبات ارتداد در اسلام، مبتنی بر بروز رفتار معاندانه علیه اصول و ضروریات دین است؛ و نمی‌توان مسلمانی را به صرف اقرار لسانی و تا زمانی که رفتار نابهنجار و ساختارشکن دینی و قیام مسلحانه از او سر نزده متهم به ارتداد نمود.

نکته دیگری که می‌بایست به آن توجه داشت این است که در مجموع روایاتی که از لسان بزرگان دین در خصوص کفر و کافر بودن مسلمان، در جوامع روایی وارد شده است به قصد مبالغه بوده تا مخاطب را از کنه مطلب آگاه سازد که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

«پس از من کافر نشوید که برخی از شما گردن برخی دیگر را بزند»^۳.

«هر بنده‌ای که از آقای خود فرار کند کافر شمرده می‌شود تا زمانی که پیش او برگردد»^۴.

«سیوطی در الجامع الصغیر به نقل از طبرانی گوید: هر آن کس با عملی

که خدا را به خشم آورد، سلطانی را خشنود کند از دین خدا خارج شده

است. عزیزی در شرح خود می‌نویسد: منظور آن است که آن کار گناه و

ناروا را حلال الهی بداند و در غیر این صورت مبالغه است و هدف ترساندن

انسان می‌باشد از این گونه کردارهای ناپسند. حنفی در حاشیه می‌نویسد:

منظور از این حدیث آن است که از دین کامل فاصله می‌گیرد یا آنکه عمل

مزبور را حلال الهی بداند»^۵.

جالب توجه این که عبدالوهاب^۶، وقتی به مقوله ادای فریضه نماز اشاره می‌نماید و به سخنان

کسانی از بزرگان اهل سنت چون ابوحنیفه و مالک و شافعی که معتقدند که تارک نماز، وقتی منکر

۱- دایرة المعارف قرآن کریم، ج ۲، ص ۴۶۱

۲- ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۳ ص ۲۲

۳- مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰۲

۴- مسلم، همان، ج ۱، ص ۴۰۲

۵- الامین، تاریخچه، نقد و بررسی عقائد و اعمال وهابی ها، ص ۱۰۹

۶- نجدی، الهدیه السنیه، ص ۶۶

نماز هم نباشد کافر نیست آنان را نادانانی می‌داند که خود را دانشمند فرض می‌کنند. از این‌رو؛ او در اثبات عقیده خود مبنی بر کافر دانستن تارک نماز پافشاری می‌کند و آنان را تکفیر می‌نماید. نکته قابل‌ملاحظه این است که عبدالوهاب باتوجه به نگاه ظاهرینانه‌ای که به قرآن و روایات دارد به مفهوم مبالغه و مجاز توجهی نداشته و به‌ظاهر آنان حکم می‌کند. وهابیان نیز به‌تبع او بر این باورند که ترک برخی از شعائر اسلامی موجب جواز قتل شخص تارک می‌شود. مثلاً هرگاه اهل یک شهر یا روستایی اذان یا نماز جماعت و یا نماز عید را ترک کردند باید به جنگ آن‌ها رفت و کشتار کرد. از ابن تیمیه نقل می‌کنند که گفته هر مردی که از انجام دادن نمازهای واجب، زکات، روزه، حج و یا حفظ خون و مال مردم امتناع ورزد و یا شراب بخورد و زنا کند و مرتکب قمار شود و با محارم خویش ازدواج کند و به جهاد نرود یا جزیه نپردازد کشته می‌شود اگرچه منکر هیچ‌یک از احکام گذشته نباشد.

الامین در این باره می‌نویسد:

«خلاصه سخن در مورد همه این احادیث آن است که یا از شخص گناهکار، ایمان کامل و تمام را نفی می‌کند و یا جمله‌هایی هستند مجازی و هدف آن است که مرتکب این گناهان مانند کافر و کسی است که اسلام را نپذیرفته است پس این‌که وهابیان، مسلمانی را بدون انکار، ترک نماز و زکات و یا سایر فرایض دینی، کافر می‌دانند و ریختن خونس را حلال، حاکی از زیاده‌روی آنان و دلیل شباهت ایشان به خوارج است که چنین عقاید حاد و تند داشته باشند^۱».

دوباره متذکر می‌شویم که وجود برخی روایات که در آن، مسلمان را کافر برمی‌شمرد، صرف مجاز و مبالغه‌گویی است تا اهمیت کار نمایان گردد. لذا همان‌گونه که در باب تکفیر گذشت، شرط تکفیر مسلمان به‌راحتی قابل‌اثبات نیست و تا زمانی که مسلمان اعتراف به ارتداد خود نداشته باشد و در ظاهر رفتار او مخالف با اسلام نباشد کسی حق تعرض به او را ندارد.

۱- الامین، تاریخچه، نقد و بررسی عقائد و اعمال وهابی‌ها، ص ۱۱۱

فصل سوم:

ایمان در یهود و مسیحیت

الف: مفهوم ایمان در دین یهود

شالوده اصلی ایمان در دین یهود را یکتاپرستی تشکیل می‌دهد. یکتاپرستی، اولین و مهم‌ترین دستوری است که در ده فرمان، به موسی (ع) ابلاغ شده که او را از پرستش خدایان دیگر منع نموده و به عبادت یهوه (خدای یگانه) فرمان داده است.^۱ این موضوع از چنان اهمیتی برخوردار است که هیوم^۲ به نقل از تورات می‌نویسد: «چهره چنان برجسته‌ای مثل حضرت داود که از معماران اصلی حیات قومی یهود است احساس می‌کرد که تبعید از کشورش به معنای جدا شدن از پرستش یهوه است»^۳.

بنابراین یکتاپرستی شالوده ایمان در دین یهود را تشکیل می‌دهد. و یگانه دانستن یهوه نماد ایمان در یهود محسوب می‌گردد.

۱- عهد عتیق، خروج، ۲۰؛ تثنیه، ۷

۲- هیوم، ادیان زنده جهان، ص ۲۹۱

۳- عهد عتیق، کتاب اول سموئیل، ۱۹:۲۶

مواردی در میان فرمان‌های دینی یهود به چشم می‌خورد که نقش اساسی‌تری در ایمان داشته و نادیده گرفتن آن‌ها موجب تزلزل کل ساختار ایمان می‌شود. بسیاری از علمای یهود در بررسی فرمان‌های دینی، سعی بر آن داشته‌اند که پایه‌های اساسی «ایمان» را یافته و دسته‌بندی کنند. موسی (ع) این اصول را در سیزده بند، دسته‌بندی و تفکیک نموده که تا به امروز هم موردپذیرش جامعه یهودی است.

۱- خداوند متبارک، موجود (حاضر) و ناظر است.

۲- او واحد و یکتاست.

۳- او جسم ندارد و شباهتی هم به جسم ندارد.

۴- او مُقدم بر هر موجود قدیمی در جهان است.

۵- عبادت موجودی به‌غیر از او جایز نیست.

۶- او از نیت و افکار انسان‌ها آگاه است.

۷- نبوت حضرت موسی سرور ما حقیقت دارد.

۸- حضرت موسی به لحاظ نبوت از دیگر انبیای بنی‌اسرائیل برتر است.

۹- تورات مقدس از آسمان (از جانب خداوند) وحی شده است.

۱۰- تورات در هیچ زمانی تغییر نیافته و نخواهد یافت.

۱۱- خداوند، شریران را مجازات خواهد کرد و پاداش و اجر نیکوکاران را خواهد پرداخت.

۱۲- ماشیح پادشاه (منجی جهان) خواهد آمد.

۱۳- مردگان در آینده زنده خواهند شد.^۱

آنچه اهمیت دارد این است که توحید، اساس ایمان یهود را تشکیل می‌دهد و کتاب مقدس، مشحون از عباراتی است که به این مهم اشاره دارد. در این مجال، به ذکر نمونه‌هایی از آن اکتفا می‌کنیم.

«خدا واحد است و سوای او دیگری نیست»^۲.

«ای اسرائیل بشنو یهوه خدای ما یهوه واحد است»^۳.

«زیرا یهوه آفریننده آسمان که خداست که زمین را سرشت و ساخت و آن را استوار نمود و آن را عبث نیافرید، بلکه به جهت سکونت مصور نمود، چنین می‌گوید: من یهوه هستم و دیگری نیست»^۱.

۱- توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۲۶

۲- انجیل مرقس، ۱۲: ۲۹ - ۳۲

۳- عهد عتیق، تثنیه، ۴ - ۶

«تا تمامی قوم‌های جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست^۲».

«خدا یهوه که آسمان‌ها را آفرید آن‌ها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند و روح را بر آنانی که در آن سالک‌اند می‌دهد، چنین می‌گوید: ... من یهوه هستم و اسم من همین است و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بت‌های تراشیده نخواهم داد^۳».

«یهوه می‌گوید که شما و بنده من که او را برگزیده‌ام، شهود من می‌باشید تا دانسته به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی هست مصور نشده و بعد از من نخواهد شد. من یهوه هستم و غیر از من نجات‌دهنده‌ای نیست. من اخبار نموده و نجات داده‌ام و اعلام نموده و در میان شما خدای غیر نبوده است^۴».

«من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نه ... تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نه. پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت، صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم^۵».

«مثل یهوه قدوسی نیست؛ زیرا غیر تو کسی نیست ...؛ زیرا یهوه خدای علام است و به او اعمال سنجیده می‌شود^۶».

بنابراین، بابیان توصیفات فوق، وجود خداوند به نام آفریننده جهان، اولین رکن ایمان است؛ اما آنچه بی‌درنگ پس از ایمان به وجود خداوند مطرح می‌شود، اعتقاد به نظارت دائمی و هدایت مداوم اوست. اینکه فردی اعتقاد داشته باشد که خداوند جهان را آفریده است؛ اما پس از آن، وجود و ادامه حیات جهانیان را مستقل از اراده پروردگار و به‌طور خودبه‌خود و اتفاقی بداند که همه‌چیز در طول زمان پیش می‌رود، خلاف اصل اول ایمان یهود است. چراکه از منظر تورات، خداوند وجودی است نامحدود، به این معنا که برای قدرت و نیروی او حد و نهایی قابل تصور نیست.

۱- همان، کتاب اشعیا، ۱۸ - ۴۵

۲- همان، کتاب اول پادشاهان، ۸ - ۶۰

۳- عهد عتیق، اشعیا، باب ۴۲، بند ۵ و ۸

۴- همان، اشعیا، باب ۴۳، بند ۱۰ - ۱۲

۵- همان، اشعیا، باب ۴۵، بند ۵ - ۷

۶- همان، اول سموئیل، باب ۲، بند ۲ و ۳

همچنین می‌توان نتیجه گرفت که چون خداوند فاقد هرگونه جسمانیت است، پس او از هرگونه خصوصیات و تغییرات جسمانی مانند مکان، اندازه، حرکت و سکون، راست و چپ مُبرّاست. خداوند پیش از هر موجودی در این جهان وجود داشته است و برای او ابتداء، انتها و طول عمر مفهوم ندارد. همان‌گونه که ملاحظه شد در فرهنگ یهود و عبارات تورات، سخنانی که دلالت بر ایمان راستین کند با واژگانی چون یهوه واحد و خدای یگانه بیان شده است که در آن یهودیان ملزم به اقرار به یگانگی خداوند واحد بوده از چندخدایی پرهیز نمایند.

رشید رضا می‌نویسد:

«تحقیق و بررسی نشان می‌دهد که در «عهد قدیم» یعنی کتاب‌هایی که از پیامبران قبل از حضرت عیسی (ع) به یادگار مانده است، هیچ عبارت آشکار یا پنهانی حاکی از تثلیث وجود ندارد ... و همچنین می‌توان گفت که اندیشه توحیدی درجای جای انجیل کاملاً آشکار به نظر می‌رسد و تفکر تثلیث به صورت پنهانی مطرح شده است؛ بنابراین، عقیده تثلیث و الوهیت عیسی (ع) که از سوی مبشران مسیحی تبلیغ می‌گردد، از عهد جدید نمی‌توان آن را فهمید، بلکه آنان به برخی عبارات انجیل استناد می‌کنند که به سستی می‌توان عقیده خدایی عیسی و تثلیث را از آن‌ها استخراج کرد^۱».

نقد ایمان یهود

دعوت به چندخدایی که نقیض توحید و برخلاف اصول ایمان محسوب می‌شود، در اصول سیزدگانه یهود دیده نمی‌شود؛ اما در تورات کنونی، برخی ویژگی‌های انسانی برای خداوند ذکر شده است که با مبانی ایمان یهود، منافات دارد، از جمله این که خداوند، مانند انسان است^۲ و لباس می‌پوشد^۳ و با دو پاه راه می‌رود^۴ و با انسان کشتی می‌گیرد^۵. او خدای بی‌خبری است^۶ که در

۱- رشید رضا، المنار، ج ۶، ص ۳۰۹

۲- کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب اول، آیه ۲۶

۳- همان، کتاب دانیال نبی، باب هفتم، آیه ۹

۴- همان، سفر خروج، باب ۲۴، آیه ۱۰؛ همان، سفر پیدایش، باب ۳، آیه ۸

۵- همان، سفر پیدایش، باب ۳۲، آیه ۲۴

۶- همان، سفر پیدایش، باب ۳، آیه ۹

موقعی از کرده خود پشیمان می‌شود.^۱ گاهی متأسف بوده و بر کاری که کرده است اندوهگین می‌گردد.^۲

ممکن است خواننده محترم، بپرسد که در قرآن کریم نیز، همانند تورات، آیات متشابه متعددی وجود دارد که بر جسمانیت خداوند اشعار دارد و با نگاه ظاهرگرایانه، خداوند به مخلوقات خود شباهت پیدا می‌کند. در پاسخ می‌گوییم که شیعه، در برخورد با چنین آیاتی، روش تأویل را در پیش گرفته و با ارجاع آیات متشابه به محکمت، از معانی ظاهری آیات، عدول نموده و خداوند را از شباهت به مخلوقات مبرا می‌داند. از این رو؛ شیعه، با تکیه به عقل و پرهیز از ظاهرگرایی صرف در تفسیر آیات، تلاش نموده تا ذات کبریایی خداوند را از تشبیه و تجسیم، دور نگه دارد.

نکته دیگری که در نقد ایمان یهود وارد است این که متعلقات ایمان، در تعریف ایمان یهود، داخل شده و به چیستی ایمان در تورات و یا دیگر منابع یهود پرداخته نشده است. در تطبیق ایمان یهود با ایمان در کلام شیعه، هرچند در متعلقات ایمان، نکات مشترکی وجود دارد، از قبیل اعتقاد به خدای یگانه و نیز قدیم دانستن خداوند و مبرا داشتن حق تعالی از جسم و لوازم جسمانیت در اصول سیردهگانه، ولی در یهود، در خصوص ماهیت ایمان و چیستی آن سخنی گفته نشده است و این در حالی است که در مکتب شیعه، ایمان را به تصدیق قلبی و اقرار به زبان و در نهایت نقش مهم عمل به جوارح، از شاخصه‌های اصلی ایمان معرفی شده و امور مشترک با یهود در زمره متعلقات ایمان یاد شده است.

بنابراین در مکتب کلامی تشیع، تعریف ایمان از متعلقات آن جداست ولی در کلام یهود، ایمان با بهره گرفتن از متعلقات، تعریف می‌شود.

ب: مفهوم ایمان در مسیحیت

مقوله ایمان، در کلام مسیحیت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ و ایمان‌گرایی یکی از رویکردهای مهم کلام جدید را تشکیل می‌دهد. در کتاب مقدس، ایمان از رتبه ممتازی برخوردار است؛ زیرا تنها ایمان وسیله نجات محسوب می‌گردد. به این موضوع در فقرات متعدد آیات انجیل اشاره شده است.

«... به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت»^۳.

۱- همان، کتاب سموئیل اول، باب ۱۵، آیه ۱۰

۲- همان، سفر پیدایش، باب ۶، آیه ۵

۳- عهد جدید، اعمال رسولان، ۳۱:۱۶

در انجیل ایمان باعث تقویت روح و تقدیس انسان‌ها می‌شود و حفظ و پایداری را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

«و به وسیله ایمان در روح قوی می‌گردیم»^۱.

«و به وسیله ایمان تقدیس می‌شویم ... بلکه محض ایمان، دل‌های ایشان را طاهر نمود»^۲.

«ایمان ما را محفوظ و پایدار می‌دارد... زیرا به ایمان قائم هستید»^۳.

«و سبب شفا یافتن ما می‌شود»^۴.

«ایمان باعث پیروزی بر مشکلات می‌شود»^۵.

«بی‌ایمانی گناهی بس بزرگ و نابخشودنی به حساب می‌آید»^۶.

مسیحیان ایمان دارند که کتاب مقدس فاقد هرگونه اشتباه بوده و به همین دلیل باور دارند که تعلیم کتاب مقدس در هر زمینه‌ای صحیح‌ترین نظر است.^۷ آنان به یک خدای واحد ایمان دارند که دارای سه شخصیت پدر، پسر و روح القدس است.

مسیحیان ایمان دارند که هدف خداوند از آفرینش انسان، ایجاد رابطه انسان‌ها با خدا بوده، اما گناه نخستین آدم، بشریت را از خداوند، جدا ساخته است.^۸ مسیحیت تعلیم می‌دهد که عیسی مسیح، خدای کامل و انسان بی‌نقصی بود که بر این جهان قدم نهاد^۹ و بر صلیب جان داد و پس از مرگ مدفون شد و روز سوم از مردگان برخاست و الآن به دست راست خدای پدر نشسته است تا برای مؤمنان شفاعت کند.^{۱۰} مسیحیان ایمان دارند که مرگ مسیح بر روی صلیب برای پرداخت جریمه گناه تمام بشر بوده و این فدیة رابطه خراب‌شده بین خدا و انسان را جبران می‌کند.^{۱۱}

۱- همان، غلاطیان، ۵:۳ و ۱۴

۲- همان ، ، اعمال رسولان، ۹:۱۵؛ ۱۸:۲۶

۳- همان ، قرنتیان دوم، ۱:۲۴

۴- همان ، اعمال رسولان، ۹:۱۴

۵- همان ، مرقس، ۹:۲۳

۶- همان ، یوحنا، ۹:۱۶

۷- همان، دوم تیموتاؤس ۱:۱۶؛ همان، دوم پطرس ۱:۲۰-۲۱

۸- عهد جدید، رومیان ۵:۱۲؛ ۳:۲۳

۹- همان، فیلیپیان ۲:۶-۱۱

۱۰- همان، عبرانیان ۷:۲۵

۱۱- همان، عبرانیان ۹:۱۱-۱۴؛ ۱۰:۱۰؛ همان، رومیان ۶:۲۳؛ ۸:۵

در مسیحیت، شخص عیسی مسیح متعلق ایمان محسوب می‌شود و مسیحیان، باایمان به او تلاش دارند تا موردقبول خدا واقع شوند.^۱ از نظر مسیحیان ایمان به مسیح، ایمان به رستاخیز او را نیز در پی دارد و پولس راه دستیابی مؤمنان به رستگاری را این‌گونه بیان می‌کند:

«سخن این است که ما اعلام می‌کنیم: اگر با زبان اقرار دارید که عیسی خداست و اگر در قلبتان ایمان دارید که خدا او را پس از مرگ زنده کرده، در این صورت، رستگار خواهید شد؛ زیرا ایمانی که منجر به حقانیت می‌شود، در قلب جای دارد و اقراری که به رستگاری می‌انجامد، بر زبان جاری است»^۲.

بولتمان درباره رابطه ایمان به مسیح به عنوان خدا و ایمان به رستاخیز وی می‌نویسد: «روشن است که تصدیق عیسی به عنوان خدا به همراه تصدیق معجزه رستاخیز او، یعنی پذیرش صدق این معجزه، ویژگی ایمان مسیحی است. رستاخیز صرفاً یک واقعه فوق العاده استثنایی نیست، بلکه واقعیتی مربوط به رستگاری بشر است که به واسطه آن، عیسی پروردگار گردید»^۳. بنابراین در دیدگاه مسیحیت، مواردی از قبیل اعتقاد به شخصیت سه‌گانه خداوند، گناه نخستین آدم (ع) و نقش این گناه در شکاف بین رابطه خدا و انسان و فدا شدن عیسی (ع) بر دار و فدیة بودن او در رهایی انسان از گناه ابدی و ایمان به مسیح و اعتقاد به رستاخیز او، از متعلقات ایمان محسوب می‌شود. قسمت‌هایی از کتاب مقدس، به آثار و نتایج ایمان پرداخته است که در اینجا به مواردی از آن اشاره می‌شود.^۴

الف: آرامش

وقتی انسان به وعده‌های کلام خدا ایمان بیاورد در او اطمینان به وجود می‌آید که بر اثر آن آرامش^۵ و شادی^۱ پدید می‌آید.^۲ «پس چون که به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح»^۳.

۱- همان، غلاطیان، ۱۶:۲

۲- همان، رومیان، ۸، ۱۰-۱۰

۳- الوین پلاتنینجا، عقل و ایمان، ص ۳۷

۴- برای مطالعه بیشتر به مصطفی آزادبان، مقاله ایمان مقایسه ای تطبیقی بین اسلام و مسیحیت، مراجعه شود.

۵- عهد جدید، عبرانیان، ۳:۴

ب: یکی شدن با مسیح

متحدشدن انسان با مسیح (ع) از آثار ایمان در آیین مسیحیت، است. به این معنا که به واسطه ایمان، عیسی (ع) در وجود انسان مؤمن ساکن شده و اثرات مثبتی در این کالبد فانی خواهد داشت. در این باره در کتاب مقدس می‌خوانیم.

«به واسطه حلول روح القدس در قلوب، مسیح در ما ساکن می‌شود و با ما زندگی می‌کند. لکن شما در جسم نیستید، بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد، وی از آن او نیست و اگر مسیح در شماست، جسم به سبب گناه مرده است و اما روح به سبب عدالت دارای حیات است و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدن‌های فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است^۴».

ج: درک کنه دین

با تتبع در کتاب مقدس برمی‌آید که از نتایج ایمان، توانمندی انسان در فهم حقایق دینی است به گونه‌ای که می‌تواند جمال الهی را مشاهده کند و به معنای آن آگاه شود^۵. بر اثر این فهم، مؤمن به درجه یقین نائل می‌آید^۶.

د: محبت

محبت شاخصه اصلی دین مسیحیت را تشکیل می‌دهد. این شاخصه، شامل محبت به خدا و مسیح و روح القدس بوده که از نتایج ضروری ایمان است. به این معنا، وقتی یک مسیحی دانست که خداوند از روی لطف، فرزند خود عیسی مسیح را فرستاده تا با فدا نمودن جان‌ش بر روی صلیب او را نجات دهد، می‌بایست قلب خود را از محبت او پر ساخته و زندگی‌اش را برای او خاضع گرداند؛

۱- همان، اول پطرس، ۸:۱

۲- جیمز، نظام التعليم فی علم اللاهوت القویم، ج ۲، ص ۳۴

۳- عهد جدید، رومیان، ۱:۵

۴- همان، رومیان، ۸: ۹-۱۱

۵- جیمز، نظام التعليم فی علم اللاهوت القویم، ج ۲، ص ۳۴۲

۶- جیمز، همان، ج ۲، ص ۳۴۶

بنابراین ایمان با محبت کارساز بوده و قلب را پاک می‌سازد و رسولان تعلیم داده‌اند که ایمان بدون محبت امکان‌پذیر نیست.^۱

رویکرد اندیشمندان مسیحی به رابطه ایمان با عقل

اندیشمندان مسیحی در بحث رابطه ایمان با عقل، دو دیدگاه مخالف دارند. نخست آنکه: ایمان و باورهای ایمانی با عقل سازگار است و دومین دیدگاه بر این باور است که ایمان و باورهای ایمانی با عقل سازگار نیست که به قسم اول عقل‌گرایی و به مقوله دوم ایمان‌گرایی گفته می‌شود.^۲

عقل‌گرایی

نخستین دیدگاه بر آن است که ایمان یا به تعبیری باورهای ایمانی با عقل سازگار است، برای مثال، ایمان به خدا با عقل هماهنگی دارد که به آن عقل‌گرایی می‌گویند. عقل‌گرایی موضعی است که اعتقاد دارد، نظام‌های اعتقادات دینی را می‌توان عقلاً موردنقد و ارزیابی قرارداد، اگرچه اثبات قاطع چنین نظام‌هایی امکان‌پذیر نیست.^۳ در جهان غرب، بسیاری از متفکران، متکلمان و فیلسوفان از جمله توماس آکوئیناس^۴ (۱۲۲۴-۱۲۷۴)، امانوئل کانت^۵ (۱۷۲۴-۱۸۰۴)، کلیفورد^۶ (۱۸۴۵-۱۸۷۹)، ریچارد سویین برن^۷ (۱۹۳۴) برآنند که ایمان و عقل باهم سازگاری دارند؛ البته آن‌ها در حیطه این هماهنگی باهم اختلاف دارند. بعضی برآنند که باید به اصول اساسی مسیحیت ایمان آورد؛ ولی بقیه آموزه‌های دینی با دین هماهنگی دارد. بعضی دیگر بر آنند که تمام آموزه‌های دینی با عقل هماهنگی دارد.

۱- جیمز، همان، ج ۲، ص ۳۴۶

۲- محمد رضایی، کلام جدید با رویکرد تطبیقی، ص ۳۹

۳- پترسون، عقل و اعتقاد دینی، ص ۸۶

۴- محسن جوادی، ایمان در عرصه کلام و قرآن، ص ۲۳

۵- محمد رضایی، کلام جدید با رویکرد تطبیقی، ص ۴۵

۶- محمد رضایی، همان، ص ۴۰

۷- محمد رضایی، همان، ص ۴۰

ایمان گرایی

دومین دیدگاه بر آن است که ایمان یا به تعبیری باورهای ایمانی با عقل ناسازگار است که به آن ایمان گرایی می‌گویند. به دیگر سخن، ایمان گرایی دیدگاهی است که نظام‌های اعتقادات دینی را خارج از ارزیابی و سنجش عقلانی می‌داند.^۱ اندیشمندانی چون کیرکه گارد.^۲ (۱۸۱۳ - ۱۸۵۵)، ویتگنشتاین^۳ (۱۸۸۹ - ۱۹۵۱)، الوین پلانتینگا^۴ (۱۹۳۲) بر این باورند که ایمان برای توجیه خود به عقل نیازی ندارد و تلاش برای اعمال و کاربرد مقولات عقلی برای دین، به‌طور کامل بیهوده است. ایمان، توجیه و معیار خاص خود را در باب ارزیابی درونی می‌آفریند.

به‌عنوان نمونه، ویتگنشتاین بر این باور بود که برای فهم مفاهیم دینی، باید وارد بازی زبان دینی شویم؛ یعنی در اعمال و مناسک آن دین، به‌نوعی مشارکت یابیم. این بازی زبانی، بر دلیل عقلی مبتنی نیست؛ یعنی آن را می‌پذیریم و با آن زندگی می‌کنیم و به این معنا دین، بی‌دلیل است؛ بنابراین، پذیرش اصل چارچوب دینی، با ورود به آن بازی زبانی بدون توجیه عقلی است.^۵

نقد دیدگاه مسیحیت در باب ایمان

هرچند که مفهوم ایمان در دو دین مسیحیت و اسلام در معنای اعتقاد به‌کاررفته است، اما در محتوی باهم تفاوت دارند. در منابع مسیحی، تأکید اصلی بر مقوله ایمان (faith) و تسلیم است و عقل در رسیدن به معرفت و حقیقت ناتوان و گاه مزاحم شمرده می‌شود. مفهوم ایمان در اسلام، به معنای تصدیق به وحدانیت خداوند، قیامت و پیروی از آنچه پیامبران آورده‌اند می‌باشد و این ایمان همواره در کنار عقل و در تعامل با آن تعریف می‌شود. در قرآن کریم، خداوند بدترین جنبندگان را کسانی می‌داند که کر و لال‌اند و اصلاً تعقل نمی‌کنند. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۶. و نیز درجایی دیگر می‌فرماید: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^۷. آنگاه گویند که اگر ما سخن انبیاء را شنیده بودیم یا به دستور عقل رفتار می‌کردیم، امروز از دوزخیان نبودیم.

۱- پترسون، عقل و اعتقاد دینی، ص ۷۸

۲- محمدرضایی، کلام جدید با رویکرد تطبیقی، ص ۴۹

۳- محمدرضایی، همان، ص ۵۷

۴- محمدرضایی، همان، ص ۵۹

۵- محمدرضایی، همان، ص ۵۸

۶- انفال، آیه ۲۲

۷- ملک، آیه ۱۰

در روایات متعدد نیز به مقوله عقل و جایگاه ارزشمند آن در تبلور ایمان اشاره شده است. امام صادق (ع) می‌فرماید:

«العقل دلیل المؤمن^۱. عقل راهنمای مؤمن است».

و نیز می‌فرماید:

«هر کس عاقل است دین دارد و کسی که دین دارد به بهشت می‌رود^۲».

بنابراین در مکتب تشیع استدلال عقلی، از جایگاه رفیعی برخوردار است و این موضوع به شیعه امتیاز ویژه‌ای داده و او را در فهم دین توانمندتر نموده است. شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

«مورخان اهل تسنن اعتراف دارند که عقل شیعی از قدیم‌الایام عقل فلسفی بوده است؛ یعنی طرز تفکر شیعی از قدیم استدلالی و تعقلی بوده است. تعقل و تفکر شیعی نه تنها با تفکر حنبلی که از اساس منکر به کار بردن استدلال در عقاید مذهبی بود و یا تفکر اشعری که اصالت را از عقل می‌گرفت و آن را تابع ظواهر الفاظ می‌کرد مخالف و مغایر است، با تفکر معتزلی نیز با همه عقل‌گرایی آن مخالف است؛ زیرا تفکر معتزلی هرچند عقلی است، ولی جدلی است، نه برهانی؛ به همین جهت است که اکثریت قریب به اتفاق فلاسفه اسلامی شیعه بوده‌اند^۳».

همچنین مکتب شیعه از ایمان و عمل صالح توأمان یاد می‌کند و یکی را بدون دیگری ناتمام و نافرجام می‌خواند؛ ولی در فرهنگ مسیحی، ایمان اصل و اساس است و به عمل چندان اهمیت داده نمی‌شود.

مسیحیت، چون بر این باور است که اصولی چون تثلیث، گناه ذاتی انسان، الوهیت و تجسد عیسی مسیح را نمی‌توان از طریق عقل، اثبات کرد، بسیاری از متفکران آن ناگزیرند که بگویند: اول ایمان بیاورید تا بفهمید نه این که ابتدا بفهمید و سپس ایمان بیاورید. بنابراین دلیل عمده ایمان-گرایی در مسیحیت مبتنی بر غیرعقلانی بودن اصول آن می‌باشد. اندیشمندان عقل‌گرای مسیحی که از فهم عقلانی این اصول ناتوان‌اند، در این موارد چاره‌ای جز ایمان‌گرایی نیافته‌اند. این تفسیر خاص مسیحیت از ایمان و دورنگه داشتن آن از دسترس عقل، منجر به شخصی شدن دین و ایجاد پدیده سکولاریسم در جامعه مسیحیت شد.

۱- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵

۲- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱

۳- مطهری، آشنایی با علوم اسلامی (فلسفه و کلام)، ص ۵۶

در حوزه آثار و فواید ایمان نیز، نگاه مسیحی نگاه فردگرایانه و سکولار به ایمان بوده و ایمان را از ساحت جامعه به درون خانه‌ها کشانده و به اصلاح رابطه شخص و خدا، حول محور محبت می‌پردازد؛ درحالی‌که اسلام ضمن پرداختن به اصلاح رابطه فردی، دامنه آن را تا اجتماع سرایت داده و تلاش دارد تا آثار مطلوب ایمان در ساحت اجتماع نیز دیده شود. نمونه بارز آن را می‌توان در منشور حکومتی امام علی (ع) مشاهده نمود که از منظر امام (ع) جایگاه دین باید توسط حکومت در جامعه گسترده شود و حاکم اسلامی ضمن تخلیق به دین، تمام تلاش خود را جهت اجرای احکام و قوانین دینی در جامعه به کار می‌بندد.^۱

پایان

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آریانپور، عباس و منوچهر، فرهنگ دانشگاهی/انگلیسی، فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ بیست و ششم، تهران، ۱۳۷۹ ش.
- ۳- آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، غررالحکم و درر الکلم، ترجمه سید هاشم رسول محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌جا، ۱۳۹۲ ش.
- ۴- آزادیان، مصطفی، ایمان، مقایسه‌ای تطبیقی بین اسلام و مسیحیت، نشریه معرفت، ۱۳۸۸.
- ۵- ابن ابی یعلی، طبقات الحنابلہ، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
- ۶- ابن الاثیر، علی بن محمد، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، انتشارات دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۸ ق.
- ۷- ابن بطریق، یحیی بن حسن حلی، العمده، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۷ ق.
- ۸- ابن قیم الجوزی، محمد بن ابی بکر، عون المعبود فی شرح سنن ابی داود، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
- ۹- ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، انتشارات نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۰- ابو زهره، محمد، تاریخ المذاهب الاسلامی فی السیاسه و العقائد و تاریخ المذاهب الفقهیه، دارالفکر العربی، قاهره، ۱۹۹۶ م.
- ۱۱- الخلال أبو بکر، أحمد بن محمد بن هارون بن یزید، السنه، دار الرايه، الرياض، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۲- احمد نگرى، قاضى عبدالنبى، جامع‌العلوم فى اصطلاحات الفنون الملقب بدستور العلماء، بیروت، ۱۹۷۹ م.
- ۱۳- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، اللمع فى الرد على اهل الزيغ والبدع، تحقیق عبدالعزیز عزالدین سیروان، دارلینان للطباعه و النشر، بیروت، ۱۹۸۷ م.
- ۱۴- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، الابانه عن اصول الديانه، تحقیق فوکیه حسین محمود، انتشارات دارالانصار، قاهره، ۱۳۷۹ ق.
- ۱۵- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تحقیق هلموت ریتز، انتشارات دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
- ۱۶- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، اصول اهل السنه و الجماعه (رساله اهل الثغر)، انتشارات المکتبه الازهریه للتراث، قاهره، بی‌تا.

- ۱۷- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، رساله استحسان الخوض فی علم الکلام، انتشارات مجلس دائره المعارف العثمانیه، حیدر آبا دکن، ۱۴۰۰ق.
- ۱۸- اصفهانی، راغب، ترجمه مفردات الفاظ القرآن، ترجمه مصطفی رحیمی نیا، نشر سبحان، تهران، ۱۳۸۶ش.
- ۱۹- اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، انتشارات دارالفکر- مکتبه الحیاه، بیروت، ۱۹۵۷م.
- ۲۰- الجوهری، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور العطار، انتشارات دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۵۶م.
- ۲۱- الزمی، مصطفی ابراهیم، خاستگاه‌های اختلاف در فقه مذاهب، ترجمه حسین صابری، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۵ش.
- ۲۲- النجدی، سلیمان بن سمحان، الهدیه السنیه و التحفه الوهابیه النجدیه، مطبعه المنار، مصر، ۱۳۴۲ق.
- ۲۳- امین، سید محسن، کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، مرکز القائمیة باصفهان للتحریات الكمبيوتریة، بی‌تا.
- ۲۴- امین، سید محسن، تاریخچه، نقد و بررسی عقائد و اعمال وهابی‌ها، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۱ش.
- ۲۵- امین، احمد، فجر الاسلام، انتشارات دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۹۶۹م.
- ۲۶- اندلسی، ابن حزم، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت، بی‌تا.
- ۲۷- ایزوتسو، توشی هیکو، مفهوم ایمان در کلام اسلامی، ترجمه زهرا پورسینا، ویرایش مصطفی ملکیان، انتشارات سروش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۰
- ۲۸- ایجی، میر سید شریف، شرح المواقف، تصحیح: بدرالدین نعسانی، الشریف الرضی، قم، ۱۳۲۵ق.
- ۲۹- باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب، الانصاف فیما یجب اعتقاد هو لا یجوز جهله به، انتشارات موقع الوراق، بی‌جا، بی‌تا.
- ۳۰- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، نشر دارالفکر، بی‌جا، ۱۴۰۱ق.
- ۳۱- بزدوی، ابوالیسر محمد بن عبدالکریم، اصول‌الدین، تحقیق د. هانز بیتریس، دار احیاء الکتب العربیه، قاهره، ۱۹۶۳م.
- ۳۲- بدوی، عبدالرحمن، تاریخ اندیشه‌های کلامی در اسلام، ترجمه حسین صابری، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۴ش.

- ۳۳- بغدادی، عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، ترجمه محمدجواد مشکور، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۶۷ش.
- ۳۴- بهشتی، ابوالفضل، *سیمای مؤمن در قرآن و حدیث*، انتشارات بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵ش.
- ۳۵- بیهقی، احمد بن حسین، *السنن الکبری*، انتشارات دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۴ق.
- ۳۶- پورمحمدی، نعیمه، سعیدی مهر، محمد، *نظریه ایمان / اشاعره*، نشریه معرفت کلامی، سال دوم، شماره اول، ۱۳۹۰ش.
- ۳۷- پترسون، مایکل، و دیگران، *عقل و اعتقاد دینی*، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۸۹ش.
- ۳۸- پلانتینجا، الوین، *عقل و ایمان*، ترجمه بهناز صفری، انتشارات اشراق، قم، ۱۳۸۱ش.
- ۳۹- تفتازانی، سعد الدین مسعود بن عمر بن عبدالله، *شرح المقاصد فی علم الکلام*، انتشارات دارالمعارف النعمانیه، پاکستان، ۱۴۰۱ق.
- ۴۰- تفتازانی، سعد الدین، *شرح العقائد النسفیة*، انتشارات مکتبه البشری، کراچی، ۱۴۳۰ق.
- ۴۱- تفتازانی، سعد الدین، *شرح المقاصد*، تحقیق و تعلیق از دکتر عبد الرحمن عمیره انتشارات الشریف الرضی، قم، ۱۴۰۹ق.
- ۴۲- توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، انتشارات سمت، تهران، چاپ ۱۳، ۱۳۸۹ش.
- ۴۳- جبرئیلی، محمد صفر، *فلسفه علم کلام، فلسفه های مضاف*، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۵ش.
- ۴۴- جرجانی، میر سید شریف، *شرح المواقف*، انتشارات الشریف الرضی، قم، ۱۳۲۵ش.
- ۴۵- جلالی، سید لطف الله، *تاریخ و عقاید ماتریدیة*، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۹۰ش.
- ۴۶- جعفریان، رسول، *مرجئه، تاریخ و اندیشه*، انتشارات خرم، قم، ۱۳۷۱ش.
- ۴۷- جوادی، محسن، *ایمان در عرصه کلام و قرآن*، انتشارات معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۶ش.
- ۴۸- جوینی، عبدالملک، *الشامل فی اصول الدین*، انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی، تهران، ۱۳۶۰ش.
- ۴۹- جیمس انس الامریکانی، القس، *نظام التعليم فی علم اللاهوت القویم*، انتشارات مطبعه الامیرکانی، بیروت، ۱۸۸۸م.
- ۵۰- حجازی، محمد محمود، *التفسیر الواضح*، انتشارات دارالجلیل، بیروت، ۱۳۸۹ق.

- ۵۱- حرانی، ابو محمد، تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه صادق حسن‌زاده، انتشارات آل علی، قم، چاپ پنجم، ۱۳۸۵ش.
- ۵۲- حر العاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل المسائل الشریعه، محقق: محمدرضا حسینی جلالی، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، قم، بی‌تا.
- ۵۳- حسام‌الدین هندی، علی‌المتقی، کنز‌العمال، انتشارات دائرةالمعارف العثمانیه، حیدرآباد، ۱۳۶۴ق.
- ۵۴- حکیمی، محمدرضا و محمد و علی، الحیاه، ترجمه احمد آرام، انتشارات دلیل ما، چاپ هفتم، ۱۳۸۵ش.
- ۵۵- حلی، حسن بن یوسف، باب حادی عشر، شرح فاضل مقداد، دفتر نشر نوید اسلام، قم، ۱۳۷۱ش.
- ۵۶- حلی، حسن بن یوسف، کشف‌المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح حسن‌زاده آملی، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم ۱۴۲۲ق.
- ۵۷- خادمی، عین‌الله، علیزاده، عبدالله، چیستی ایمان و مقومات مفهومی آن از دیدگاه فخرالدین رازی، مجله ادیان و عرفان، شماره ۱، پاییز و زمستان ۱۳۸۸.
- ۵۸- خسروپناه، عبدالحسین، کلام جدید با رویکرد اسلامی، انتشارات معارف، قم، ۱۳۹۰ش.
- ۵۹- خرمشاهی، بهاء‌الدین، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، انتشارات دوستان، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۹ش.
- ۶۰- خمینی، سید روح‌الله، تحریر‌الوسیله، ترجمه سید محمدباقر موسوی، مؤسسه انتشارات دارا‌ل‌علم، قم، ۱۳۷۶ش.
- ۶۱- خمینی، سید حسن، فرهنگ جامع فرق اسلامی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۸۹ش.
- ۶۲- جمعی از نویسندگان، دایره‌المعارف قرآن کریم، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۳ش.
- ۶۳- جیمز، اونز، نظام‌التعلیم فی علم اللاهوت القویم، انتشارات مطبعه الامیرکان، بیروت، ۱۸۹۰م.
- ۶۴- دوانی، جلال، العقائد العضدیه، انتشارات المطبعه الخیریه، قاهره، ۱۳۲۲ق.
- ۶۵- دیلمی، حسن، ارشاد القلوب الی الصواب، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ق.
- ۶۶- ذهبی، محمدحسین، التفسیر و المفسرون بحث تفصیلی عن نشأه التفسیر، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۶ق.

- ۶۷- رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، انتشارات دارالاحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
- ۶۸- رازی، فخرالدین، کتاب المحصل، تقدیم و تحقیق دکتر حسین اتای، انتشارات مکتبه دارالتراث، قاهره، ۱۴۱۱ق.
- ۶۹- رشید رضا، محمد، عبده، محمد، تفسیر المنار، انتشارات دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
- ۷۰- رضی، محمد بن حسین، شریف، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۷۹ش.
- ۷۱- زبیدی حنفی، محمد مرتضی، اتحاف الساده المتقین بشرح اسرار احیاء العلوم، قاهره. بی تا.
- ۷۲- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، انتشارات مرکز نشر، قم، ۱۴۱۴ق.
- ۷۳- سبحانی، جعفر، بحوث فی الملل و النحل، انتشارات مؤسسه الامام الصادق (ع)، قم، ۱۴۲۷ق.
- ۷۴- سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، انتشارات شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۲۶ش.
- ۷۵- سبحانی، جعفر، رسائل و مقالات، مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، قم، ۱۴۲۸ق.
- ۷۶- سید مرتضی، علی بن الحسین، الذخیره فی علم الکلام الاسلامی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
- ۷۷- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، انتشارات الشریف الرضی، قم، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش.
- ۷۸- صابونی، نورالدین، البدایه من الکفایه فی الهدایه فی اصول الدین، تحقیق و مقدمه فتح الله خلیف، دارالمعارف، اسکندریه، ۱۹۶۹م.
- ۷۹- صبحی، احمد محمود، فی علم الکلام: دراسه فلسفیه لآراء الفرق الاسلامیه فی اصول الدین، انتشارات دارالنهضة العربیه، بیروت، ۱۴۰۵ق.
- ۸۰- صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، تصحیح علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۱ش.
- ۸۱- طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا.
- ۸۲- طبرسی، حسن بن فضل، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تعلیق علامه میرزا ابوالحسن الشعرانی، انتشارات المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه بالتعاون مع انتشارات مرتضوی، قم، ۱۳۸۹ش.

- ۸۳- طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، مترجم: ابراهیم میرباقری، نشر فراهانی، تهران، ۱۳۶۵ش.
- ۸۴- طوسی، خواجه نصیرالدین، تلخیص المحصل، انتشارات دارالاضواء، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- ۸۵- طوسی، نصیرالدین، اوصاف الاشراف، به اهتمام مهدی شمس‌الدین، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- ۸۶- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، الرسائل العشر، انتشارات مؤسسه نشر اسلامی، بی‌جا، ۱۴۱۴ق.
- ۸۷- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، تمهید الاصول در علم کلام اسلامی، ترجمه و تعلیق: عبدالمحسن مشکاه‌الدینی، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۸ش.
- ۸۸- عاملی، زین‌الدین بن علی بن احمد، حقائق الایمان، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۹ق.
- ۸۹- عاملی، زین‌الدین بن علی بن احمد، وسایل الشیعه، تحقیق و تصحیح: الشیخ عبدالرحیم الربانی الشیرازی، انتشارات چاپخانه اسلامی، تهران، ۱۳۷۶ق.
- ۹۰- عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس للالفاظ القرآن الکریم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش.
- ۹۱- عبدالجبار، احمد همدانی، شرح اصول الخمسه، تعلیق امام احمد بن الحسین بن ابی هاشم، تحقیق دکتر عبدالکریم عثمان، انتشارات مکتبه وهبه، قاهره، بی‌تا.
- ۹۲- عبدالجبار، احمد همدانی، المنیه و الامل، دکتر عصام الدین محمدعلی، انتشارات دارالمعرفه الجامعیه، قاهره، بی‌تا.
- ۹۳- عبدالجبار، احمد همدانی، تنزیه القرآن عن المطاعن، انتشارات المکتبه الازهریه للتراث، قاهره، ۲۰۰۶م.
- ۹۴- عبدالعزيز بن عبدالله بن عبدالرحمن الراجحی، اسئله و اجوبه فی الایمان و الکفر، انتشارات الکتاب منشور علی موقع وزارة الأوقاف السعودیة بدون بیانات، بی‌جا، بی‌تا.
- ۹۵- عبدالوهاب، محمد، اصول الایمان، وزارة الشؤون الإسلامیة والأوقاف والدعوة والإرشاد، المملكة العربیة السعودیة، چاپ پنجم، ۱۴۲۰ق.
- ۹۶- عبدالوهاب، محمد، الایمان، المکتب الإسلامی - بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۱۳ق.
- ۹۷- العاصمی النجدی، عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، الدرر السنیة فی الاجوبه النجدیه، قاهره، ۱۲۹۸ق.

- ۹۸- عجم، رفیق، موسوعه مصطلحات ابن خلدون و الشریف علی محمد الجرجانی، انتشارات مکتبه لبنان ناشرون، بیروت، ۲۰۰۴م.
- ۹۹- غزالی، ابو حامد محمد، احیاء علوم الدین، دارالعلم، بیروت، بی تا.
- ۱۰۰- کاکایی، قاسم، حقیقت، لاله، ماهیت ایمان از دیدگاه محمد غزالی، فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، شماره ۱۴، ۱۳۸۷ش.
- ۱۰۱- کتاب مقدس، ترجمه مژده برای عصر جدید، ۲۰۱۳م.
- ۱۰۲- کرمی مقدسی، مرعی بن یوسف، لمعه الاعتقاد الهادی الی سبیل الرشاد، انتشارات نامعلوم، ریاض، ۱۴۰۸ق.
- ۱۰۳- کشیشیان، جوزیف، الخلافه فی العربیه السعودیه، دارالساقی، بیروت، ۲۰۰۳م.
- ۱۰۴- فرّاج، أبویوسف مدحت بن الحسن، فتاوی الأئمه النجدیه حول قضایا الأمه المصیریه، انتشارات مکتبه الرشد ناشرون، بی جا، ۱۴۲۸ق.
- ۱۰۵- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تصحیح: مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، نشر هجرت، قم، ۱۴۱۰ق.
- ۱۰۶- فیروزآبادی، مجدالدین محمد، قاموس اللغة، مؤسسه الرساله، بیروت، بی تا.
- ۱۰۷- قاری، ملاعلی، شرح الفقه لاکبر، تحقیق مروان محمد الشعار، انتشارات دارالنفایس، بیروت، ۱۴۱۷ق.
- ۱۰۸- قاسمی، جمال الدین محمد، محاسن التأویل، انتشارات دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۸ق.
- ۱۰۹- قمی، عباس، سفینه البحار و مذیتة الحکم و الاثار مع تطبیق النصوص الواردة فیها علی بحارالانوار، ترجمه محمدباقر ساعدی، به همت محمدرضا اعدادی، انتشارات دارالمرتضی، بیروت، بی تا.
- ۱۱۰- قوشچی، شرح تجرید الاعتقاد، انتشارات شریف رضی، قم، بی تا.
- ۱۱۱- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، انتشارات ولی عصر، تهران، ۱۳۵۷ش.
- ۱۱۲- لامشی، ابوالثناء محمود بن زید، التمهید لقواعد التوحید، تحقیق عبدالمجید ترکی، دارالغرب الاسلامی، بی جا، ۱۹۹۵م.
- ۱۱۳- ماتریدی، ابومنصور، کتاب التوحید، دارالکتب العلمیه منشورات محمدعلی بیضون، بیروت، بی تا.
- ۱۱۴- محمدرضایی، محمد، کلام جدید با رویکرد تطبیقی، انتشارات دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۹۰ش.

- ۱۱۵- محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، نشر دار الحدیث، قم، ۱۳۷۵ ش.
- ۱۱۶- محمدی ری شهری، محمد، مبانی شناخت، انتشارات دارالحدیث، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۸ ش.
- ۱۱۷- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعه لدرر اخبارالائمہ الاطهار، تحقیق و تعلیق سید جواد علوی، انتشارات دارالکتب اسلامیة، تهران، ۱۳۶۲ ق.
- ۱۱۸- مجلسی، محمدباقر، حق الیقین، انتشارات علمیه الامی، تهران، بی تا.
- ۱۱۹- مشعبی، عبدالمجید بن سالم، منهج ابن تیمیہ فی مسئلہ التکفیر، نشر اضواء السلف، ریاض، ۱۴۱۸ ق.
- ۱۲۰- معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ بیست و ششم، ۱۳۸۸ ش.
- ۱۲۱- مصباح یزدی، محمدتقی، دین و آزادی، قم، مرکز مطالعات حوزه علمیه، ۱۳۸۱ ش.
- ۱۲۲- معلوف، لوییس، المنجد فی اللغة و الاعلام، انتشارات دارالمشرق، بیروت، چاپ بیست و سوم، ۱۹۸۶ م.
- ۱۲۳- معتزلی، عبدالجبار، شرح اصول الخمسه، انتشارات وهبه، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۲۴- مفید، محمد بن نعمان، تصحیح الاعتقاد، انتشارات المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۲۵- مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۲۶- مسلم، حجاج، صحیح مسلم، مؤسسه عزالدین و دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۲۷- مغنیه، محمدجواد، تفسیر کاشف، مترجم، موسی دانش، انتشارات بوستان کتاب، قم، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۲۸- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، اسفار اربعه، انتشارات منشورات مصطفوی، قم، بی تا.
- ۱۲۹- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، تفسیر قرآن، تصحیح محمد خواجوی، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۴ ش.
- ۱۳۰- مکدموت، مارتین، اندیشه های کلامی شیخ مفید، ترجمه احمد آرام، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۴ ش.
- ۱۳۱- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ سی و سوم، ۱۳۸۶ ش.

- ۱۳۲- موسوی بجنوردی، کاظم، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
- ۱۳۳- موسی، جلال محمد، *نشأه الاشعریه و تطورها*، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۳۶۱ ق.
- ۱۳۴- نجدی، سلیمان، *الهدیه السنیه والتحفه الوهابیه النجدیه لجمیع اخواننا الموحدین من اهل المله الحنیفیه و الطریق المحمدیه: مجموعه خمس رسائل لکبار ائمه نجد و علمائها*، انتشارات مطبعه النهضه الحدیثه، مکه، ۱۳۸۹ ق.
- ۱۳۵- نسفی، ابو معین التمهید لقواعد التوحید، تحقیق عبدالحمید ترکی، بیروت، انتشارات دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۵ م.
- ۱۳۶- نسفی، ابومعین میمون بن محمد، *تبصره الادله فی اصول الدین علی طریقہ الامام ابی منصور*، تحقیق و تعلیق حسین آتای، رئاسه الشئون الدینیة للجمهوریه التركیه، آنکارا، بی تا.
- ۱۳۷- نوبختی، ابو محمد بن موسی، *فرق الشیعہ*، تحقیق سید محمدصادق آل بحر العلوم، انتشارات المطبعه الحیدریه، نجف، ۱۹۳۶ م.
- ۱۳۸- وهبه، حافظ، *جزیره العرب فی القرن العشرين*، انتشارات لجنه التالیف و ترجمه و النشر، قاهره، ۱۳۵۴ ق.
- ۱۳۹- هیوم، رابرت ا، *ادیان زنده جهان*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۵ ش.

اعلام

- ابن تیمیه ۷،۵۹،۱۱۶،۱۱۷،۱۱۸،۱۱۹،۱۲۳،۱۲۹،۱۵۳
 ابو حنیفه ۱۰۴،۱۲۹
 امام علی (ع) ۱۷،۳۰،۳۷،۳۸،۴۳،۵۴،۵۶،۵۷،۵۸،۶۴،۶۵،۶۸،۶۹،۸۲،۱۱۶،۱۲۱،۱۲۴،۱۲۶،۱۴۵
 امام سجاد (ع) ۱۹،۴۲
 امام باقر (ع) ۲۰،۳۸،۴۰،۶۱،۶۹،۸۲،۸۴
 امام صادق (ع) ۱۸،۳۷،۴۳،۴۴،۴۵،۴۶،۴۷،۵۱،۶۱،۶۸،۸۲،۸۶،۹۹،۱۴۴
 اشعری، ابوالحسن ۶،۷،۲۱،۸۹،۹۰،۹۱،۹۲،۹۳،۹۴،۹۵،۹۶،۹۷،۹۸،۱۰۲
 اشعری، ابو موسی ۵۵
 پیامبر اسلام(ص)
 ۱۵،۲۰،۳۰،۳۲،۳۴،۳۷،۴۱،۴۳،۴۵،۵۴،۵۵،۵۸،۶۰،۶۱،۶۳،۷۵،۷۹،۹۰،۹۱،۹۲،۹۳،۹۵،۹۷،۱۰۲،۱۰۳،
 ۱۰۸،۱۱۱،۱۱۸،۱۲۰،۱۲۳،۱۲۴،۱۲۵،۱۲۶
 بغدادی، عبدالقاهر ۷۳،۹۴،۱۴۸
 بصری، حسن ۷۰،۷۱،۷۳
 حنبل، احمد ۷،۱۰۹،۱۱۲،۱۱۳،۱۱۵،۱۱۶
 حنفیه، محمد ۶۴،۷۲
 ذکوان، حسن ۷۱
 زهری ۱۹
 شافعی ۱۱۵،۱۲۹
 شیخ طوسی ۳۱،۳۲،۱۵۱
 عمر، عبدالله ۶۹
 طویل، عثمان ۷۱
 علاف، ابوالهذیل ۷۲،۷۳
 عبدالوهاب، محمد ۱۰۹،۱۲۱،۱۲۲،۱۲۳،۱۲۴،۱۲۶،۱۲۹،۱۴۷،۱۵۱،۷
 علامه حلی ۳۳،۶۲،۱۴۹
 علامه طباطبائی ۳۳،۱۰۰،۱۵۰
 ماتریدی ۳،۷،۱۰۳،۱۰۴،۱۰۵،۱۰۷،۱۰۸،۱۵۲
 مالک، انس، ۶۹،۱۱۲،۱۱۳،۱۱۴
 معاویه ۵۴،۵۵،۵۶،۶۴،۶۵،۶۶،۷۰
 یزید ۷۰

مکان ها

ایران ۱۱۳،۱۵۰،۱۵۱
 بصره ۷۰،۷۲،۱۱۵،۱۲۲
 بغداد ۱۱۵،۱۲۲
 خراسان ۷۱
 سمرقند ۱۰۳
 شام ۴۳،۱۰۳،۱۱۷
 عراق ۷۱،۱۰۳،۱۱۴
 کوفه ۵۵،۷۱
 ماوراء النهر ۱۰۳
 مدینه ۶۴،۷۰،۷۱،۷۲،۱۱۴،۱۲۱،۱۲۲

مکتب ها

اباضیه ۶،۵۶،۵۹
 ازارقه ۶،۵۶،۵۸،۵۹،۶۳
 خوارج ۲۰،۲۱،۵۴،۵۵،۵۶،۵۷،۵۹،۶۵،۶۷،۷۰،۷۴،۱۲۴،۱۳۰
 زیدیه ۳۰
 شیعه
 ۳،۵،۲۱،۲۸،۳۰،۳۴،۳۶،۳۹،۴۰،۴۴،۵۹،۶۲،۶۳،۶۴،۶۸،۷۷،۸۵،۸۶،۸۷،۸۸،۱۰۸،۱۰۹،۱۲۱،۱۲۶،۱۲۷
 صفریه ۶،۵۶،۵۹
 مرجئه ۶،۲۱،۶۳،۶۴،۶۵،۶۶،۶۷،۶۸،۱۰۳،۱۰۵،۱۰۸،۱۴۸
 نجدات ۶،۵۸
 معطله ۷۰
 مسیحیت ۳،۱۳۱،۱۳۹،۱۴۰،۱۴۱،۱۴۲،۱۴۳،۱۴۴،۱۴۵،۱۴۶
 معتزله ۶،۲۰،۶۹،۷۰،۷۲،۷۳،۷۴،۷۵،۷۶،۷۷،۸۵،۸۹،۹۰،۹۲،۱۱۳،۱۱۴
 ماتردیه ۳،۷،۱۰۳،۱۰۷،۱۰۸،۱۰۹،۱۱۲،۱۴۸
 محکمه الاولى ۶،۵۶
 وهابیت ۱۰۹،۱۱۶،۱۲۱،۱۲۲
 یهود ۱۳۱،۱۳۵،۱۳۶،۱۳۸،۱۳۹،۳۸،۱۶،۶۱،۱۲۱

اصطلاحات

ارتداد	۷،۱۲۶،۱۲۷،۱۲۸،۱۳۰
ایمان گرایی	۸،۱۴۳
تکفیر	۷،۵۶،۵۹،۶۰،۶۱،۶۲،۱۲۰،۱۲۲،۱۲۴،۱۲۵،۱۲۶،۱۲۹،۱۳۰،۱۵۳
تعطیل	۷،۱۱۰،۱۱۱،۱۱۲
زیاده	۷،۴۴،۴۵،۱۰۷،۱۰۸،۱۰۹
صفات خبری	۷،۱۱۰،۱۱۲
عقل گرایی	۸،۱۲۹
فسق	۶،۲۱،۷۷،۷۸،۷۹،۸۰،۸۱،۸۲،۸۳،۸۴،۸۵،۸۶،۸۸،۹۱،۹۶،۱۰۲
کسب	۹۸،۱۰۱،۱۰۲،۱۰۳
گناهان کبیره	۵۸،۵۹،۶۲،۶۳،۶۶،۷۲
گناهان صغیره	۶۲
متشابه	۱۴،۱۱۰،۱۳۹
محکم	۱۳۹
نقصان	۷،۴۴،۴۵،۱۰۷،۱۰۸،۱۰۹

آیات

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (مجادله، آیه ۲۲)

أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَبْتَكَرُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (عنکبوت، آیه ۲ و ۳)
وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رَزَقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره، آیه ۲۵)

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (تغابن، آیه ۹)

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره، آیه ۱۱۲)

إِن الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (فصلت، آیه ۳۰)

وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ (بقره، آیه ۱۷۷)
سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (حديد، آیه ۲۱)
قُولُوا لِلنَّاسِ حَسَنًا (بقره، آیه ۸۳)

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ (محمد، آیه ۲)

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (بقره، آیه ۳)
أَفْتَوْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره، آیه ۸۵)
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ (فتح، آیه ۴)

و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان كنتم مؤمنين (آل عمران، آیه ۱۳۹)
وَ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَ لَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ إِنِّي أَتَّقُونَ (بقره، آیه ۴۱)

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (بقره، آیه ۹۱)
وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (بقره، آیه ۱۸۶)

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره، آیه ۲۵۶)
فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ (غافر، آیه ۸۵)

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ. أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ (دخان، آیات ۱۲ و ۱۳)

جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ (نمل، آیه ۱۴)
إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا (مزمّل، آیه ۱۹)

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نحل، آیه ٩٧)
وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ (نحل، آیه ٩٧)

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (بقره، آیه ١٠٣)
وَهُمْ يَسْتَشِيرُونَ. وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ (توبه، آیات ١٢٤ و ١٢٥)
نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى (كهف، آیه ١٣)
لَا مِنْ أَكْرَهٍ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا (نحل، آیه ١٠٦)
أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد، آیه ٢٨)
لَا الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُوْمِنْ قُلُوبُهُمْ (مائده، آیه ٤١)
وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا (بقره، آیه ٨٣)
قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (عنكبوت، آیه ٤٦)
وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ (نساء، آیه ١٤٠)
وَ إِمَّا يَنْسِفَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (انعام، آیه ٦٨)
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (مؤمنون، آیات ١-٤)
وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ (قصص، آیه ٥٥)
قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أُنْبُسَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ (نور، آیه ٣٠)
قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أُنْبُسَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ (نور، آیه ٣١)
وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ (فصلت، آیه ٢٢)
وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (اسراء، آیه ٣٦)
«و لا تمش فى الارض مرحاً انك لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا (اسراء، آیه ٣٧)
الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تَكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (يس، آیه ٦٥)
وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (بقره، آیه ١٤٣)
وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (جن، آیه ١٨)
إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ (انعام، آیه ٥٧)
لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ (فتح، آیه ١)

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا (نساء، آیه ۹۴)
 فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (جن، آیه ۱۳)
 قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ
 وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (حجرات، آیه ۱۴)
 وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (لقمان، آیه ۱۹)
 بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره، آیه ۸۱)
 وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (نساء، آیه ۱۴)
 وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ (انعام، آیه ۱۲۱)
 وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (آل عمران، آیه ۹۷)

و لقد أنزلنا اليك آيات بينات و ما يكفر بها الا الفاسقون (بقره، آیه ۹۹)
 وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُقُوا عَذَابَ النَّارِ
 الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكَذِّبُونَ وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (سجده، آيات ۲۰-۲۱)

و لا تقف ما ليس لك به علم ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولاً (اسراء، آیه ۳۶)
 الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ
 (بقره، آیه ۱۴۶)

و جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلوًّا فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ. وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ
 سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (نمل، آیه ۱۳ و ۱۴)
 يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
 أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حجرات، آیه ۱۳)
 يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ
 صَادِقِينَ (حجرات، آیه ۱۷)

لِيَزِدَادُوا إِيْمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ (فتح، آیه ۴)
 إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ (فاطر، آیه ۱۰)
 ثم كان عاقبه الذين اساؤوا السوای ان كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزئون (روم، آیه ۱۰)
 لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
 الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره، آیه ۲۵۶)
 لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ (بقره، آیه ۲۸۶)
 وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (كهف، آیه ۲۹)

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (بقره، آیه ۱۳۶)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (بقره، آیه ۱۸۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ (نساء، آیه ۴۳)

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَثْنَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ (نساء، آیه ۱۲۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى (بقره، آیه ۱۷۸)

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (محمد، آیه ۱۷)

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (طه، آیه ۵)

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (قصص، آیه ۸۸)

وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (الرحمن، آیه ۲۷)

وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره، آیه ۲۱۷)

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا. أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (نساء، آیه ۱۵۰ و ۱۵۱)

مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (مائده، آیه ۴۴)

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ (انفال، آیه ۲۲)

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (ملک، آیه ۱۰)

روایات

رسول خدا (ص):

انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲؛ بیهقی، السنن الكبرى، ج ۱۰، ص ۳۲۳)

ان الله جل ثنائه يقول و عزتی و جلالی ما خلقت من خلقی خلقا احب الی من عبدي المؤمن. (مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۱۵۸)

إن الرجل لا يكون مومنا حتى يكون قلبه مع لسانه سواء ويكون لسانه مع قلبه سواء ولا يخالف قوله عمله (محمدي ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۶۵)

لا یقبل ایمان بلا عمل و لا عمل بلا ایمان (حسام الدین هندی، همان، ج ۱، ص ۶۸)
یا اباذر، ایاک و التسویف بعملک، فانک بیومک و لست بما بعده. فان یکن غد لک، فکن فی الغد کما
کنت فی الیوم. و ان یکن غد، لم تندم علی ما فرطت فی الیوم. یا اباذر، اذا اصبحت فلا تحدث
نفسک بالمساء، و اذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح. و خذ من صحتک قبل سقمک، و حیاتک
قبل موتک؛ فانک لا تدری ما اسمک غداً (طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۵۴۰)
افضل الایمان الصبر و السماحة (حسام الدین هندی، کنز العمال، خطبه ۷۴)
أما علامة الفاسق فاربعة: اللهو واللغو والعدوان والبهتان (محمدی ری شهری، مبانی شناخت، ص
۳۱۷)

عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا
الله وأن محمداً رسول الله ويقيموا الصلاة ويؤتوا الزكاة فإذا فعلوا ذلك عصموا مني دماءهم وأموالهم
إلا بحق الإسلام وحسابهم على الله (بخاری، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۲)
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فمن قال لا إله إلا
الله فقد عصم مني نفسه وماله إلا بحقه وحسابه على الله (بخاری، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۵)

امام علی (ع):

اطرح عنک وارادت الهموم بعزائم الصبر و حسن اليقين (نهج البلاغه، خطبه ۳۳)
المرء بايمانه (آمدی، غرر الحكم، ص ۱۵)
یا کمیل، انه (الایمان) مستقر و مستودع، فاحذر ان تكون من المستودعين؛ و انما يستحق ان تكون
مستقراً، اذا لزمته الجاده الواضحه التي لا تخرجك الى عوج، و لا تزيلك عن منهج (حرانی، تحف
العقول، ص ۱۲۱)
قالی لی رسول الله (ص) یا علی اکتب. فقلت ما اکتب؟ فقال: اکتب بسم الله الرحمن الرحيم، الایمان
ما وقر فی القلوب و صدقته الاعمال و الاسلام ماجری علی اللسان و حلت به المناکحه (مجلسی،
بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۸)
ان الوعظ الذی لا یمجّه سمع، و لا یعد له نفع، ما سکت عنه لسان القول و نطق به لسان الفعل
(آمدی، غرر الحكم و درر الکلم، ص ۱۰۷)
المرء یوزن بقوله و یقوم بفعله، فقل ما یترجح زنته و افعل ما تجل قیمته (آمدی، غرر الحكم و درر
الکلم، ص ۴۳)

امام سجاد (ع):

یا زهری، و ما عليك ان تجعل المسلمين منك بمنزله اهل بيتك، متجعل كبيرهم بمنزله والدك، و تجعل صغيرهم بمنزله ولدك، و تجعل تربك منهم بمنزله اخيك، فاي هؤلاء تحب ان تظلم؟ و ای هؤلاء تحب ان تدعوعليه؟ و ای هؤلاء ان تهتك ستره؟ (مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۳۰)

اللهم صل على محمد و آله، و اكفنا طول الامل و قصره عنا بصدق العمل، حتى لا نؤمل استتمام ساعه بعد ساعه و لا استيفاء يوم بعد يوم، و لا اتصال نفس بنفس، و لا لحوق قدم بقدم، و سلمنا من غروره و آمنا من شروره (حرانی، تحف العقول، ص ۱۰۷)

امام باقر (ع):

اوحى الله الى شعيب النبي (ع): انى معذب من قومك مئة الف، اربعين الف من شرارهم و ستين الفاً من خيارهم. فقال: يا رب، هؤلاء الاشرار، فما بال الاخيار؟ فاحى الله عزوجل اليه: داهنوا اهل المعاصى و لم يغبضوا لغضبى (حر العاملى، وسائل الشيعه، ج ۱۱، ص ۴۱۶)

«فى قول الله عزوجل: «صبغه الله و من احسن من الله صبغه»، قال: الصبغه هى الاسلام و قال فى قوله عزوجل: «فمن يكفر بالطاغوت و يؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى»، هى الايمان (كلىنى، اصول كافى، ج ۲، ص ۱۴)

الايمان ما كان فى القلب و الاسلام ما عليه التناكح و التوارث و حققت به الدماء و الايمان يشرك الاسلام و الاسلام لا يشرك الايمان (مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۱۷۷)

ماشهد رجل على رجل بكفر قطان كان شهد به على كافر صدق وان مومنا رجع الكفراليه فياكم والطعن على المومنين (كلىنى، اصول كافى، ج ۲، ص ۳۶۰)

الايمان ما استقر فى القلب و افضى به الى الله عزوجل و صدقه العمل بالطاعة لله و التسليم لامره و الاسلام ما ظهر من قول او فعل و هو الذى عليه جماعة الناس من الفرق كلها و به حققت الدماء و عليه جرت المواريث و جاز النكاح... الاسلام لا يشرك الايمان و الايمان يشرك الاسلام (كلىنى، اصول كافى، ج ۳، ص ۶۹)

امام صادق (ع):

من كان خاضعاً فى السر، كان حسن المعاشره فى العلانية. فعاشر الخلق الله و لا تعاشرهم لنصيبك من الدنيا و لطلب الجاه و الرياء و السمع... و اجعل من هو اكبر منك بمنزله الادب و الصغر بمنزله الولد و المثل بمنزله الاخ؛ و لا تدع ما تعمله يقيناً من نفسك بما تشك فيه من غيرك؛ و كن رقيقاً

فى امرک بالمعروف، شفيقاً فى نهيك عن المنكر؛ و لا تدع النصيحة فى كل حال. قال الله عزوجل: «قولوا للناس حسناً». و لا يحملنك رؤيتهم الى المداهنه على الحق. فان ذلك هو الخسران المبين العظيم (مجلسى، بحار الانوار، ج ٧٤، ص ١٦٠)

المؤمن اعظم حرمة من الكعبة (مجلسى، بحار الانوار، ج ٦٥، ص ١٦ و ٨٧)
المؤمنة اعز من المؤمن و المؤمن اعز من الكبريت الاحمر، فمن رأى منكم الكبريت الاحمر؟ (كلىنى، اصول كافى، ج ٢، ص ٢٤٢)

لما فتح رسول الله (ص) مكة، قام على الصفا و قال: يا بنى هاشم، يا بنى عبدالمطلب، انى رسول الله اليكم، و انى شفيق عليكم. لا تقولوا: ان محمداً منا؛ فوالله ما اوليائى منكم و لا من غيركم الا المتقون... الا و انى قد اعذرت فيما بينى و بينكم و فيما بين الله عزوجل و بينكم، و ان لى عمل و لكم عملكم (مجلسى، بحار الانوار، ج ٩٦، ص ٢٣٣)

فى قول الله عزوجل: ليلوكم ايككم احسن عملاً. قال: ليس يعنى اكثر عملاً و لكن اصبوكم عملاً. و انما اصابه خشيه الله و النيه الصادقه... ثم قال: الابقاء على العمل حتى يخلص اشد من العمل و العمل الخالص: الذى لا تريد ان يحمدك عليه احد الا الله عز و جل. و النيه افضل من العمل. الا و ان النيه هى العمل. ثم تلا قوله عزوجل: قل كل يعمل على شاكلته. يعنى على نيته (كلىنى، اصول كافى، ج ٢، ص ١٦)

لا نقول درجة واحدة، ان الله يقول: درجات بعضها فوق بعض، انما تفاض القوم بالاعمال (حكيمى، الحياه ج ١، ص ٥٢٨)

قال راوى الحديث: قلت: قد فهمت نقصان الايمان و تمامه فمن اين جاءت زيادته؟ فقال: قول الله عزوجل: «و اذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول ايككم زادته هذه ايماناً فاما الذين آمنوا فزادتهم ايماناً و هم يستبشرون. و اما الذين فى قلوبهم مرض فزادتهم رجساً الى رجسهم». و قال: «نحن نقص عليك نبأهم بالحق انهم فتية آمنوا بربهم و زدناهم هدى». و لو كان كله واحداً لا زيادة فيه و لاستوى الناس، و بطل التفضيل. و لكن بتمام الايمان دخل المؤمنون الجنة و بالزيادة فى الايمان تفاضل المؤمنون بالدرجات عندالله و بالنقصان دخل المفرطون النار (كلىنى، اصول كافى، ج ٢، ص ٣٣)

قال ابو عمرو الزبيرى: قلت لابى عبدالله (ع): ايها العالم، اخبرنى اى الاعمال افضل عندالله؟ قال: ما لا يقبل الله شيئاً الا به، قلت: و ما هو؟ قال: الايمان بالله، الذى لا اله الا هو، اعلى الاعمال درجة و اشرفها منزلة و اسناها حظاً. قال: قلت: الا تخبرنى عن الايمان اقول هو و عمل، ام قول بلا عمل؟ فقال: الايمان عمل كله، و القول بعض ذلك العمل، بفرض من الله بين فى كتابه، واضح نوره، ثابتته حجته، يشهد له به الكتاب و يدعوه اليه. قال: قلت: صفه لى - جعلت فداك - حتى افهمه. قال: الايمان حالات و درجات و طبقات و منازل: فمنه التام المنتهى تمامه و منه الناقص البين نقصانه و

منه الراجح الزائد رجحانه. قلت: ان الايمان ليتم و ينقص و يزيد؟ قال: نعم. قلت: كيف؟ قال: لان الله تبارك و تعالى فرض الايمان على الجوارح ابن آدم، و قسمه عليها و فرقه فيها، فليس من جوارحه جارحاً الا و قد وكلت من الايمان بغير ما وكلت به اختها؛ فمنها قلبه الذي به يعقل و يفقه و يفهم. و هو امير بدنه الذي لا ترد الجوارح و لا تصدر الا عن رأيه و امره. و منها عيناه اللتان يبصر بهما، و اذناه اللتان يسمع بهما و يداه اللتان يبطش بهما و رجلاه اللتان يمشى بهما و فرجه الذي الباه من قلبه و لسانه الذي ينطق به و رأسه الذي فيه وجهه. فليس من هذه جارحه الا و قد وكلت به اختها، بفرض من الله تبارك اسمه، ينطق به الكتاب لها و يشهد به عليها. ففرض على القلب غير ما فرض على السمع و فرض على السمع غير ما فرض على العينين و فرض على العينين غير ما فرض على اللسان و فرض على اللسان غير ما فرض على اليدين و فرض على اليدين غير ما فرض على الرجلين و فرض على الرجلين غير ما فرض على الفرج و فرض على الفرج غير ما فرض على الوجه. فاما ما فرض على القلب من الايمان، فالاقرار و المعرفة و العقد و الرضا و التسليم بان لا اله الا الله وحده لا شريك له، الهاً واحداً لم يتخذ صاحبةً و لا ولداً، و ان محمداً عبده و رسوله (صلوات الله عليه و آله) و الاقرار بما جاء من عند الله من نبي او كتاب. فذلك ما فرض الله على القلب من الاقرار و المعرفة و هو عمله و هو قول الله عزوجل: «الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان و لكن من شرح بالكفر صدراً». و قال: «الا بذكر الله تطمئن القلوب». و قال: «الذين آمنوا بافواههم و لم تؤمن قلوبهم. و فرض الله على اللسان القول و التعبير عن القلب بما عقد عليه و اقر به، قال اله تبارك و تعالى: «و قولوا للناس حسناً» و قال: «قولوا آمنا بما انزل الينا و انزل اليكم و الهنا و الهكم واحد و نحن له مسلمون»؛ فهذا ما فرض الله على اللسان و هو عمله. و فرض على السمع ان يتنزه عن الاستماع الى ما حرم الله و ان يعرض عما لا يحل له مما نهى الله عزوجل عنه و الاصغاء الى ما اسخط الله عزوجل، فقال في ذلك: «و قد نزل عليكم في الكتاب ان اذا سمعتم آيات الله يكفر بها و يستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتى يخوضوا حديث غيره». ثم استثنى الله عزوجل موضع النسيان فقال: «و اما ينسينك الشيطان فلا تقعد بعد الذكرى مع القوم الظالمين» و قال: «بشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هداهم الله و اولئك هم اولوا الالباب» و قال عزوجل: «قد افلح المؤمنون. الذين هم في صلاتهم خاشعون. والذين هم عن اللغو معرضون. والذين هم للزكاة فاعلون» و قال: «و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعملنا و لكم اعمالكم» و قال: و اذا مروا باللغو مروا كراماً». فهذا ما فرض الله على السمع من الايمان، ان لا يصغى الى ما لا يحل و هو عمله و هو من الايمان. و فرض على البصر ان لا ينظر الى ما حرم الله عليه و ان يعرض عما نهى الله عنه، مما لا يحل له و هو من الايمان. فقال تبارك و تعالى: «قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و يحفظوا فروجهم». فنهاهم ان ينظروا الى عوراتهم و ان ينظر المرء الى فرج اخيه و يحفظ فرجه ان ينظر اليه؛ و قال: «و قل للمؤمنات يغضن من ابصارهن و يحفظن فروجهن». من ان تنظر احداهن الى فرج اختها و تحفظ

فرجها من ان ينظر اليها و قال: كل شىء فى القرآن من حفظ الفرج فهو من الزنا الا هذه الآية، فانها من النظر. ثم نظم ما فرض على القلب و اللسان و السمع و البصر فى آيه اخرى فقال: «و ما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم و ابصاركم و لا جلودكم»، يعنى بالجلود: الفرج و الافخاذ و قال: «و لا تقف ما ليس لك به علم ان السمع و البصر و الفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا». فهذا ما فرض الله على العينين، من غض البصر عما حرم الله عز وجل و هو عملهما و هو من الايمان. و فرض الله على اليدين ان لا يبطش بهما الى ما حرم الله و ان يبطش بهما الى ما امر الله عز و جل و فرض عليهما من الصدقه و صله الرحم و الجهاد فى سبيل الله و الطهور للصلاه فقال: «يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوه فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الى المرافق و امسحوا برؤوسكم و ارجلكم الى الكعبين». و قال: فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما مناً بعد و اما فداءً حتى تضع الحرب اوزارها». فهذا ما فرض الله على اليدين، لان الضرب من علاجهما. و فرض على الرجلين ان لا يمشى بهما الى شىء من معاصى الله و فرض عليهما المشى الى ما يرضى الله عز و جل. فقال: «و لا تمش فى الارض مرحاً انك لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولاً». و قال: «و اقصد فى مشيك و اغضض من صوتك ان انكر الاصوات لصوت الحمير». و قال فيما شهدت الايدى و الارجل على انفسهما و على اربابهما، من تضعييهما لما امر الله عز و جل به فرضه عليهما: «اليوم نختم على افواههم و تكلمنا ايديهم و تشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون». فهذا ايضاً مما فرض الله على اليدين و على الرجلين و هو عملهما و هو من الايمان. و فرض على الوجه السجود له بالليل و النهار، فى مواقيت الصلوه فقال: «يا ايها الذين آمنوا اركعوا و اسجدوا و اعبدوا ربكم و افعلوا الخير لعلكم تفلحون». فهذه فريضه جامعه على الوجه و اليدين و الرجلين. و قال فى موضع آخر: «و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً». و قال فيما فرض على الجوارح من الطهور و الصلاه بها، و ذلك ان الله عز و جل لما صرف نبيه الى الكعبه عن البيت المقدس فانزل الله عز وجل: «و ما كان الله لبيضيع ايمانكم ان الله بالناس لرؤف رحيم». فسمى الصلاه ايماناً. فمن لقي الله عز وجل حافظاً لجوارحه، موفياً كل جاره من جوارحه ما فرض الله عز و جل عليها، لقي الله عز و جل مستكماً لايمانها و هو من اهل الجنه و من خان فى شىء منها، او تعدى ما امر الله عز وجل فيها، لقي الله عز وجل ناقص الايمان. (حكيمى، الحيات، ج ١، ص ٤٧٢)

ملعون ملعون من رمى مومنأ بكفر فهو كقتله (قمى، سفينه البحار، ج ٤، ص ٢٣٢)

لا يثبت الايمان الا بالعمل (كلينى، اصول كافى، ج ٢، ص ٣٨)

الاعمش عن الصادق (ع) اصحاب الحدود فستاق لا مؤمنون و لا كافرون و لا يخلدون فى النار و يخرجون منها يوما ما و الشفاعه لهم جائزه و للمستضعفين إذا ارتضى الله دينهم (مجلسى، بحار الأنوار، ج ٤٩، ص ١٥٩)

